نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



اسماعیل اقبال

نقش انگلیس

در

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

نوشتهٔ

اسماعیل اقبال



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۶

عنوان و نام پدیدآور: نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ / نوشته اسماعیل اقبال
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.
شابک: 978-964-423-362-3
یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۶ (فیپا)
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۱۳]-۲۱۶
موضوع: نفت-ایران-صنعت و تجارت-ملی شدن
موضوع: ایران-تاریخ-پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷-کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲-دخالت انگل
موضوع: ایران-روابط خارجی-انگلستان
موضوع: انگلستان-روابط خارجی-ایران
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: DSR ۱۵۱۹ /الف ۷ن۷ ۱۳۷۵
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴
شماره کتابشناسی ملی: م۷۶-۹۷۸



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۶-۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
نوشته اسماعیل اقبال

حروف نگار: شاهپور سراج — نمونه خوان: حسن خندق آبادی-مرتضی برقعی
طراح روی جلد: حبیب صادقی — حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۵ — چاپ سوم: ۱۳۸۶ — شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۳۶۲-۳ ISBN: 978-964-423-362-3

به همسر مهربان و صبورم و برادران

شهیدم حسن و مرتضی بابایی

فهرست مطالب

مقدمه

واقعه‌ای که در تاریخ سیاسی ایران، از اهمیت بالایی برخوردار است، حادثهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. در سال ۱۳۲۹، مصدق پس از پنجاه سال از تاریخ پیدایش نفت در کشور ایران، موفق شد صنعت نفت را در سراسر کشور ملی کند. با ملی شدن صنعت نفت به سلطهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا بر منابع نفتی ایران پایان داده شد.

دولت مصدق کوشید به منظور کسب استقلال اقتصادی و سیاسی ایران به مداخلات سیاسی و اقتصادی دولت بریتانیا که در پوشش شرکت نفت صورت می‌گرفت پایان دهد. اما دولت انگلیس که با ملی شدن نفت، ضربه مهلکی به سیاستهایش در ایران وارد شده بود، تصمیم گرفت از راههای مختلف به تضعیف دولت مصدق بپردازد. بالاخره در اثر تلاشهای دولت انگلیس و حمایت و مساعدت دولت آمریکا، طرح سرنگونی مصدق به تصویب رسید. ایالات متحده هم که در اثر تبلیغات انگلیسی‌ها دست از حمایت مصدق برداشته بود، مأمور اجرای عملیات سرنگونی مصدق شد.

با گذشت ۳۵ سال از کودتای ۲۸ مرداد و پخش مقالات و کتابهای بی‌شماری که دربارهٔ آن انتشار یافته است، بحث پیرامون این حادثهٔ تاریخی و پیامدهای آن، از سوی پژوهشگران غربی، همچنان ادامه دارد. هریک از منابع، ماجرا را از زاویه و دیدگاه خاص خود، و در جهت روشن ساختن زوایای پنهان آن، مایه‌های قوت و ضعف عملکرد سیاسی دولتهای آمریکا و بریتانیا و نیز درک خطاها یا اشتباهات سیاستگذاران و در نهایت به منظور ارائه خط‌مشی سیاسی آینده آمریکا و متحدین غربی آن، در قبال دولت ایران و دیگر کشورهای جهان سوم، بررسی می‌کنند. این تحقیق سعی دارد با روشن ساختن نقش پنهان انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد، راه را برای تحقیقات بیشتر در این زمینه بگشاید.

هدف از نگارش این کتاب ارزیابی مجدد یک دوره حساس از تاریخ بین‌المللی و ایران است که به عقیدهٔ بسیاری در حوادث آیندهٔ ایران نقش مهمی ایفاء کرد. انگیزه اصلی از این تحقیق آگاهی و شناخت از توطئه‌ها و دسیسه‌های استعمارگران خارجی است که همواره به منظور دسترسی به ذخایر زیرزمینی کشورهای جهان سوم، به مخالفت با نهضت‌ها و انقلابهای مردمی و در نهایت به ساقط کردن آنها می‌پردازند. با آگاهی و روشنگری از این مقطع از تاریخ کشورمان می‌توان از وقوع حوادثی که آیندهٔ انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند، جلوگیری کرد.

هدف دیگر، روشن ساختن نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد است. تابه حال تحقیقاتی که در این رابطه صورت گرفته، بیشتر بر نقش ایالات متحده آمریکا صحه گذارده و بیشتر سعی شده است، این کودتا را یک کودتای آمریکایی قلمداد کنند، اما با گذشت زمان و دسترسی به مدارک جدید، در این تحقیق سعی شده است نقش انگلیس به طور جداگانه، مورد

ارزیابی دقیق قرار گیرد.

اختلاف‌نظر این تحقیق با تحقیقات قبلی در این است که بیشتر تحقیقات گذشته در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد، بر نقش ایالات متحده تأکید کرده و کوشیده است تا دخالت انگلیس را در این حادثه نادیده انگارد. از زمان وقوع کودتا تاکنون در رابطه با حادثهٔ ۲۸ مرداد کتابهای مختلفی نوشته شده، اما هرکدام حادثهٔ مزبور را از دیدگاه خاصی مورد بررسی قرار داده است. برای مثال مشهورترین روایت‌کودتا، یعنی‌نوشتهٔ «کرمیت روزولت»[1] مأمور عالیرتبه «سیا»[2] که رهبری عملیات را به‌عهده داشت، اشتباهات و لغزشهای بسیاری دارد.

روزولت به نقش انگلیس در کودتا، اشاره‌ای نکرده و بیشتر کوشیده است آن را به عنوان یک کودتای آمریکایی معرفی کند. در تحقیق حاضر سعی شده است با بررسی اسناد دیپلماتیکی که اخیراً انتشار یافته و با استفاده از کتب و مقالات جدیدی که بتازگی منتشر شده است و همچنین با مراجعه به جراید آن زمان، نقش انگلیس مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

در اینجا به منظور روشن شدن واژهٔ «کودتا»[3] توضیح مختصری در رابطه با این مفهوم بیان می‌شود. کودتا در لغت به معنای «برافکندن دولت» آمده است، اما اصطلاحاً به معنای ساقط کردن غیرقانونی دولت با زور و قدرت نظامی به وسیلهٔ افرادی است که قسمتی از حکومت را در اختیار دارند. فرق آن با انقلاب این است که کودتا از بالا صورت می‌گیرد، اما انقلاب مستلزم شرکت توده‌های مردم برای تغییر دولت است[4]. منظور ما

---

1. Kermit Roosevelt

2. C.I.A

3. Coupdetat

۴. علی آقابخشی، **فرهنگ علوم سیاسی**: انگلیسی ـ فارسی، (بی‌جا: انتشارات بهرنگ، ۱۳۶۰)، ص۶۹.

در این تحقیق از کودتا، همان معنای فوق است و ما حادثهٔ مزبور را یک کودتای واقعی که با زور و قدرت نظامی از سوی بعضی مقامهای حکومتی و باکمک و مساعدت دولتهای انگلیس و آمریکا صورت گرفته، می‌دانیم.

در بررسی حاضر سه پرسش عمده مدنظر بوده است؛ در طول تحقیق سعی خواهد شد به سؤالات مطرح شده پاسخ داده شود.

- چه عاملی باعث شد که ایالات متحده درگیر کودتا شود؟
- عوامل بریتانیا در این ماجرا چه نقشی را ایفاء کردند؟
- آیا هدف آمریکا و انگلیس از کودتا، به واقع مبارزه با نفوذ کمونیسم در ایران بود؟

با توجه به اطلاعاتی که از منابع و اسناد مختلف به دست آمده، فرضیه ذیل به نظر می‌رسد:

«طراح اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت انگلیس بوده است، اما اجرای طرح مزبور به عهدهٔ ایالات متحده گذاشته شده».

این تحقیق کتابخانه‌ای سعی داشته است با توجه به کتب تاریخی، شیوهٔ تحقیق تحلیلی - توصیفی را در مورد نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد مورد کنکاش و مداقه قرار دهد و از لابلای تاریخ روابط ایران و انگلیس به علل و انگیزه و نتایج این مداخله در امور ایران بپردازد. بنابراین نگارنده در این تحقیق خواستار بیان جزئیات تاریخی نبوده، بلکه خواهان آن بوده است که از زاویهٔ تاریخ به ارزیابی نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد بپردازد. از اینرو متدولوژی این تحقیق براساس سطح تحلیل خرد (ورود از جزئیات به سوی کلیات) بوده است.

این کتاب شامل پنج فصل است و هر فصل از بخشهای مختلفی تشکیل شده است. در اینجا خلاصه‌ای از هر فصل بیان می‌شود:

فصل اول به بررسی امتیاز نامه‌ها و قراردادهایی که در نیمهٔ اول قرن بیستم تا قبل از ملی شدن صنعت نفت در ایران بین دولت بریتانیا و دولت ایران منعقد شده است، می‌پردازد. در این فصل این نکته روشن می‌شود که انعقاد قراردادهایی چون، «دارسی» و قرارداد ۱۹۳۳ و بالاخره قرارداد الحاقی، به منظور تأمین منافع بریتانیا در ایران بوده است، در رابطه با ظلمی که از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران در حق ایران می‌شد، همین بس که مالیاتی که شرکت نفت به دولت بریتانیا می‌پرداخت، خیلی بیشتر از مبلغی بود که به دولت ایران به عنوان حق‌الامتیاز پرداخت می‌شد. بالاخره همین قراردادهای نابرابر و ظالمانه بود که مردم ایران را به فکر ملی کردن این صنعت عظیم انداخت.

در فصل‌دوم،چگونگی ملی شدن صنعت نفت مورد بحث قرار می‌گیرد. بعد به بررسی سیاست دولتهای انگلیس و آمریکا در قبال این اقدام از سوی دولت ایران خواهیم پرداخت. ملی شدن نفت در ایران، موجب عکس‌العمل شدیدی از سوی دولت انگلیس شد و به منظور جلوگیری از قانون ملی شدن که مورد نظر دولت ایران بود، به اقدامات متعددی دست زد. تحریم نفت ایران، ایجاد مشکلات اقتصادی علیه ایران و بالاخره توسل به مراجع بین‌المللی به منظور حل مسألهٔ نفت، همه در جهت مخالفت با ملی شدن نفت در ایران بود. دولت آمریکا ضمن پشتیبانی از اقدام دولت ایران، کوشید مسأله به نحوی حل شود که منافع شرکتهای نفتی بزرگ ازجمله شرکت نفت انگلیس و ایران تأمین شود. در نتیجه با ملی شدن نفت به طریقی که دولت ایران می‌خواست، مخالف بود.

در فصل سوم، به اقدامات مشترک دولتهای انگلیس و آمریکا که به‌منظور حل مسألهٔ نفت صورت گرفت اشاره خواهد شد. توافق انگلیس و

آمریکا مبنی بر روی کار آوردن قوام به جای مصدق از جمله اقدامات مشترکی بود که به منظور حل مسألهٔ نفت صورت گرفت. البته این اقدام، نتیجه عکس داد، زیرا نه تنها مصدق از حکومت ساقط نشد، بلکه در انتصاب مجددش به نخست‌وزیری از اختیارات بیشتری برخوردار گردید. اقدام دیگری که به منظور حل مسألهٔ نفت صورت گرفت، پیشنهاد مشترکی بود که از سوی انگلیس و آمریکا به مصدق تسلیم شد. اما مصدق چون پیشنهادات مزبور را مغایر با قانون ملی شدن تشخیص داد، آنها را رد کرد. در پایان این فصل به یکی از حوادث مهم که عوامل داخلی بریتانیا در ایجاد آن نقش مؤثری داشتند، اشاره خواهد شد. حادثهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱ از جمله حوادثی بود که توانست در فراهم نمودن زمینه برای اجرای یک کودتا، نقش مؤثری ایفاء کند.

در فصل چهارم به چگونگی تصویب طرح مشترک از سوی انگلیس و آمریکا خواهیم پرداخت. ابتدا به اقداماتی که از سوی دولت بریتانیا به‌منظور جلب موافقت آمریکا صورت گرفت، اشاره خواهد شد و بعد نحوه اجرای کودتا و چگونگی شکست آن مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این فصل به علل و عواملی که موجب شد کودتای ۲۸ مرداد موفق شود، اشاره خواهد شد. همچنین عملکرد دولت مصدق، بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد در برابر کودتاچیان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. شاید بتوان گفت که بزرگترین اشتباه مصدق بعد از شکست کودتا، عدم استفاده از فرصت بود، زیرا اگر مصدق، بعد از شکست کودتا بلافاصله قاطعانه وارد عمل می‌شد و کودتاچیان را مجازات می‌کرد، دیگر روزولت نمی‌توانست با یک سری اقدامات ناهماهنگ و پراکنده کودتای دوم را اجرا کند. در پایان این فصل به ارزیابی نقش ایالات متحده و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد

خواهیم پرداخت.

فصل آخر به بررسی حوادث بعد از کودتا می‌پردازد. با سقوط مصدق از مسند نخست‌وزیری، فضل‌الله زاهدی که از قبل مورد تأیید دولتهای انگلیس و آمریکا قرار گرفته بود، به نخست‌وزیری منصوب می‌شود. اولین اقدام دولت جدید، برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس بود. بعد از برقراری مناسبات، مذاکرات، به منظور حل مسأله نفت شروع شد. بالاخره پس از مذاکرات متعددی که بین نمایندگان دولت ایران و نمایندگان کمپانیهای بزرگ نفتی به عمل آمد، قراردادی به نام قرارداد کنسرسیوم به امضاء رسید که اکثریت سهام آن را دولت بریتانیا و شرکت نفت بریتانیا در دست داشتند. بدین ترتیب مجدداً بریتانیا بر امور سیاسی و اقتصادی ایران مسلط شد.

در پایان جا دارد تا از زحمات اساتید محترم، بویژه استاد محترم جناب آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی که اینجانب را در شناخت و تهیهٔ منابع و نگارش این اثر، یاری داده‌اند، تشکر و قدردانی نمایم.

همچنین از زحمات تمامی همکاران محترم در سرویس خارجی روزنامه اطلاعات بویژه از کلیه همکاران در واحد انتشارات مؤسسه اطلاعات که زحمت بازخوانی، تصحیح، ویراستاری، حروفچینی، چاپ و نشر آن را متحمل شده‌اند، مراتب تشکر و قدردانی را می‌نمایم.

همچنین از همسر مهربان و صبورم که مشوق و یار من در جمع‌آوری این اثر بوده‌اند و بهترین اوقات خویش را جهت فراغ‌خاطر و آسودگی خیالم تخصیص داده‌اند، سپاسگزاری می‌نمایم.

اسماعیل اقبال

تهران، اردیبهشت ۱۳۷۵

فصل اول

سیاست بریتانیا در قبال نفت ایران در نیمه اول قرن بیستم

۱) نظریات کلی

در اواخر قرن نوزدهم در ایران، صنعتی کشف شد که دول استعمارگر را به فکر مداخله در امور ایران انداخت. این صنعت عظیم، نفت بود که در اواخر قرن نوزدهم، در بعضی از نواحی ایران کشف شد. از هنگام کشف این صنعت عظیم، دو دولت بزرگ آن زمان، یعنی انگلستان و روسیه وارد صحنهٔ ایران شدند تا هر یک بتوانند از منابع نفتی ایران سهمی داشته باشند. دولت بریتانیا بیش از هر کشور دیگری به اهمیت این صنعت پی برد.

تا قبل از جنگ جهانی اول اهمیت این صنعت برای زمامداران ایران و کشورهای دیگر روشن نشده بود و شاید به همین علت بود که زمامداران ایران در دادن امتیاز نفت به دیگر کشورهای دنیا، حساسیتی نشان

نمی‌دادند. هر یک از قدرتهای بزرگ آن روز براحتی می‌توانستند بخش عظیمی از این صنعت را در دست داشته باشند. با وقوع جنگ جهانی اول، زمامداران ایران و دیگر کشورهای دنیا، به اهمیت این صنعت پی بردند. در جنگ جهانی اول، بیشترین سهم را در پیروزی متفقین، نفت ایران داشت؛ زیرا اگر نفت ایران در ادارهٔ ماشین جنگی آنها مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، شاید پیروزی آنها در جنگ غیرممکن بود.

در اینجا بد نیست به منظور درک اهمیت صنعت نفت، در اوایل نیمهٔ اول قرن بیستم به اظهارات وزیر خارجهٔ انگلستان در دیدار با روزنامه‌نگاران ایرانی که در سال ۱۹۴۶ برای مشاهدهٔ اوضاع اجتماعی و سیاسی انگلستان به آن کشور سفر کرده بودند، توجه کنیم. هنگامی که یکی از روزنامه‌نگاران ایرانی، سؤال می‌کند که شما از جان ما چه می‌خواهید؟ چرا نمی‌گذارید که مردم این کشور روی آسایش ببینند؟ چرا بین ملت و دولت ایران شکاف می‌اندازید؟ «ارنست بوین»[1] وزیر خارجهٔ انگلستان، با خونسردی مخصوص انگلیسی‌ها و با کمال سادگی و وضوح در جواب این خبرنگار می‌گوید: «اویل ـ اویل ـ اویل»[2].

اظهارات وزیر خارجهٔ انگلستان، بیانگر این مطلب است که صنعت نفت، برای قدرتهای بزرگ آن روز از اهمیت بالایی برخوردار بود. روسیه و انگلیس همواره سعی داشتند در منابع نفتی ایران نفوذ کنند و برای رسیدن به اهداف خود از هر اقدامی استفاده می‌کردند. انعقاد قراردادهای متعدد از سوی دولتهای انگلیس و روسیه با دولت ایران، به منظور دسترسی به منابع نفتی ایران بود. با بررسی قراردادهایی که از سوی دولت انگلیس با دولت

---

1. Ernest Bevin.

۲. ابوالفضل لسانی، **طلای سیاه یا بلای ایران**، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص(ز).

ایران منعقد شد، به این نکته پی خواهیم برد که هیچگاه قراردادهای منعقد شده بین ایران و انگلیس، تأمین کننده منافع ملت ایران نبود، بلکه بیشترین سود را عاید دولت انگلیس می‌کرد.

۲) امتیاز نامهٔ «دارسی»

امتیاز استخراج نفت و معادن زیرزمینی ایران، اولین بار در سال ۱۸۷۲ میلادی در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به «بارون ژولیوس رویتر»[۱]، یهودی آلمانی که تابعیت انگلیسی داشت، واگذار گردید. اما این امتیاز در اثر اعتراض رجال و علمای کشور و مخالفت روسیهٔ تزاری به علت رقابت با دولت انگلیس در غارت منابع نفتی ایران، به مرحلهٔ اجرا درنیامد و ملغی گردید.

بعد از لغو قرارداد رویتر، انگلیسی‌ها به منظور توسعهٔ نفوذ خود در ایران و دسترسی به نفت ایران، اقدام به گرفتن امتیاز نفت ایران کردند. باستان‌شناسان فرانسوی که به منظور مطالعهٔ مناطق نفتی ایران به این کشور سفر کرده بودند، موفق شدند تا بعضی مناطق نفتی را کشف کرده و روی آن تحقیقاتی انجام دهند. این گروه در رابطه با تحقیقات خود، مقالاتی را انتشار دادند. یک ارمنی، به نام کتابچی‌خان که این مقالات را مطالعه نموده و خودش هم که از آثار سطحی نفت مطلع بود، تصمیم گرفت سفری به پاریس داشته باشد. کتابچی‌خان پس از ورود به پاریس با وزیر مختار انگلستان «دراموند ولف»[۲] مذاکراتی انجام داد. در این مذاکرات در رابطه با نفت ایران بحث و گفتگو به عمل آمد و کتابچی‌خان از وزیرمختار

1. Baron Julius reuter

2. Drummond Wolf

انگلستان تقاضا کرد تا سرمایهٔ خود را در راه استخراج نفت در ایران به کار اندازد. «دراموند ولف» با «ویلیام دارسی»[۱] آشنا بود و کتابچی‌خان را به وی معرفی کرد. کتابچی‌خان پس از پایان گفتگوهای خود به لندن رفت و در آنجا ضمن گفتگو با دارسی با وی آشنا شد. همچنین، کوشید وی را تشویق نماید تا در ایران سرمایه‌گذاری کند.

دارسی ضمن موافقت با سرمایه‌گذاری در این طرح، در سال ۱۹۰۱ نماینده‌ای به نام «ماریوت»[۲] به همراه کتابچی‌خان به تهران اعزام کرد تا با دولت ایران مذاکره کند و امتیازی حاصل نماید. مذاکرات بین دولت ایران و نمایندهٔ دارسی، به منظور عقد قراردادی، جهت گرفتن امتیاز نفت شروع شد. همان طور که قبلاً بیان شد دولت ایران در اوایل قرن بیستم، هنوز به اهمیت صنعت نفت پی نبرده بود و هنوز پیشرفتهای علمی برای کاوش نفت به پایهٔ امروز نرسیده بود؛ در نتیجه هنگام اعطای امتیاز دقت لازم را به‌کار نبردند و به آسانی امتیاز بهره‌برداری از منابع زیرزمینی کشور را به مدت ۶۰ سال به یک شخص خارجی واگذار کردند. بعضی معتقدند که دولت ایران در بدو امر با اعطای امتیاز موافق نبود، اما بعد از اینکه نمایندهٔ دارسی به دیدار صدراعظم رفت و وعدهٔ دادن پول را در صورت امضای قرارداد به مقامات ایران داد، دولت ایران با امضای قرارداد موافقت کرد. «سر آرتور هاردینگ»[۳] وزیر مختار بریتانیا می‌گوید: «ما پنجاه هزار سهم کمیسیون پخش کردیم. ۳۰ هزار سهم یک لیره‌ای برای مظفرالدین‌شاه، ۱۰هزار سهم برای امین‌السلطان اتابک، ۵ هزار سهم برای مشیرالدوله وزیر خارجه

1. William Darcy
2. Marriot
3. Sir Arthur Hardiny

و ۵ هزار سهم برای سهام‌الدوله غفاری وزیر معادن اختصاص یافت.» روسها در اینجا راضی به دادن این امتیاز به بریتانیا نبودند، اما دولت انگلیس با فریب دادن آنها قرارداد را امضاء کرد.

بدین ترتیب قراردادی در ماه مه ۱۹۰۱ (خرداد ۱۲۸۱) بین امین‌السلطان و «ماریوت» امضاء شد که بر اساس آن امتیاز اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری از نفت، در سراسر ایران به استثنای پنج ایالت آذربایجان، گیلان، مازندران، گرگان و خراسان به مدت ۶۰ سال به دارسی واگذار گردید[1].

دارسی براساس قراردادی که با دولت ایران بسته بود، عده‌ای از حفاران و متخصصان را استخدام کرد، تا به حفر چاه و کشف منابع نفتی ایران بپردازند. پس از مدتی که از عملیات کارگران گذشت، نتیجهٔ مطلوبی حاصل نشد. دارسی با مشاهدهٔ این وضع، دیگر مایل نبود سرمایه‌اش را در این راه خرج کند. در همین ایام بود که نیروی دریایی انگلستان تصمیم گرفت سوخت ناوهای جنگی خود را از ذغال‌سنگ به نفت تبدیل کند و به‌منظور دستیابی به نفت ارزان از دولت بریتانیا تقاضا شد که اکثریت سهام شرکت را بخرد تا خود مالک نفت استخراج شده باشد. فرماندهٔ نیروی دریایی انگلستان دستور داد تا به هر طریقی که شده امتیاز مزبور، برای دولت انگلستان گرفته شود و دارسی را تشویق نمایند که به عملیات خود در ایران ادامه دهد.

پس از اینکه دارسی از سوی دولت انگلستان، به ادامهٔ کار تشویق شد، امیدوار بود که فعالیت خود را به منظور اکتشاف نفت در خوزستان شروع

---

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **تاریخ روابط خارجی ایران**، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ج اول، ص ۳۱۳.

کند.مهندسان حفاری‌انگلیسی در مسجدسلیمان موفق شدند چاههای نفت را کشف‌کنند. پس از این موفقیت بود که در آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایهٔ دو میلیون لیره تشکیل شد و در لندن به ثبت رسید.

با شروع جنگ جهانی اول، دولت انگلستان به منظور تأمین نفت ارزان، برای نیروی دریایی خود، درصدد برآمد تا قسمتی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری نماید. بعد از اینکه مجلس عوام به‌موجب وضع قانونی، چنین اجازه‌ای به دولت داد، قراردادی بین دولت انگلستان و شرکت مزبور منعقد گردید که دولت انگلستان با خرید دو میلیون سهام عادی شرکت و هزار سهم مرجح آن، توانست، اکثریت سهام را به دست آورد.

دولت انگلستان با خریدن اکثریت سهام شرکت نفت ایران و انگلیس، در حقیقت صاحب اصلی امتیاز گردید و با این عمل خود، عملاً قرارداد را نقض کرد. دولت انگلستان با عقد این قرارداد توانست سلطهٔ کامل را بر شرکت استوار سازد و به خاطر حفظ منافع خود، در امور داخلی ایران مداخله نماید. اقدام دولت انگلیس در خریدن اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران، باعث اعتراض شدید عده زیادی در داخل و خارج ایران شد، حتی خود دارسی هم به این عمل دولت انگلیس اعتراض کرد، زیرا او خود را صاحب اصلی این امتیاز می‌دانست.

در طول جنگ جهانی اول، صدور نفت ایران بدون هیچ مشکلی ادامه داشت، اما بعد از جنگ بود که اختلافات شدیدی بین دولت ایران و شرکت به وجود آمد. شرکت مدعی بود که ایران در نگهداری و حفاظت از لوله‌های نفت در مقابل آلمانی‌ها، کوتاهی کرده و از پرداخت حق‌الامتیاز به ایران خودداری می‌کرد. دولت ایران مدعی بود که شرکت در امور داخلی ایران

مداخله می‌کند و همچنین نفت ایران را به بهای بسیار نازل می‌خرد. پس از مذاکراتی که بین مقامات شرکت نفت و مقامات ایرانی به عمل آمد، اختلافات تا حدودی حل شد، اما نارضایتی دولت ایران از طرز عمل شرکت روز به روز آشکارتر می‌شد. شرکت بخوبی از این وضع آگاه بود و انتظار داشت که نارضایتی دولت ایران به جایی برسد و زمینه برای تجدیدنظر در قرارداد دارسی فراهم گردد، زیرا با تجدیدنظر در قرارداد مزبور، بعضی از نقاط ضعف قرارداد که مهم‌ترین آن عدم تصویب قرارداد در مجلس بود، برطرف می‌شد. در قسمت بعد سعی خواهد شد تا چگونگی الغای قرارداد دارسی و عقد قرارداد ۱۹۳۳ مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۳) الغای قرارداد دارسی و عقد قرارداد ۱۹۳۳

همان طور که در فصل پیش گفته شد، نارضایتی دولت ایران از عملیات شرکت در ناچیز بودن حق‌الامتیاز و تقاضای تجدیدنظر در قرارداد، سالها بدون اخذ نتیجه ادامه یافت. در اواخر سلطنت رضاشاه ملاقاتهایی برای تجدیدنظر در قرارداد بین تیمورتاش وزیر دربار و «کدمن»[1] رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت در لندن، پاریس و لوزان صورت گرفت، ولی انتشار ترازنامهٔ سال ۱۹۳۱ از سوی شرکت نفت موجب قطع مذاکرات شد.

در سال ۱۹۳۲ شرکت نفت انگلیس و ایران، به دولت ایران اطلاع داد که حق‌السهم دولت ایران بابت عایدات نفت در سال قبل فقط ۳۰۲ هزار لیره شده است. شرکت نفت جنوب تقلیل عایدات را، تنزل قیمت نفت در

1. Cadman

دنیا و رقابت نفت روسیه با نفت جنوب عنوان می‌نمود. اما نکته‌ای که قابل توجه است، این است که در سال ۱۹۳۲ و قبل از آن، صنعت نفت توسعه یافته بود و میزان تولید آن بیشتر از سالهای گذشته افزایش نشان می‌داد. با وجود تحولاتی در صنعت نفت،شرکت نفت همچنان درپرداخت حق‌الامتیاز به ایران اشکالتراشی می‌کرد. به محض اعلام خبر ترازنامهٔ شرکت نفت، دولت ایران از تصویب قرارداد جدیدی که تنظیم شده بود، خودداری ورزید و از شرکت خواست تا با اعزام نماینده‌ای به تهران در این‌باره توضیح دهد. در همین زمان بود که ناگهان، مسألهٔ لغو قرارداد دارسی پیش آمد و در داخل مجلس و در مطبوعات آن روز بحثها و مقالات متعددی در رابطه با لغو قرارداد دارسی صورت گرفت. رضاشاه به محض اطلاع از ترازنامهٔ شرکت نفت، به وزیرانش دستور داد، بیدرنگ امتیازنامهٔ دارسی را ملغی کنند که فردای آن روز عملی شد.

نکتهٔ قابل توجه این است که برای اولین بار یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی به نام دشتی که از مزدوران شناخته شده انگلستان است، مسألهٔ لغو قرارداد دارسی را در مجلس مطرح می‌کند. دشتی ضمن سخنانی در یکی از جلسات مجلس، از وزیر دارایی این چنین سؤال می‌کند.

> «امروز که دولتها معاهدهٔ ورسای را لغو می‌کنند، دولت ما نباید نسبت به یک امتیازنامهٔ پوسیده که تمام یک طرفی است، سهل‌انگاری کند... چرا دولت در الغای امتیاز دارسی مسامحه می‌کند.»[۱]

از مطالب بالا چنین استنباط می‌گردد که عامل اصلی در لغو قرارداد دارسی، دولت انگلیس و عوامل آن در داخل ایران بوده‌اند. زیرا از یک طرف شرکت نفت از پرداخت حق‌الامتیاز ایران با توجه به افزایش عایدات

---

۱. مصطفی فاتح، **پنجاه سال نفت ایران،** (تهران: شرکت سهامی چهر، ۱۳۳۵)، ص۲۹۲

محصول نفت، خودداری می‌کرد که این موجب نارضایتی دولت ایران می‌شد و از طرف دیگر همواره عوامل انگلیس در داخل مجلس و جاهای دیگر مسألهٔ لغو قرارداد را به منظور فراهم نمودن زمینه برای عقد قرارداد جدیدی،عنوان می‌کردند.شرکت نفت انگلیس و ایران بخوبی می‌دانست که مردم ایران از مضار قرارداد دارسی اطلاع دارند و حاضر به تحمل شرایط آن نیستند؛ همچنین شرکت از نقاط ضعف قرارداد که مهم‌ترین آن عدم تصویب آن از سوی قوهٔ مقننه ایران بود، آگاه بود. براساس قرارداد دارسی، ایران در منافع کلیه شرکتهای وابسته سهیم بود و همچنین کلیه دارایی شرکت،سی سال بعد براساس قرارداد به ایران تعلق‌می‌گرفت.دولت بریتانیا با لغو قرارداد دارسی، می‌توانست این امتیازات را از دولت ایران بگیرد. بالاخره با عقد قرارداد جدید توانست با تغییراتی در مفاد قرارداد، مدت امتیاز را افزایش دهد و آن را به تصویب مجلس شورای ملی نیز برساند.

در ششم آذر ۱۳۱۱ (۲۷ نوامبر ۱۹۳۲) تقی‌زاده وزیر دارایی وقت، نامه‌ای به شرکت نوشت و اطلاع داد که دولت ایران از این تاریخ، امتیاز نامه را لغو کرده و بی‌اثر می‌داند و ضمن همان نامه متذکر شد که اگر شرکت حاضر باشد برخلاف گذشته منافع مملکت را مطابق نظر دولت بر وفق عدالت و انصاف تأمین نموده و وثائق لازمه را برای تأمین منافع مذکوره بدهد، دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی امتناع نخواهد کرد. سه روز بعد از این، مجلس شورای ملی هم به اتفاق آراء، تصمیم دولت را تأیید کرد.

شرکت نفت به این اقدام دولت ایران اعتراض نمود و اعلام کرد که اگر دولت ایران، نامهٔ خود را تا یک هفته مسترد ندارد، قضیه را به دیوان داوری

بین‌المللی لاهه ارجاع خواهد داد[1]. دولت ایران صلاحیت دیوان را رد کرد. دولت انگلستان مسأله را به شورای جامعه ملل احاله نمود.

دبیرکل جامعهٔ ملل طی تلگرافی از دولتهای ایران و انگلیس خواست از هر عملی که موجب تشدید اختلاف شود خودداری کنند و نمایندگان خود را به مقر جامعهٔ ملل بفرستند.

بدین منظور هیأتی از ایران، به ریاست علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری به ژنو عزیمت نمود تا به شکایت دولت انگلستان جواب بگوید. در جلسهٔ ۲۶ ژانویه داور، نظریات دولت ایران را در حقانیت خود بیان کرد و الغای امتیاز دارسی را که منافع ملت ایران را به هیچوجه تأمین نمی‌کرد، توجیه نمود. «سایمون»[2] سرپرست هیأت انگلیسی در پاسخ، عمل دولت ایران را خلاف مقررات حقوق بین‌المللی و لطمه به منافع امپراتوری انگلیس قلمداد کرد.

پس از انجام گفتگو و مذاکرات بین نمایندگان دولت ایران و انگلستان، شورای جامعهٔ ملل، وزیر خارجهٔ چکسلواکی «ادوارد بنش»[3] را مأمور رسیدگی به حل اختلافات می‌نماید. در تاریخ سوم فوریه، شورای جامعهٔ ملل به پیشنهاد دکتر بنش قطعنامه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن طرفین دعوت شده بودند تا مستقیماً وارد مذاکره شده، در جلسهٔ بعدی راه‌حلی بیابند. نمایندگان دولت ایران و انگلیس با فرمول پیشنهادی دکتر بنش موافقت کردند و نمایندهٔ دولت انگلیس اعلام داشت که دولت انگلیس اعتماد دارد که قرارداد جدید به نفع هر دو طرف خواهد

---

۱. همان کتاب، ص۲۹۲.

2. Symone

3. Edward Benes

بود[۱].

به منظور عقد قرارداد جدید هیأتی به سرپرستی «کدمن» عازم تهران شد تا با نمایندگان دولت ایران به مذاکره بپردازند. پس از ورود هیأت انگلیسی به تهران، مذاکرات مستقیم بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت آغاز شد. انگلیسی‌ها تا حدودی نظریات دولت ایران را در بالا بردن حق‌السهم و دخالت دادن ایرانیان، در امور استخراج نفت و غیره، مورد توجه قرار دادند، اما حاضر به قبول همهٔ نظریات دولت ایران نبودند. در نتیجه مذاکرات به جایی نرسید و هیأت انگلیسی تصمیم گرفت ایران را ترک کند. اما در آخرین لحظه که قصد داشتند ایران را به سوی لندن ترک نمایند، فروغی تماس گرفت و گفت که شاه قصد دارد کدمن را بپذیرد. مذاکراتی بین شاه و کدمن صورت گرفت که نتیجهٔ آن عقد قرارداد ۱۹۳۳ بود. لرد کدمن پس از مراجعت از دربار، مذاکرات خود را چنین شرح می‌دهد:

«فروغی و تقی‌زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آنکه پیشنهادهای طرفین گفته شد، وسط را گرفته و دستور داد که حق‌الامتیاز را به چهار شلینگ در هر تن قطع نمایند، بعد من فواید پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح دادم و تقاضای تمدید امتیاز را کردم، شاه خیلی ناراحت شد و نمی‌خواست آن را قبول کند، ولی من به او گفتم بدون تمدید، کار به انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.»[۲]

در طول مذاکرات اصلاً صحبتی از تمدید در کار نبود، ولی رضاشاه در ملاقات با لردکدمن شرط تمدید را پذیرفت. بعد از اینکه دولت ایران با تمدید قرارداد موافقت کرد، قرارداد جدید در ۲۹ مه ۱۹۳۳ (۷ خرداد

۱. لسانی، همان کتاب، ص ۲۱۴.
۲. فاتح، همان کتاب، ص ۳۰۱.

۱۳۱۲) بین ایران و شرکت نفت به امضاء رسید.

دولت ایران انعقاد قرارداد جدید را به عنوان یک پیروزی قلمداد کرد، زیرا معتقد بود با عقد قرارداد جدید توانسته است حقوق ملت ایران را از شرکت نفت استیفاء کند. اما با یک بررسی کوتاه در قرارداد جدید و قرارداد دارسی، متوجه خواهیم شد که این تغییر باعث پیروزی شرکت نفت بوده است و دولت ایران در واقع به حقوق قانونی خود نرسیده است.

اگر قرارداد دارسی لغو نمی‌شد، تا سی سال دیگر خاتمه می‌یافت، و اموال شرکت نفت طبق قرارداد به دولت ایران منتقل می‌شد، اما براساس مادهٔ بیست و ششم قرارداد ۱۹۳۳ بر مدت امتیاز، ۳۲ سال اضافه شد یعنی مدت امتیاز تا سال ۱۹۳۳ میلادی تمدید گردید[1]. دیگر آنکه قرارداد دارسی فقط به امضای شاه و صدراعظم رسیده بود و در هنگام تأسیس مجلس شورای ملی هم به آن توجهی نشد، در نتیجه قرارداد اعتبار قانونی نداشت و به آسانی می‌توانست مورد اعتراض واقع شود. اما طبق مادهٔ بیست و هفتم قرارداد ۱۹۳۳، اجرای این قرارداد، منوط به تصویب در مجلس شورای ملی بود[2]. با تصویب قرارداد در مجلس شورای ملی، اعتبار قانونی آن تضمین می‌شد و به راحتی قابل لغو نبود. البته در قرارداد جدید درآمد ایران بابت حق‌الامتیاز افزایش یافته بود، ولی در عوض موضوع سهیم بودن ایران در منافع شرکتهای وابسته به کمپانی منتفی شده بود.

در اینجا به منظور ارزیابی دقیق‌تر از قرارداد ۱۹۳۳ به بعضی از نظریات که توسط مخالفین و موافقین در رابطه با اقدام رضاشاه مبنی بر کنار آمدن با شرکت نفت و لغو قرارداد دارسی، ابراز شده است اشاره می‌گردد.

---

۱. لسانی، همان کتاب، ص۲۲۷.

۲. همان کتاب.

مخالفین رژیم مدعی هستند که لغو امتیاز دارسی با تبانی قبلی با انگلیسی‌ها بود و برای این بوده که رضاشاه با کمک انگلیسی‌ها به سلطنت رسید و حال خواسته است که امتیاز جدیدی طبق تمایلات انگلیسی‌ها تنظیم گردد، لذا امتیاز دارسی به دستور آنها لغو و قرارداد ۱۹۳۳ برحسب تمایلات آنها تنظیم گردید[۱].

موافقین رژیم، مدعی هستند که لغو امتیاز دارسی به هیچ وجه با تبانی انگلیسی‌ها نبوده است، بلکه علت اصلی این بوده است که چند سال مذاکرات با شرکت نفت به نتیجه‌ای نرسیده بود و همچنین عواید نفت هم نقصان یافته بود، رضاخان برای اینکه منافع بیشتری عاید کشور سازد، اقدام به لغو قرارداد دارسی و انعقاد امتیازنامهٔ جدید کرد[۲].

چنین به نظر می‌رسد که علت اصلی این اقدام از سوی رضاخان، فقدان بینش سیاسی و جهان‌بینی و بی‌اطلاعی او از مسائل بین‌المللی نفت بود. رضاخان، قبل از رسیدن به سلطنت یک فرد عامی بود، و به عواقب کار خود چندان اهمیتی نمی‌داد. از طرف دیگر روش دیکتاتورمآبانهٔ او، اجازهٔ اظهارنظر به دیگران نمی‌داد، در نتیجه افراد مطلع در امور نفت حق اظهارنظر نداشته و رضاخان بدون مشورت با آنان اقدام به لغو امتیاز کرد.

خلاصه اینکه اگر قرارداد دارسی لغو نشده بود، دولت ایران در موقعیت فوق‌العاده مستحکمی در مقابل شرکت قرار داشت که متأسفانه زمامدار وقت آن را درک‌نکرده بود و اگر به‌آن پی‌برده بود، می‌توانست بدون ایجاد جنجال و هیاهو حق ایران را از طریق ارجاع به حکمیت، استیفاء کند. اما با تجدیدنظر در قرارداد و انعقاد قرارداد جدید، این فرصت

---

۱. فاتح، همان کتاب، ص۲۹۳.
۲. همان کتاب.

مناسب از دست دولت ایران رفت و شرکت نفت توانست نفوذ خود را بیش از پیش افزایش دهد.

با تجدیدنظر در قرارداد دارسی و عقد قرارداد جدید بین ایران و شرکت نفت، نمایندگان شرکتهای نفتی دیگر هم از کشورهای مختلف برای گرفتن امتیاز نفت در نواحی دیگر به ایران روانه شدند. در این هنگام دولت ایران، قانونی را از تصویب مجلس گذراند که هیچکدام از شرکتهای خارجی، موفق به گرفتن امتیاز نفت ایران نشدند. در قسمت بعد در رابطه با این قانون بحث خواهد شد.

۴) قانون منع مذاکرات دربارهٔ امتیاز نفت

بعد از اینکه کشورهای دنیا به اهمیت صنعت نفت پی بردند و ایران را یکی از کشورهای نفت‌خیز یافتند، درصدد برآمدند تا در منابع نفتی ایران سهمی به دست آورند. دولت انگلستان علاوه بر امتیاز نفت جنوب، جهت گرفتن امتیاز نفت در نواحی دیگر ایران، اقدام به اعزام هیأتهایی به ایران کرد. در فوریهٔ ۱۹۴۴ دو هیأت آمریکایی و انگلیسی به نمایندگی از سوی شرکتهای آمریکایی «سوکونی واکیوم»[1] و «سینکلر»[2] و شرکت انگلیسی «رویال داچ ـ شل»[3] وارد تهران شدند و هر دو تقاضای امتیاز نفت بلوچستان را کردند. مذاکرات بسیار محرمانه‌ای در این رابطه صورت گرفت که هیچ کس از آن اطلاعی نداشت.

بعد از اطلاع دولت شوروی از مذاکرات انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها با

1. Socony Vacumm
2. Sinclair
3. Royal Dutch chell

دولت ایران در رابطه با نفت، شوروی هم تصمیم گرفت هیأتی را به منظور تحصیل امتیاز نفت شمال به تهران بفرستد. به همین جهت هیأتی به ریاست «کافتارادزه»[1] در سپتامبر ۱۹۴۴ (شهریور ۱۳۲۳) به تهران اعزام شد که به محض ورود به تهران تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد.

دولت ایران، بعد از مواجهه با تقاضای شرکتهای نفتی برای تحصیل امتیاز نفت، اعلام نمود که دادن هرگونه امتیاز باید به بعد از جنگ موکول شود. زیرا در حال حاضر به دلیل وجود جنگ، وضعیت اقتصادی کشورها روشن نیست، بنابراین، اعطای هرگونه امتیازی باید بعد از خاتمهٔ جنگ صورت گیرد، در نتیجه تقاضای هر سه دولت را رد کرد[2].

در این روزهای حساس مجلس شورای ملی قانونی را تصویب نمود که برطبق آن هیچ دولتی حق نداشت دربارهٔ امتیاز نفت با کشورهای خارجی وارد مذاکره شود. این قانون در نتیجهٔ زحمات دکتر مصدق بود که با مطرح کردن سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، توانست قانون منع مذاکره با سایر کشورها را به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی برساند. دکتر مصدق در مجلس شورای ملی طی سخنانی اظهار داشت:

«هرگاه ما تعقیب از سیاست مثبت کنیم باید امتیاز نفت شمال را هم برای ۹۲ سال بدهیم و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. گذشته از اینکه ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست. دادن امتیاز مثل این است که مقطوع‌الیدی، برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند، در صورتی که هر مقطوع‌الیدی، برای حفظ ظاهر هم که شده طالب دست مصنوعی است.»[3]

1. Kavtaradze

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسهٔ ۷۳، مورخ ۲۷ مهر ۱۳۳۲، روزنامهٔ رسمی کشور.

۳. حسین کی‌استوان، **سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم**، (تهران: روزنامهٔ **مظفر**، ۱۳۲۷)، ص۱۹۳.

دکتر مصدق، سپس در ضمن سخنان خود گفت:

«طرحی تهیه نموده‌ام که هیچ دولتی نتواند راجع به امتیاز نه مذاکره نماید و نه قراردادی امضاء کند، فقط راجع به فروش نفت با هر دولتی که مشتری است، داخل مذاکره شود. از آقایان محترم درخواست می‌نمایم قبل از اینکه متفرق شوند، طرحی را که پیشنهاد می‌شود، تصویب نمایند.»[۱]

در این طرح هرگونه مذاکره به منظور دادن امتیاز به هر یک از نمایندگان دولتها و یا نمایندگان شرکتهای نفت توسط نخست‌وزیر یا وزیران و یا معاونان آنها ممنوع اعلام شده بود[۲]. پس از خاتمهٔ سخنان دکتر مصدق، نمایندگان نظر خود را اعلام کردند، پس از مذاکرات طولانی با رد بعضی از مواد آن، طرح پیشنهادی مصدق با مختصر اصلاحی به تصویب مجلس شورای ملی رسید[۳].

پس از تصویب این قانون بود که نمایندگان شرکتهای نفتی که از کشورهای مختلف آمده بودند، نومیدانه تهران را ترک کردند. نمایندهٔ دولت شوروی تهران را با عصبانیت ترک کرد که پس از چند روز غائلهٔ آذربایجان توسط شوروی به راه افتاد. نیروهای شوروی طبق قراردادهایی که در زمان جنگ به تصویب رسیده بود می‌بایستی پس از خاتمهٔ جنگ ظرف شش ماه خاک ایران را ترک می‌کردند، اما نه تنها از تخلیه خاک ایران خودداری ورزیدند، بلکه به حمایت از فرقهٔ دمکرات آذربایجان، نیروهای دیگری هم وارد نقاط شمالی ایران کردند. در این زمان قوام نخست‌وزیر ایران بود، در نتیجهٔ سیاستی که وی در قبال شورویها اتخاذ نمود، نیروهای شوروی خاک ایران را ترک کردند. یکی از اقدامات مهم قوام، عقد قراردادی بود که بین

---

۱. لسانی، همان کتاب، ص ۴۳۶.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسهٔ ۷۹، مورخ ۷ آذر ۱۳۲۳، روزنامهٔ رسمی کشور.

۳. همان منبع.

دولت ایران و سفیر شوروی در تهران به امضاء رسید. براساس این قرارداد، نیروهای شوروی می‌بایستی ظرف یک ماه و نیم خاک ایران را ترک می‌کردند و قرار شد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی ایجاد شود و ظرف هفت ماه، برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد گردد[۱]. دولت شوروی به امید تصویب این قرارداد در مجلس شورای ملی، نیروهای خود را از خاک ایران خارج کرد و منتظر ماند تا قراردادی که بین قوام و «سادچیکف»[۲] سفیر شوروی در تهران به امضاء رسیده بود در مجلس شورای ملی به تصویب نمایندگان برسد.

در سی‌ام مهر ۱۳۲۶ نمایندگان مجلس شورای ملی ماده واحده‌ای را برای تصویب به مجلس دادند. طرح پیشنهادی نمایندگان در مجلس به تصویب رسید. یکی از اهداف این طرح، بی‌اثر ساختن قرارداد قوام ـ سادچیکف بود که برطبق این قرارداد، موافقت‌نامهٔ قوام ـ سادچیکف کان لم‌یکن اعلام شد. همچنین در این ماده واحده تأکید شده بود که دادن هرگونه امتیازی به خارجیها ممنوع است و دولت مکلف است که به منظور استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب اقدام کند[۳].

دولت انگلستان از تصویب این طرح ناراضی نبود، زیرا این طرح موجب شده بود که دست شورویها از منابع نفتی ایران کوتاه گردد. اما دولت انگلستان به منظور حفظ سلطهٔ خویش بر نفت جنوب و جلوگیری از استیفای حقوق ملت ایران، با مقامات ایران، وارد مذاکره شد، تا قراردادی را به تصویب برساند که قرارداد ۱۹۳۳ را مورد تأکید و تأیید قرار دهد. این

۱. مهدوی، ج اول، ص ۴۲۹.

2. Sadtchikov

۳. مهدوی، ج اول، ص ۴۳۸.

قرارداد که به قرارداد «الحاقی به قرارداد ۱۹۳۳» مشهور گشت، موجب شد تا مخالفتها و اعتراضهای شدید از سوی بعضی از نمایندگان و همچنین از سوی مردم ایران شروع شود. در قسمت بعد با بررسی چگونگی رد قرارداد مزبور، به زمینه‌های ملی شدن صنعت نفت در ایران اشاره خواهد شد.

۵) قرارداد گس ـ گلشائیان (الحاقی به قرارداد ۱۹۳۳)

بعد از اینکه قانون مهر ماه ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید، براساس آن اعطای هرگونه امتیاز نفت به دول خارجی ممنوع شده بود. همچنین این قانون دولت را مکلف نموده بود تا به منظور استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب، اقدام نماید. دولت ایران به منظور اجرای قانون مزبور، با شرکت نفت انگلیس و ایران وارد مذاکره شد و خواستار اعزام نماینده‌ای از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران به تهران شد. بعد از اینکه حکیمی به نخست‌وزیری رسید، شرکت نفت به درخواست نخست‌وزیر جدید «نویل گس»[1]، یکی از مدیران شرکت نفت را، به منظور مذاکره و گفتگو با دولت ایران به سوی تهران فرستاد. بین نمایندگان شرکت نفت و نمایندگان دولت ایران مذاکراتی صورت گرفت، اما هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد و نمایندگان شرکت به لندن مراجعت کردند.

بعد از حکیمی، هژیر مأمور تشکیل کابینه شد، نخست‌وزیر جدید برنامه خود را اجرای همهٔ قوانین، بالاخص قانون مهر ماه ۱۳۲۶ اعلام کرد. دولت‌جدید از شرکت‌نفت خواست تا نماینده‌ای‌را برای مذاکرات در رابطه با نفت به تهران بفرستد. همچنین از مجلس شورای ملی تقاضا کرد تا از یک کشوربی‌طرف،متخصصین در امور نفت جهت مشاوره در مسائل حقوقی

1. Neville Gass

و فنی و مالی برای اجرای قانون مزبور، به استخدام درآورد. «ژیدل»[1] فرانسوی جهت مشاوره در امور نفت به ایران دعوت شد. وی پس از ورود به تهران، مأمور شد پس از مطالعهٔ پرونده‌ها گزارش مفصلی به‌دولت تسلیم کند.

در اوایل مهر ماه ۱۳۲۷ گس مجدداً به تهران آمد تا مذاکرات مربوط به نفت را با نمایندگان دولت ایران دوباره از سرگیرد. مذاکرات بین نمایندگان ایران و شرکت نفت آغاز شد، اما نمایندگان شرکت نفت گفتند باید جهت مشاوره با همکاران خود به لندن مراجعت کنند. دولت ایران به منظور جلوگیری از اتلاف وقت و مسامحه از سوی شرکت نفت سه ماه فرجه تعیین کرد. در طول این سه ماه نمایندگان دولت ایران مشورتهای لازم را با ژیدل فرانسوی به عمل آوردند تا برای مذاکرات بعدی آماده باشند.

در همین هنگام بود که دولت هژیر استعفا کرد و ساعد به جای وی به نخست‌وزیری رسید. گلشائیان به عنوان وزیر دارایی انتخاب شد. پس از ورود مجدد نمایندگان شرکت نفت، نمایندگان دولت ایران به ریاست گلشائیان با نمایندگان شرکت نفت وارد مذاکره شدند. از سوی دولت ایران بعضی از تخلفاتی که از سوی شرکت صورت گرفته بود، تسلیم نمایندگان شرکت نفت شد. ایران مدعی بود که حق‌الامتیاز ایران، نسبت به کشورهای دیگر، بسیار غیرعادلانه است. همچنین حساب کردن حق‌السهم ایران از منافع، بعد از پرداخت مالیات به دولت انگلیس، منصفانه نیست واین در حکم مالیات گرفتن از دولت دیگر به حساب می‌آید. اعتراض دیگری که دولت ایران به شرکت نفت داشت، فروش نفت ایران به قیمت بسیار ارزان به نیروی دریایی انگلیس بود که بنا به گفتهٔ زمامداران بریتانیا، نفت ایران در پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم، عامل مهمی به شمار

---

1. Gidel

می‌رفت.[۱]

یکی دیگر از موارد مورد اعتراض دولت ایران، مداخلات روزافزون شرکت نفت در امور داخلی ایران بود. دولت ایران معتقد بود که شرکت با تأسیسات عظیم خود در جنوب ایران، یک نوع حکومت در داخل حکومت ایران به وجود آورده است و یک منطقهٔ نفوذ برای خود برقرار کرده است. در امور داخلی ایران دخالت می‌کند و هر جاکه بین منافع ایران و انگلستان اصطکاکی پیش آید، منافع انگلستان مقدم می‌شود. همچنین دولت ایران می‌خواست که نفت ایران در خود ایران تصفیه شود، نه اینکه به کشورهای دیگر صادر گردد و آنجا تصفیه شود.[۲]

نمایندهٔ شرکت نفت پس از سه ماه فرجه، اواسط بهمن ۱۳۲۷، جهت مذاکره با دولت ایران به تهران بازگشت. گلشائیان وزیر دارایی، سرپرستی هیأت ایران را به عهده داشت. «گس» در ملاقاتی با وزیر دارایی اظهار داشت هدف من از آمدن به ایران فقط به منظور تعدیل در بعضی از مواد قرارداد ۱۹۳۳ می‌باشد. وزیر دارایی در جواب نمایندهٔ شرکت نفت گفت: «ما طبق قانون مهر ۱۳۲۶، خواستار تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ هستیم».[۳]

مذاکرات به منظور حل مسائل مربوط به نفت بین نمایندگان دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت شروع شد. نمایندگان شرکت نفت به هیچ‌وجه مایل نبودند تا در قرارداد ۱۹۳۳ تجدیدنظر به عمل آورند و تنها حاضر به تعدیل امتیاز بودند. دولت ایران در طول مذاکرات خواستار تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ بود، اما اصرار زیادی در به کرسی نشاندن

۱. فؤاد روحانی، **تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران**، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳)، ص ۷۵ـ۷۴.

۲. همان کتاب، ص ۷۹ـ۷۸.

۳. فاتح، همان کتاب، ص۳۸۹.

نظرش نورزید و بالاخره راضی به تعدیل امتیاز شد.

مذاکرات بین نمایندگان شرکت نفت و نمایندگان دولت ایران حدود بیست و یک ماه طول کشید و بالاخره در روز یکشنبه، ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۸ قراردادی موسوم به «قرارداد الحاقی» به عنوان ضمیمهٔ قرارداد اصلی، یعنی امتیازنامهٔ ۱۹۳۳، به امضاء گلشائیان نمایندهٔ دولت ایران و گس نمایندهٔ شرکت نفت رسید.

در این قرارداد توافق شد که اولاً حق‌الامتیاز ایران از تنی چهار شیلینگ به تنی شش شیلینگ افزایش داده شود. ثانیاً سهم بیست درصد مقرر ایران را که شرکت نفت به حساب ذخیرهٔ عمومی می‌گذاشت و طبق قرارداد ۱۹۳۳ می‌بایست در پایان امتیاز پرداخت گردد، سال به سال بپردازد و این مبلغ از چهار میلیون لیره کمتر نباشد. ثالثاً مالیات مقرر از تنی ۹ پنس به تنی یک شیلینگ افزایش یابد. رابعاً در مورد قیمت مواد نفتی که در داخل کشور مصرف می‌شد، شرکت به جای ده درصد تخفیف از قیمت‌های پایه که در قرارداد ۱۹۳۳ پیش‌بینی شده بود، ۲۵ درصد تخفیف منظور گردد[1].

به‌رغم اینکه بعضی از مواد قرارداد به نفع دولت ایران بود، اما در واقع این دولت بریتانیا بود که طبق قرارداد الحاقی توانست به اعتبار قانونی قرارداد دارسی که به تصویب مجلس نرسیده بود، بیفزاید و همچنین تمدید ۳۳ سالهٔ آن را تأیید و تقویت کند. براساس مادهٔ ده قرارداد الحاقی، مقررات قرارداد ۱۹۳۳ در کمال قوت و اعتبار خود باقی بود[2] و دولت ایران براحتی نمی‌توانست آن را لغو نماید.

---

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **تاریخ روابط خارجی ایران**، (بی‌جا: نشر مؤلف، ۱۳۶۸)، ج‌دوم، ص.ص ۲۹ـ۲۸.

۲. لسانی، همان کتاب، ص۴۹۲.

نکتهٔ قابل توجه در این زمان این است که تا طرح قرارداد مزبور در مجلس شورای ملی، تمام مذاکرات بین نمایندگان شرکت نفت و دولت ایران به صورت مخفی صورت می‌گرفت و کسی از جریان مذاکرات اطلاعی نداشت. هنگامی که دولت لایحهٔ الحاقی را تقدیم مجلس کرد، چنان اطمینان قطعی به تصویب آن در مجلس داشت که بر سر تقسیم و مصرف لیره‌هایی که از آن قرارداد عاید دولت ایران می‌شد به مذاکره نشستند. اما به‌رغم تلاشهای دولت بریتانیا و عوامل آن در داخل مجلس، موفق نشدند قرارداد الحاقی را تا پایان مجلس پانزدهم به تصویب برسانند.

پس از برگزاری انتخابات دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، اولین جلسهٔ آن در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد. اهمیت مجلس جدید در این بود که در انتخابات مجلس شانزدهم، عده‌ای از نمایندگان جبههٔ ملی از جمله دکتر مصدق از سوی مردم تهران انتخاب شدند و توانستند اقلیت کوچکی را در داخل مجلس به وجود آورده و هستهٔ اصلی جنبش مقاومت ملی را در مقابل انگلستان تشکیل دادند.

مجلس شورای ملی در این دوره به ساعد رأی اعتماد نداد و به جای او علی منصور را به نخست‌وزیری برگزید. نخست‌وزیر جدید هیچ اظهارنظری در رابطه با قرارداد مزبور نکرد، فقط اعلام نمود که تعیین تکلیف لایحهٔ الحاقی با مجلس است. نخست‌وزیر جدید پیشنهاد کرد که قبل از طرح لایحه در مجلس، کمیسیون مخصوصی برای مطالعه و بررسی قرارداد الحاقی تشکیل شود. به همین منظور در ۳۰ خرداد ۱۳۲۹، کمیسیونی مرکب از ۱۸ نفر به ریاست مصدق تشکیل شد و مأمور شد تا قرارداد الحاقی را مورد بحث و مطالعه قرار دهد و نتیجهٔ مطالعه را به مجلس شورای ملی تقدیم کند.

دولت انگلیس هنگامی که دولت منصور را در به تصویب رساندن لایحهٔ الحاقی ناتوان تشخیص داد، کوشید تا با کمک عوامل خود در داخل مجلس، رزم‌آراء را که از هواداران سیاست انگلیس به شمار می‌آمد، به نخست‌وزیری برساند. بالاخره در اثر اقدامات دولت بریتانیا و عوامل آن در داخل ایـران، رزم‌آراء در پنجم تیر ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری رسید و یکی از برنامه‌های خود را به تصویب رساندن قرارداد الحاقی در مجلس و اجرای آن، اعلام کرد.

اعضای کمیسیون مخصوص نفت از رزم‌آراء خواستند تا درباره لایحهٔ الحاقی، پیشنهادی ارائه دهد. رزم‌آراء به ظاهر در رابطه با قرارداد اظهار نظر نمی‌کرد. اما به طور محرمانه با نمایندگان شرکت نفت، مشغول مذاکره بود. دولت پرونده‌های مربوط به نفت را به کمیسیون مخصوص نفت فرستاد، اما از اظهارنظر دربارهٔ لایحهٔ الحاقی، خودداری ورزید؛ در نتیجه اعضای جبههٔ ملی در داخل مجلس، تصمیم گرفتند دولت رزم‌آراء را استیضاح نمایند.

دولت رزم‌آراء در روز استیضاح در مجلس حضور یافت و نمایندگان جبههٔ ملی هرکدام لایحه را از جوانب مختلف مورد بحث قرار دادند. بـه منظور روشن‌تر شدن ماهیت قـرارداد الحـاقی، بـد نـیست بـه بـعضی از اظهارات نمایندگان جبههٔ ملی در رابطه با لایـحهٔ الحـاقی کـه در مـجلس شانزدهم در مخالفت با لایحهٔ مزبور بیان شده، بپردازیم.

حائری‌زاده در بخشی از سخنان خود در رابطه با لایحه گفت:

«حکومت انگلستان در لباس کمپانی در داخل ایـران یک دولت قـوی در شکم دولت ضعیف ایران تأسیس کرده و مروج قدرتهای نامشروع شده و بکلی استقلال اقتصادی و انتظامی ما را لطمه‌دار ساخته است.»[1]

دکتر مصدق طی سخنانی از لحاظ حقوقی ایرادات لایحه را برشمرد و گفت:

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص ۸۶.

«قرارداد امتیاز شرکت نفت باطل است، زیرا طرفین هر قرارداد باید اول صلاحیت انعقاد آن را داشته باشند و بعد هم آزاد باشند و در امضاء و تصویب آن اجباری نداشته باشند. و حال آنکه تنظیم و تصویب امتیازنامه در دورهٔ دیکتاتوری صورت گرفته که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان آن دوره، نمایندگان حقیقی ملت نبوده و وزراء هم برای انجام وظایف خود آزادی عمل نداشتند و حال هم که قرارداد الحاقی تنظیم شده است، غرض اصلی همان تنفیذ قرارداد باطل دوره دیکتاتوری است.»[۱]

در اینجا بد نیست به عواملی که موجب می‌شد، بعضی از نمایندگان مجلس و ملت ایران با لایحهٔ الحاقی مخالفت کنند و با تصویب آن در مجلس مخالف بودند، بپردازیم. در رابطه با اختلاف ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران، همواره دو مسأله مورد توجه بود: یکی حاکمیت ملی ایرانیان بود که با مداخلهٔ شرکت در امور سیاسی و اقتصادی ایران دیگر حاکمیتی برای ایرانیان وجود نداشت و سلطهٔ شرکت نفت در همه جا گسترش یافته بود. مسألهٔ دیگری که دولت ایران نسبت به آن معترض بود، حق‌الامتیازی بود که شرکت نفت به دولت ایران می‌پرداخت؛ این حق‌السهم همواره مورد اعتراض دولت ایران بود، زیرا با توجه به افزایش درآمد شرکت نفت از عواید صنعت نفت، حق‌الامتیازی که به دولت ایران پرداخت می‌شد، بسیار کم و ناچیز به شمار می‌آمد.

آنچه که بیش از هر چیز دیگری برای ملت ایران غیرقابل تحمل بود، مسألهٔ حاکمیت ملی مردم ایران بود. شرکت نفت از یک طرف با نفوذ خود در امور سیاسی ایران، استقلال این کشور را تهدید می‌کرد و از طرف دیگر به واسطهٔ امتیازی که شرکت نفت از دولت ایران گرفته بود، چنان بر صنعت نفت ایران احاطه و تسلط داشت که تمام عملیات اکتشاف و بهره‌برداری از

۱. همان کتاب، ص۸۷.

منابع نفتی ایران در کنترل آن شرکت بود. شرکت نفت به مقامات ایران اجازه نمی‌داد به حسابهایش رسیدگی کنند و مبالغی را که شرکت نفت می‌بایست به دولت ایران بپردازد، یکطرفه اعلام می‌کرد. خلاصه اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران تعهدات خود را در قبال ایران انجام نمی‌داد و در حقیقت دولتی در داخل دولت ایران تشکیل داده بود. دولت انگلیس فکر می‌کرد که ایران بدون تکنولوژی بریتانیا، یک سرزمین بیابانی عقب مانده خواهد بود، در نتیجه نفوذ آن دولت در ایران، بی‌ضرر است. حتی می‌گفتند مداخلات بی‌شمارشان در گذشته برای حمایت از ایران در مقابله با همسایهٔ تجاوزکار روس در شمال کشور مفید بوده است.[۱]

مسألهٔ دیگری که شاید بتوان گفت علت اصلی اختلافات بین دولت ایران و شرکت نفت بود، ناچیز بودن حق‌الامتیاز ایران از قرارداد ۱۹۳۳ بود. با امضای قرارداد الحاقی درآمد ایران از ۲۲ سنت به ۳۳ سنت در هر بشکه نفت افزایش پیدا کرد و رئیس شرکت نفت قویاً استدلال می‌کرد که این بهترین ترتیبی است که از سوی هر یک از شرکتهای نفتی به یک کشور خاورمیانه پیشنهاد شده است. دولت ایران معتقد بود که حق‌الامتیاز ایران در مقایسه با درآمدی که نصیب شرکت نفت می‌شد، بسیار کم و ناچیز بود. شرکت نفت در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) از فروش نفت ایران، سودی در حدود ۲۰۰ میلیون لیره به دست آورده بود. شرکت نفت از این مبلغ فقط در حدود ۱۶ میلیون لیره به عنوان حق‌الامتیاز و سود سهام و مالیات به ایران می‌پرداخت، در حالیکه سود شرکت فقط در آن سال پس از کسر سهمی که به ایران پرداخته بود، به بیش از ۱۴ میلیون لیره بالغ می‌شد، یعنی معادل کل

---

۱. جیمز بیل و ویلیام راجرلویس، **مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی**، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوهٔ بیات، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۸)، ص ۴۲۰.

مبلغی که شرکت در طول نیم قرن به ایران پرداخته است.[1]

ایرانیان اغلب این واقعیت را درک می‌کردند که حق‌السهم ایران کمتر از مالیاتهایی است که شرکت نفت به دولت انگلیس می‌پردازد. شاه سابق هم در کتاب «مأموریت برای وطنم» در این رابطه به این واقعیت اشاره کرده است. شاه سابق در این رابطه چنین می‌گوید:

«شرکت نفت در آن موقع خوب می‌دانست که حق‌السهمی را که شرکت‌های بزرگ غربی برای تحصیل امتیاز نفت از کشور عربستان سعودی و بعضی از کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قراردادها با شرکت نفت معین شده، بسیار مساعدتر بود. به علاوه از عدم رضایت ما نسبت به مالیاتهای گزاف و بیش از حد تناسبی که شرکت به دولت انگلستان از عواید نفت می‌داد و مبلغ آن از حق‌الامتیازی که به ایران داده می‌شد نیز خیلی زیادتر بود، آگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی می‌دانست که ما از عمل شرکت که قسمت عمدهٔ درآمدی که از ایران به دست می‌آورد و در سایر نقاط دنیا صرف هزینهٔ توسعه استخراج نفت می‌کرد بسیار ناراضی هستیم.»[2]

بعدها «آنتونی ایدن»[3] وزیر خارجهٔ بریتانیا فاش ساخت که احساسات ایرانیان را درک می‌کرده است و نوشت:

«من احساسات ایرانیها را درک می‌کردم، زیرا این موضوع به نظر آنها حیله‌آمیز می‌رسد که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به عنوان یک سهامدار عمدهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران، مبالغ هنگفتی را به عنوان مالیات دریافت کند و از پرداخت سود سهام بیشتری به دولت ایران

---

۱. بنجامین شوادران، **خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ**، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲)، ص ۱۴۴ـ۱۴۳.

۲. محمدرضا پهلوی، **مأموریت برای وطنم**، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ص ۱۶۱ـ۱۶۰.

3. Anthony Eden

خودداری ورزد.»[۱]

طی ماههای مهر و آبان ۱۳۲۹ رزم‌آراء چند بار با نمایندهٔ شرکت تماس گرفت و از شرکت خواست تا در رابطه با قرارداد تعدیلهایی صورت گیرد، اما مذاکرات به جایی نرسید. در این اثناء کمیسیون مخصوص نفت، مرتباً رو به مردود شناختن لایحه می‌رفت. در جلسهٔ ۴ آذر ۱۳۲۹ کمیسیون به اتفاق آراء به این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی برای استیفای حقوق ملت ایران کافی نیست. در این هنگام جبههٔ ملی پیشنهادی دایر بر ملی نمودن صنعت نفت در سراسر کشور را بدین شرح به مجلس شورای ملی تقدیم کرد:

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی عملیات اکتشافی، استخراج و بهره‌برداری در دست ملت ایران قرار گیرد.»[۲]

چون همهٔ اعضای کمیسیون با این پیشنهاد موافق نبودند، منظور نمایندگان جبههٔ ملی حاصل نگردید، اما کمیسیون بر اثر پشتیبانی افکار عمومی و تلاش نمایندگان جبههٔ ملی، رد لایحه الحاقی را پذیرفت. پس از رد لایحهٔ الحاقی در کمیسیون نفت، تظاهرات عظیمی در سراسر کشور علیه دولت برپا شد، مطبوعات با مقالات خود از این اقدام جبههٔ ملی پشتیبانی کردند.

طرح ملی شدن نفت در کمیسیون نفت به تصویب نرسید، اما رد لایحهٔ قرارداد الحاقی شکست بزرگی برای شرکت نفت بود که این باعث شد زمینه برای تصویب ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی هموار گردد. نهضت مردم ایران در حال اوج گرفتن بود که قانون ملی شدن

---

۱. آنتونی ایدن، **خاطرات آنتونی ایدن**، ترجمهٔ کاوهٔ دهگان، (بی‌جا: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷)، ص ۲۸۳_۲۸۲.

۲. حسین مکی، **کتاب سیاه**، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ج اول، ص۳۰۷.

صنعت نفت بر اثر افکار عمومی در مجلس شورای ملی به تصویب نمایندگان رسید. در فصل بعد جریان تصویب ملی شدن صنعت نفت و نحوهٔ اجرای آن را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

فصل دوم

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران

۱) نظریات کلی

براثر مداخلات روزافزون شرکت نفت انگلیس و ایران در امور داخلی ایران، زمینهٔ ملی شدن صنعت نفت در ایران هموار شد. در داخل ایران این فکر تقویت شد که تنها راه‌حل برای استیفای حقوق ملت ایران، ملی شدن نفت در سراسر ایران است. در خارج از ایران هم، همزمان با جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، خبر امضای قرارداد جدیدی بین عربستان سعودی و شرکت آمریکایی آرامکو، براساس پنجاه پنجاه یا تنصیف عواید انتشار یافت. با امضای این قرارداد، و تأیید گزارش کمیسیون نفت از طرف مجلس شورای ملی، دایر بر رد قرارداد الحاقی و طرفداری وسیع و همه جانبهٔ مردم ایران از طرح ملی کردن نفت، دیگر واضح شده بود هیچ نوع قراردادی که برای ایران کمتر از پنجاه درصد

عواید داشته باشد، قابل قبول نخواهد بود. بالاخره در اثر فشار افکار عمومی، مجلس شورای ملی، تصمیم کمیسیون مخصوص نفت مبنی بر ملی شدن صنعت نفت را، مورد تأیید قرار داد.

ملی شدن صنعت نفت باعث شد تا دولت انگلیس به منظور مقابله با این اقدام از سوی دولت ایران، فعالیتهای گسترده‌ای را در داخل و خارج ایران، علیه دولت مصدق آغاز کند. دولت انگلیس اقدام مجلس ایران را به عنوان سرقت اموال شرکت سابق تلقی می‌نمود و آمادگی خود را برای بازگرداندن شرکت نفت در ایران اعلام کرد. ابتدا هیأتی به نمایندگی از طرف شرکت سابق، به منظور مذاکره با دولت ایران در رابطه با مسألهٔ نفت، روانهٔ ایران شد. اما دولت ایران، پیشنهادهای هیأت مزبور را خارج از چهارچوب قانون ملی شدن نفت دانست، در نتیجه مذاکرات با شکست مواجه شد.

با شکست مذاکرات، دولت بریتانیا درصدد برآمد تا شکایتی را علیه دولت ایران به دیوان بین‌المللی لاهه ارسال نماید. بدین منظور اعلام کرد که اقدام دولت ایران، صلح بین‌المللی را به خطر انداخته است، زیرا این تنها عنوانی بود که می‌شد یک موضوع تجاری را به سازمان ملل کشانید. با اعلام رأی دیوان لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به اختلاف ایران و شرکت نفت، دولت بریتانیا نتوانست از طریق مراجع بین‌المللی، موفقیتی به دست آورد.

دولت ایالات متحده در قبال اقدام دولت ایران، سیاستی متفاوت از بریتانیا در پیش گرفت. دولت آمریکا با اقدام دولت ایران مبنی بر ملی کردن صنعت نفت، موافق بود. اما با ملی کردن نفت تا آنجا موافق بود که به سلطهٔ انحصاری بریتانیا بر منابع نفتی ایران پایان داده شود، نه به شیوه‌ای که دولت

ایران قصد اجرای آن را دارد. بریتانیا معتقد بود که اگر ملی کردن صنعت نفت به شیوه‌ای که دولت ایران می‌خواهد، صورت گیرد، این عمل باعث خواهد شد که دیگر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه هم، اقدامات مشابهی را انجام دهند که این با منافع شرکتهای نفتی آمریکایی در تضاد بود.

دولت ایران سعی داشت از رقابتی که بین دولتهای انگلیس و آمریکا بر سر نفت ایران ایجاد شده، بهره‌برداری کند. به همین دلیل تصمیم گرفت تا دولت آمریکا را تشویق نماید به ایران کمکهای مالی و اقتصادی نماید. بسیاری از زمامداران ایران در آن روز فکر می‌کردند که کمبود انرژی پدید آمده در انگلستان، آن کشور را وادار به حل فوری قضیه خواهد کرد. تعداد کمی فکر می‌کردند که مناقشهٔ ایران و انگلیس بر سر مسألهٔ نفت این قدر طول بکشد. در اثر اتحاد و اتفاقی که بین کارتل‌های نفتی بود، دولت آمریکا موفق نشد شرکتهای نفتی خود را ملزم به خرید نفت از ایران نماید، در نتیجه دولت ایران نتوانست مشکلات اقتصادی را که در اثر تحریمهای بین‌المللی از سوی انگلیس به وجود آمده بود، برطرف سازد.

در این فصل ابتدا مروری بر جنبش ملی شدن صنعت نفت خواهیم داشت، بعد به سیاست دولتهای انگلیس و آمریکا در قبال ایران پس از ملی شدن نفت خواهیم پرداخت.

۲) رد قرارداد الحاقی گس ـ گلشائیان و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران

در فصل گذشته بیان شد که لایحهٔ قرارداد الحاقی در کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آراء رد شد و دیگر واضح بود که اگر این لایحه در دستور کار مجلس باقی بماند، دیر یا زود رد خواهد شد و به احتمال قوی

پیشنهاد جبههٔ ملی مبنی بر ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در مجلس مورد قبول اکثریت نمایندگان واقع خواهد شد و به نتیجه خواهد رسید.

رزم‌آراء تصمیم گرفت تا قبل از بحث روی این لایحه در مجلس، خود لایحه را از مجلس مسترد کند. در روز پنجم دی ماه ۱۳۲۹ دولت رزم‌آراء ضمن مخالفت با ملی کردن صنعت نفت، لایحهٔ قرارداد الحاقی را به عنوان اینکه شرایط آن کافی شناخته نشده مسترد نمود و اظهار داشت که بر طبق قانون مهر ۱۳۲۶، اقدامات دیگری را به منظور استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب به عمل خواهد آورد.[1]

رزم‌آراء بر این عقیده بود که اگر این لایحه در دستور کار مجلس باقی بماند و به وسیلهٔ نمایندگان رد گردد، باعث می‌شود تا آگاهی مردم نسبت به مسائل نفت و سیاستهای دولت انگلیس بیشتر شود. بنابراین رزم‌آراء به منظور جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت، قبل از هر نوع اظهارنظری توسط نمایندگان مجلس در رابطه با قرارداد، لایحه را مسترد کرد.

در خارج از مجلس جنبش ملی شدن نفت در حال اوج گرفتن بود و دامنهٔ آن از مجلس فراتر رفته بود و به میان مردم کوچه و بازار کشیده شده بود. مجلس شورای ملی هم در اثر افکار عمومی و بدون توجه به نظر مخالف رزم‌آراء که در مجلس از لایحه دفاع کرده بود، در ۲۱ دی ماه ۱۳۲۹ نظر کمیسیون نفت را در رد قرارداد الحاقی تصویب کرد.

در گرماگرم پیکار نفت در ایران، خبر امضای قرارداد جدیدی بین عربستان سعودی و شرکت آمریکایی آرامکو، براساس تنصیف عواید انتشار یافت. امضای این موافقتنامه در این زمان که شرکت نفت انگلیس و

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص۸۹.

ایران تلاش می‌کرد درآمد ایران را از نفت، به ۳۰ درصد برساند، تشویق دیگری در پایان دادن به سلطهٔ شرکت نفت بود. با انتشار خبر مربوط به قرارداد بین عربستان و شرکت آرامکو، دیگر واضح بود که هیچ نوع قراردادی که کمتر از پنجاه درصد عواید داشته باشد برای ایران قابل قبول نخواهد بود.

دولت رزم‌آراء به شرکت نفت اطلاع داد که برای جلوگیری از ملی شدن نفت بهتر است که اقدامی دیگر صورت گیرد و تنها راه، همان انعقاد قرارداد جدیدی براساس پنجاه پنجاه می‌باشد. نمایندهٔ شرکت نفت جواب داد که شرکت حاضر است برای عقد قرارداد مشابهی مانند قرارداد منعقد شده بین دولت عربستان سعودی و شرکت نفت آرامکو در باب تنصیف عواید با دولت ایران وارد مذاکره شود[1].

نکتهٔ قابل توجه این است که رزم‌آراء تمام این مذاکرات را به صورت پنهانی انجام می‌داد و از علنی کردن اخبار آن در مجلس امتناع می‌کرد. سفیر انگلیس بعدها از این عمل انتقاد کرد، زیرا این عمل باعث شد تا پیشنهادهای دولت انگلستان به اطلاع نمایندگان و مردم ایران نرسد، در نتیجه مردم تصور می‌کردند که دولت انگلیس حتی حاضر نیست قراردادی مانند قراردادهای منعقد شده بین کشورهای دیگر و شرکتهای نفتی را که براساس تنصیف عواید می‌باشد، با دولت ایران امضاء نماید.

چنین به نظر می‌رسد که دولت ایران دیگر امیدی به جلوگیری از ملی شدن نفت نداشت و این فکر به قدری شدید بوده که امکان جلوگیری از آن وجود نداشت، به همین دلیل از علنی کردن آن در میان نمایندگان مجلس و مردم خودداری می‌کرد. عده‌ای معتقدند که رزم‌آراء قصد داشت این

۱. جامی، **گذشته چراغ راه آینده است**، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۷)، ص ۵۵۶.

پیشنهاد را در فرصت مناسبی مورد استفاده قرار دهد و با طرح آن در مجلس بتواند از تصویب قانون ملی شدن نفت، جلوگیری کند[1].

در تاریخ دوم اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آراء به سفیر انگلیس اطلاع داد که درنظر دارد پیشنهادی به مجلس تقدیم کند و اجازه بخواهد که دولت اصل ملی شدن صنعت نفت را تحت مطالعهٔ جدی قرار دهد، ولی ضمناً برای اینکه در مدت مطالعهٔ اصل مزبور، عملیات صنعت نفت متوقف نشود، قراری براساس تنصیف عواید با شرکت نفت بگذارد.

رزم‌آراء قبلاً به طور ضمنی با ملی شدن نفت موافقت کرده بود و موضع دولت خود را به اطلاع نمایندگان مجلس رسانده بود، اما از شتابزدگی و عجله در این رابطه، جلوگیری کرده بود. با روشن شدن موضع رزم‌آراء در قبال نفت، اولیای شرکت به این نتیجه رسیدند که دولت رزم‌آراء باطناً با ملی شدن‌نفت موافق است. سفیر انگلیس طبق دستوری که از دولت خود دریافت کرده بود به رزم‌آراء اطلاع داد که «هیچگونه طرحی که متضمن نوعی ملی شدن‌صنعت نفت وحتی در آینده‌دور باشد موردموافقت‌شرکت نفت و دولت انگلستان نخواهد بود، ولی به طوری که قبلاً گفته شده شرکت نفت حاضر است دربارهٔ برقراری رژیم تنصیف عواید با دولت وارد مذاکره شود.»[2]

رزم‌آراء تا حدودی حاضر شده بود از نظر نمایندگان مجلس تبعیت کند و دولت انگلیس هم حاضر به برقراری طرح تنصیف عواید شده بود، اما در این هنگام سفیر انگلیس طی نامه‌ای به نخست‌وزیر ایران نوشت که وضع دگرگون شده و دولت از مواضع قبلی خود عدول کرده است. سفیر انگلیس در نامهٔ خود ضمن انتقاد از عمل دولت رزم‌آراء در مخفی

---

۱. همان کتاب، ص۵۶۷.

۲. روحانی، همان کتاب، ص ۹۱.

نگاهداشتن پیشنهاد شرکت مبنی بر انعقاد قرارداد جدیدی براساس طرح تنصیف عواید چنین گفته بود: «دولت بریتانیا نمی‌تواند نسبت به امور یک چنین مؤسسهٔ مهم صنعتی مانند شرکت نفت ایران و انگلیس بی‌اعتناء بماند.»[1]

بعد از رسیدن این نامه به دولت ایران، روش و برنامهٔ رزم‌آراء هم در قبال ملی شدن نفت تغییر کرد. رزم‌آراء که از گذشته تا حدودی ملی شدن نفت را پذیرفته بود، حال معتقد بود بدست گرفتن ادارهٔ نفت و بهره‌برداری از آن بدون تأسیس شرکتهای فرعی در کشورهای دیگر و فراهم کردن وسایل حمل و نقل و تسهیلات دیگر ممکن نخواهد بود. اظهارات رزم‌آراء پیرامون صنعت نفت بیانگر این بود که دولت سیاست خود را تغییر داده و مانند گذشته با ملی شدن نفت موافق نیست.

با اظهارات رزم‌آراء مبنی بر عدم توانایی دولت در ادارهٔ تأسیسات نفت و همچنین با مخفی ماندن مذاکرات دولت با شرکت نفت، دیگر راهی برای ادامهٔ مذاکرات بین دولت و شرکت وجود نداشت، در نتیجه قرار شد تصمیم‌گیری دربارهٔ مسألهٔ نفت به اختیار کمیسیون مخصوص نفت گذارده شود. کمیسیون نفت هم تصمیم گرفت تا شعار ملی شدن را که مورد پشتیبانی مردم ایران بود، در دستور کار خود قرار دهد.

در شانزدهم اسفند رزم‌آراء در مسجد شاه سابق به قتل رسید. فردای آن روز در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور تصویب کرد و گزارش کار خود را به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. مجلس شورای ملی در جلسهٔ ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ و مجلس سنا در تاریخ ۲۹ اسفند تصمیم کمیسیون مخصوص نفت را به اتفاق آراء تصویب

1. فاتح، همان کتاب، ص ۴۰۵.

کردند و صنعت نفت درست پس از ۵۰ سال از تاریخ تأسیس آن، ملی شد.

جنبش مردم ایران نه تنها موجب شد تا لایحهٔ الحاقی ملغی شود، بلکه موجب شد تا صنعت نفت در سراسر کشور ملی گردد. تصویب قانون ملی شدن نفت در ایران، باعث شد تا دولت انگلیس عکس‌العمل شدیدی از خود نشان دهد. در ابتدای ملی شدن نفت، دولت‌های انگلیس و آمریکا دو سیاست متفاوت از هم، در قبال ایران اتخاذ کردند. دولت انگلیس از همان ابتدا با اقدام دولت ایران مخالف بود و ملی شدن نفت در ایران را، به معنای سرقت اموال شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دانست. ایالات متحده از اقدام دولت ایران پشتیبانی کرد و کوشید تا اختلاف بین دولت ایران و شرکت نفت را برای تأمین منافع شرکت نفت حل کند. در قسمت بعد به تشریح سیاست دولت‌های انگلیس و آمریکا در قبال ایران پس از ملی شدن نفت، خواهیم پرداخت.

۳) سیاست بریتانیا در قبال ایران بعد از ملی شدن نفت

ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران و تصویب قانون ملی شدن در مجلس شورای ملی، انعکاس وسیعی در کشورهای دنیا بخصوص بریتانیا داشت. دولت انگلستان در ابتدا، خبر ملی شدن نفت در ایران را باور نمی‌کرد و سفیر آن کشور در تهران طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران اعلام کرد: آنها نمی‌توانند این ظلم را در حق ما مرتکب شوند[۱].

رادیو لندن، در تفسیری پیرامون تصویب طرح ملی شدن نفت چنین اظهارنظر کرد:

---

۱. لئونارد ماسلی، **نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه: از امتیازنامه دارسی تا کودتای ۲۸ مرداد**، ترجمهٔ محمدرفیعی مهرآبادی، (تهران: شرکت انتشاراتی رسام، ۱۳۶۶)، ج اول، ص ۳۱۳.

«امروز پارلمان ایران پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را در کشور تصویب کرد. این پیشنهاد از طرف عده معدودی از مرتجعان و ثروتمندان و همچنین یک عده ملاهای متعصب که در رأس آنها سیدابوالقاسم کاشانی قرار گرفته، پشتیبانی می‌شود.»[۱]

تصویب قانون ملی‌شدن‌نفت در ایران،باعث نگرانی شدید زمامداران بریتانیا شده بود، زیرا آنها از این بیم داشتند که اقدام ایران مبنی بر ملی کردن صنعت نفت‌خود، موجب‌خواهد شد تاسایر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه از جمله عراق و مصر، تقاضای اقدام مشابهی را در کشورهای خود بکنند. با ملی شدن صنعت نفت در کشورهای دیگر، منافع بریتانیا در آن کشورها به خطر خواهد افتاد، در نتیجه دولت بریتانیا می‌کوشید به منظور جلوگیری از تکرار اقدام دولت ایران در کشورهای دیگر، جنبش ملی شدن نفت را در ایران مهار کرده و از سرایت آن به کشورهای دیگر، جلوگیری نماید.

دولت بریتانیا از طریق سفیر خود در تهران، در یادداشتی که برای نخست‌وزیر ایران فرستاد، تقاضا کرد تا اختلاف ایران و شرکت نفت انگلیس به داوری گذاشته شود، اما نخست‌وزیر ایران در پاسخ به یادداشت مزبور، تصمیم دولت را به نتیجهٔ بررسی کمیسیون نفت موکول کرد.

دولت انگلستان بعد از اینکه ملاحظه کرد دولت ایران داوری را در حل اختلاف طرفین نمی‌پذیرد، نامه‌ای تذکرآمیز را در ۲۷ اسفند ۱۳۲۹ به دولت ایران تسلیم کرد. در بخشی از این نامه چنین آمده بود:

«قرارداد ۱۹۳۳، قراردادی است بین دولت ایران و یک شرکت خارجی که در جامعهٔ ملل تنظیم شده است و به علاوه این قرارداد به تصویب مجلس هم رسیده و به صورت قانون درآمده، گذشته از این در قرارداد مزبور تصریح شده که وضعیت شرکت به موجب قرارداد منعقد شده هرگز با اقدام

---

۱. جامی، همان کتاب، ص۵۷۳.

دولت شاهنشاهی و یا حتی وضع قانون، تغییر نمی‌کند، مگر در نتیجهٔ موافقت دولت ایران و شرکت خارجی، و چنانچه دولت ایران شکایتی علیه این شرکت داشته باشد و یا بالعکس، و اختلاف را نتوان به نحو دیگری رفع کرد، موضوع باید به حکمیت گذاشته شود.»[۱]

دولت انگلستان مدعی بود که پادشاه انگلستان صاحب اکثریت سهام شرکت نفت است و حق دارد منافع آن را به هر وسیله‌ای که شده حفظ کند و چون تصویب قانون ملی شدن نفت باعث شده که منافع بریتانیا مورد لطمهٔ شدید واقع شود، باید برای حل اختلاف از طریق داوری اقدام کرد.

از این موضع‌گیریهای دولت انگلستان چنین استنباط می‌شود که آن دولت می‌خواهد از ملی کردن صنعت نفت به شیوه‌ای که دولت ایران می‌خواهد، جلوگیری کند. دولت ایران معتقد بود که شرکت نفت انگلیس و ایران، دیگر نمی‌تواند در ایران به کار خود ادامه دهد و دولت انگلیس باید با شرکت ملی نفت ایران که بر اثر قانون ملی شدن نفت تأسیس خواهد شد، وارد مذاکره شود.

دولت ایران در جواب نامهٔ دولت انگلیس، بر سیاست خود در ملی کردن نفت براساس قانون مصوب مجلس شورای ملی، تأکید کرد و در قسمتی از نامه جواب داد:

«اولاً ملی کردن صنایع ناشی از حق حاکمیت ملل است، چنانکه دول دیگر از جمله خود دولت انگلستان و دولت مکزیک از همین حق در موارد مختلفه استفاده کرده‌اند. ثانیاً قراردادهای خصوصی بر فرض اینکه صحت آنها محرز باشد نمی‌تواند با اجرای این حق که مبنی بر اصول مسلمه حقوق بین‌المللی است، مخالفت کند. ثالثاً امر ملی کردن صنعت نفت ناشی از حق حاکمیت ملت ایران است و قابل ارجاع به حکمیت نیست و هیچ مقام

---

۱. محمدمصدق، **اسنادنفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی**، (بی‌جا:انتشارات راستین،بی‌تا)،ص ۸۲.

بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به این امر را ندارد.»[۱]

دولت بریتانیا به منظور جلوگیری از ملی شدن نفت به شیوه‌ای که دولت ایران درصدد اجرای آن بود، در پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰، یک پیشنهاد سه ماده‌ای را توسط سفیر خود در تهران به دولت ایران تسلیم کرد. در این پیشنهاد سه ماده‌ای، انتقال اموال شرکت به یک شرکت جدید انگلیسی که مدیران ایرانی در آن شرکت داشته باشند، تقسیم درآمد شرکت به طور مساوی بین شرکت نفت و دولت ایران و همچنین واگذاری تأسیسات بخش داخلی به یک شرکت ملی ایران و جایگزین کردن کارمندان ایرانی به‌جای کارمندان خارجی، مورد توجه قرار گرفته بود[۲].

به‌رغم تلاشهای دولت بریتانیا مبنی بر جلوگیری کردن از ملی شدن نفت براساس قانونی که دولت ایران قصد اجرای آن را داشت، طرح نه‌ماده‌ای ملی شدن نفت در پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰ در کمیسیون مخصوص نفت به تصویب رسید. در این هنگام به مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری داده شد، اما وی پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری را منوط به تصویب طرح نه ماده‌ای در مجلس شورای ملی و سنا کرد. در تاریخ هفتم اردیبهشت، مجلس شورای ملی و در تاریخ هشتم اردیبهشت ۱۳۳۰، مجلس سنا، طرح مزبور را تصویب کردند.[۳]

مصدق به منظور اجرای قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در همین روز به نخست‌وزیری برگزیده شد. دولت انگلیس، زمامداری دکتر مصدق را با این خبر استقبال کرد: «مقامات سیاسی انگلیس پس از

۱. همان کتاب، ص۸۵.
۲. روحانی، همان کتاب، ص۱۱۷.
۳ مصدق، **اسناد نفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی**، ص۵۲.

نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق گفته‌اند که ما رابطه‌مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می‌سازیم.»[۱]

دولت بریتانیا به‌رغم تصویب قانون نه ماده‌ای ملی کردن نفت، همچنان قرارداد ۱۹۳۳ را معتبر و قانونی می‌دانست. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ از طرف دولت انگلیس نیز تذکاریه‌ای تسلیم دولت ایران شد. در این تذکاریه، بر معتبر بودن قرارداد ۱۹۳۳ تأکید شده بود و خاطرنشان شده بود که اگر دولت ایران آن را به صورت یکجانبه لغو کند، انگلستان علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت خواهد کرد. در پایان اعلام شده بود که انگلستان حاضر است فوراً هیأتی را به منظور مذاکره برای عقد یک قرارداد جدید، به تهران اعزام دارد. دولت انگلیس مستقیماً وارد مذاکره با دولت ایران نمی‌شود، بلکه شرکت نفت را مأمور می‌کند تا با اعزام هیأتی به ایران، مشغول مذاکره با دولت ایران شود.

همزمان با اجرای قانون نه ماده‌ای ملی کردن نفت، در ۲۰ خرداد ۱۳۳۰ هیأتی از سوی شرکت سابق به منظور مذاکره با دولت ایران به ریاست «جکسون»[۲] وارد تهران شد. از همان ابتدا که هیأت مزبور وارد تهران شد، اختلافات طرفین محرز و موضع دکتر مصدق روشن بود. او می‌گفت: من فقط در چهارچوب قانون نه ماده‌ای ملی کردن نفت با شما مذاکره خواهم کرد، اگر پیشنهادی دارید باید منطبق با قانون ملی کردن نفت باشد. جکسون طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران اعلام داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر است با یک نوع از ملی کردن که در آن محلی هم برای شرکت نفت جنوب وجود داشته باشد، موافقت کند[۳]. در اینجا

---

۱. جامی، همان کتاب، ص۶۰۴.

2. Jackson

۳. روحانی، همان کتاب، ص۱۴۵.

مشخص است که موضع طرفین فوق‌العاده از هم دور است و احتمال توافق بسیار ضعیف است.

جکسون هنگام ورود به تهران، در فرودگاه به خبرنگاران گفت: اگر دولت ایران با آن پیشنهادهایی که ما خواهیم داد، موافقت نکنند، تمام کارکنان خارجی شرکت ایران را ترک خواهند کرد و شرکت کمبود نفت خود را از کشورهای دیگر مانند عراق جبران خواهد نمود[1]. این خبر هشداری بود به دولت ایران که اگر کارکنان خارجی ایران را ترک کنند، ایرانیان نخواهند توانست بسادگی جای اینها را پر کنند و این عمل موجب خواهد شد که صنایع نفت ایران از کار بیفتد. دولت ایران تصور می‌کرد که بریتانیا به نفت ایران نیاز شدیدی دارد و مجبور خواهد بود به کارکنان خارجی اجازه دهد تا کار خود را ادامه دهند. جکسون می‌گفت: ما از این حیث ترسی نداریم، زیرا کمبود نفت خود را می‌توانیم از کشورهای دیگر تأمین کنیم. البته همین‌طور هم شد، زیرا آنها توانستند کمبود نفتی خود را از طریق عربستان، قطر و عراق جبران کنند.

دکتر مصدق طی پیامی از طریق تلگراف از کارشناسان و کارگران صنعت نفت خواست به کار خود ادامه دهند. مصدق خطاب به کارکنان شرکت نفت گفت: «مناسب دیدم برادران عزیز را مطمئن سازم که از وجود آنها استفادهٔ کامل به عمل خواهد آمد و دولت در فراهم نمودن اسباب ترقی آنها از هیچ چیز دریغ نخواهد نمود.»[2] مصدق درصدد بود به کارگران و کارشناسان شرکت نفت بفهماند که به این حرفها گوش ندهند، زیرا دولت ایران آنها را به استخدام شرکت ملی نفت ایران درخواهد آورد و همهٔ

---

۱. همان کتاب.

۲. همان کتاب، ص ۱۴۶.

کارگران مانند گذشته می‌توانند به کار خود ادامه دهند. اما بر اثر نفوذ بالایی که شرکت نفت در میان کارکنان شاغل در تأسیسات نفتی ایران داشت، همچنین بر اثر شایعاتی که در آن هنگام مبنی بر سقوط قریب‌الوقوع دولت مصدق درجریان بود، کارکنان خارجی شاغل در تأسیسات نفتی ایران، حاضر نشدند به کار خود تحت نظر شرکت ملی نفت ایران ادامه دهند.

مذاکرات بین هیأت اعزامی از سوی شرکت نفت و نمایندگان دولت ایران شروع شد. در طول مذاکرات استدلال انگلیسی‌ها این بود که ایران استعداد چرخاندن صنایع نفت خود را ندارد، در نتیجه ایران به انگلستان محتاج است. در اینجا قانونی تصویب شده بود و دولت ایران نمی‌توانست از آن برگردد. شرکت نفت هم که از موضع بالایی برخوردار بود، دائماً تهدید می‌کرد که همهٔ متخصصان و کارمندان خود را از ایران بیرون خواهد برد و به کسی اجازه نخواهد داد که نفت ایران را خریداری کند. دولت ایران و مشاوران وی معتقد بودند که اگر بریتانیا نفت ایران را خریداری نکند، شاید صنایع آن کشور از کار بیفتد، در نتیجه آنها مجبورند با دولت ایران کنار بیایند.

جکسون با دکتر مصدق ملاقات کرد و اعلام کرد که با نوعی از ملی شدن موافق است که برای شرکت نفت هم جایی درنظر گرفته شود. در اینجا دکتر مصدق استدلال جالبی به کار برد و خطاب به جکسون گفت: اگر شما به گذشته مراجعه کنید، توجه خواهید کرد که هفت سال پیش یعنی هنگامی که نماینده دولت شوروی به ایران آمد تا امتیاز نفت شمال را بگیرد، قانونی به تصویب رسید که براساس آن دولت ایران حق نداشت به خارجیها امتیاز بدهد. آن قانون علاوه بر اینکه پیشنهاد شوروی را رد می‌کرد، دولت ایران را هم مکلف می‌نمود که به منظور استیفای حقوق ملت

ایران از نفت جنوب، اقدام کند. مصدق معتقد بود که با ملی شدن صنعت نفت در کشور، دولت شوروی دیگر درصدد تقاضای امتیاز برنخواهد آمد و حال آنکه اگر شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران بماند، مسلماً شورویها هم چنین امتیازی را تقاضا خواهند کرد. دکتر مصدق می‌گفت: ما در حال اجرای قانون هستیم هرگونه پیشنهادی که دارید باید در چهارچوب قانون نه ماده‌ای باشد.

استدلال دولت ایران بسیار قوی بود، اما باید به این واقعیت هم اشاره کرد که طرف مقابل هم قوی بود و درحالی که نباید تسلیم قوی شد، ولی باید از راه خیلی واقع‌بینانه‌تر وارد شد. دکتر مصدق می‌گفت: من باید قانون را اجرا کنم، و توجهی به اوضاع بین‌المللی صنعت نفت نداشت. شاید مصدق از اتحاد و اتفاقی که بین شرکتهای نفتی بزرگ دنیا وجود داشت، اطلاعی نداشت و فکر می‌کرد که شرکتهای نفتی دیگر کشورها از ایران نفت خواهند خرید، اما واقعیت این بود که شرکتهای بزرگ نفتی هیچگاه حاضر نمی‌شدند به خاطر کشور ثالثی، متحدین خود را برنجانند.

جلسهٔ اول مذاکره با جکسون در ساعت ۵ بعدازظهر روز ۲۳ خرداد ۱۳۳۰ در دفتر وزیر دارایی، وارسته، تشکیل شد. در ابتدای جلسه وزیر دارایی اظهار داشت: به شرطی نمایندگان دولت ایران حاضرند پیشنهادهای شرکت را بپذیرند که نمایندگان شرکت با دو مسأله موافقت کنند: یکی اینکه مأمورین شرکت سابق در خوزستان هیچ عملی را بدون جلب موافقت هیأت مدیرهٔ موقت انجام ندهند، و دیگر اینکه کلیهٔ عواید فروش نفت را پس از وضع هزینه‌ها، به هیأت نامبرده تحویل خواهند داد که ۲۵ درصد آن را برای تأمین پرداخت غرامت در بانک مرضی‌الطرفین بسپارد و بقیه را به

حساب عایدی قطعی دولت ایران، منظور دارد[1].

جکسون حاضر نبود پیشنهادهای ایران را بپذیرد و همواره تهدید می‌کرد که همهٔ نفتکشها در دست ماست و اگر ما به کشتیها اجازه ندهیم، صدور نفت شما متوقف خواهد شد. جکسون روی این نکته تأکید می‌کرد که شما بدون اجازهٔ بریتانیا نمی‌توانید نفت خود را بفروشید، زیرا هرجایی که بخواهید نفتتان را بفروشید، بریتانیا جلویتان را خواهد گرفت.

دولت ایران می‌گفت ما نفت خود را ملی کرده‌ایم و حاضریم به شرکت نفت غرامت هم بپردازیم و حتی حاضریم هر چقدر نفت که مورد نیاز شماست، به شما بفروشیم و قیمت نفت را هم بر مبنای قیمت روز تعیین خواهیم کرد. اما این پیشنهادها برای جکسون قابل قبول نبود. زیرا شرکتی که تا دیروز تقریباً همهٔ خوزستان را اداره می‌کرد، حال مشکل بود که بیاید به صورت عامل دولت ایران عمل کند. جکسون در پایان جلسه اعلام کرد: به شما قول می‌دهم که راه‌حلی پیدا کنیم که هم قانون ملی شدن رعایت شود و هم منافع شرکت نفت تأمین گردد. جلسهٔ بعد به ۲۶ خرداد ۱۳۳۰ موکول شد.

جلسهٔ دوم در ۲۶ خرداد تشکیل شد، اما وزیر دارایی به عذر اینکه مریض است در جلسه شرکت نکرد و ریاست جلسه را دکتر شایگان به عهده گرفت. در ابتدای جلسه از جکسون سؤال شد آیا دربارهٔ پیشنهاداتی که ما خواسته بودیم، جوابی حاضر کرده‌اید؟ جکسون گفت من مذاکرات قبل را به لندن گزارش کرده‌ام، اما هنوز جوابی دریافت نکرده‌ام، در نتیجه تقاضای دو روز مهلت می‌کنم. جلسهٔ دوم بدون هیچ نتیجه‌ای پایان یافت و قرار شد سومین جلسه در ۲۸ خرداد تشکیل شود.

---

۱. همان کتاب. ص ۱۴۸.

سومین و آخرین جلسهٔ مذاکره با جکسون در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۳۰ تشکیل شد و در این جلسه نمایندگان دولت، همان نمایندگان جلسهٔ قبل بودند. در این جلسه جکسون یادداشتی را تسلیم نمایندگان دولت ایران کرد. در این یادداشت پیشنهاد شده بود که اولاً شرکت مبلغ ده میلیون لیره به عنوان پیش‌پرداخت از بابت وجوهی که بعداً قرار گذاشته خواهد شد و طلب دولت ایران است، فوراً در اختیار دولت خواهد گذاشت. ثانیاً تأسیسات شرکت در ایران به یک شرکت ملی نفت ایران واگذار خواهد شد و در ازای این انتقال، شرکت ملی حق استفاده از تأسیسات مزبور را به شرکت جدیدی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران تأسیس خواهد شد، اعطاء خواهد نمود[1].

در قسمتی دیگر از یادداشت مزبور عنوان شده بود که کلیهٔ تأسیسات شرکت‌نفت انگلیس و ایران که مربوط به‌پخش و فروش نفت در داخل ایران می‌باشد با شرایط مساعد به یک شرکت تماماً ایرانی منتقل خواهد شد.

این پیشنهاد نشان می‌داد که شرکت سابق حاضر بود آنچه را که با منافع‌اش در تضاد نیست با کمال میل به دولت ایران بدهد. اما از آنجا که وزیر دارایی پیشنهاد می‌کند که تمام عواید نفت به هیأت مدیرهٔ موقت تحویل‌داده شود، مورد قبول نمایندهٔ شرکت نفت واقع نمی‌شود و می‌گوید: اگر ما با این پیشنهاد موافقت کنیم، مفهومش این است که ما از تمام حقوق خودمان صرف‌نظر کنیم. پیشنهادات جکسون مورد قبول دولت ایران واقع نشد و دولت اعلام کرد که چون طرح پیشنهادی جکسون از حدود مواد قانون خارج است، در نتیجه ادامهٔ مذاکرات ممکن نیست.

جکسون پس از اینکه مذاکراتش به جایی نرسید و با شکست روبرو

۱. همان کتاب، ص ۱۵۲.

شد، در ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ ایران را ترک کرد. وی هنگام ورود به لندن در مصاحبه با خبرنگاران اعلام کرد: «مادام که حکومت فعلی در ایران بر سرکار است، هیچ امیدی به تجدید مذاکرات نیست.»[۱]

بعد از قطع مذاکرات، دولت ایران در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ در ضمن پیامی خطاب به ملت ایران اعلام کرد:

> «چون شرکت سابق پیشنهادهایی منافی با ملی شدن صنعت نفت عرضه نمود، دولت باب مذاکرات را مسدود کرد و اکنون خود رأساً قانون را اجرا و صنعت‌نفت‌ایران را از قید اسارت پنجاه ساله آزاد خواهد کرد.»[۲]

مقارن عزیمت جکسون از ایران، دولت تصمیم گرفت عملیات مربوط به خلع ید از شرکت را بدون تأخیر آغاز کند. هیأت مدیره موقت که از روز ۲۰ خرداد در ساختمان مرکزی شرکت در خرمشهر مستقر شده بود به متصدیان امور شرکت سابق اخطار کرد که از صدور هرگونه دستوری جز با امضای هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت خودداری کنند. همچنین از «اریک دریک»[۳] مدیرکل شرکت سابق خواسته شد که از تاریخ ملی شدن، محاسبات و دفاتر معاملات را تسلیم کند. روز ۳۰ خرداد هیأت مدیره موقت نامه‌ای به اریک دریک نوشت و در مورد ادامهٔ خدمت او، تحت نظارت هیأت مدیره استفسار کرد. ولی اریک ایران را ترک کرد و به بصره رفت و هیأت مدیره، مهندس مهدی بازرگان را به جای او به سمت اولین مدیرعامل شرکت ملی نفت انتخاب کرد. با در دست گرفتن ادارهٔ امور توسط مدیرعامل جدید شرکت ملی نفت، عملیات خلع ید پایان یافت.

---

۱. غلامرضا نجاتی، **جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸)، ص ۱۶۴.
۲. روزنامهٔ **اطلاعات**، ۳۰ خرداد ۱۳۳۰.

3. Eric Drake

حال به ارزیابی عملکرد دولت مصدق در قبال پیشنهادات ارائه شده از سوی دولت انگلیس می‌پردازیم. دولت مصدق از همان ابتدا مصمم بود تا قانون ملی کردن صنعت نفت را به مرحلهٔ اجرا گذارد. هرگونه پیشنهادی که خارج از چهارچوب قانون ملی شدن بود، مورد قبول مصدق واقع نمی‌شد.

در اینجا باید به این سؤال پاسخ داد که اگر مصدق قدری واقع‌بینانه عمل می‌کرد و شرایط بین‌المللی صنعت نفت را مورد توجه قرار می‌داد، آیا بهتر نمی‌توانست حقوق ملت ایران را استیفا کند؟

در اینجا با مروری بر وضع بین‌المللی صنعت نفت در آن زمان، این نکته روشن خواهد شد که مصدق و مشاورینش ارزیابی دقیقی از اوضاع بین‌المللی نفت در آن روز نداشتند. مصدق فکر می‌کرد کشورهای صنعتی بشدت به نفت ایران محتاجند و مجبورند با هر نوع تقاضایی که دولت ایران مطرح می‌کند، موافقت کنند. اما چنین نبود، زیرا در هنگام ملی کردن نفت در ایران، هفت کمپانی نفت مشهور به هفت خواهران، وجود داشتند که به طور کامل کنترل صنعت نفت در جهان را در دست داشتند. این هفت شرکت قسمت اعظم بازرگانی نفت جهان را در دست داشتند و تمام مراحل تولید و حمل و نقل تا پالایش و توزیع آن را تحت کنترل داشتند. پنج تای این شرکتها آمریکایی بودند و دو تای دیگر از آنها انگلیسی بودند. تمام کشتی‌ها در اجاره اینها بود و اگر کشوری می‌خواست نفت خود را بفروشد لازم بود که از کشتی‌های اینها استفاده کند.

دیگر اینکه شرکتهای هفتگانه برای تحکیم وضع بین‌المللی خود، موجباتی را فراهم کرده بودند که بین کشورهای صاحب‌نفت در خاورمیانه هیچگونه تفاهم و همکاری در مسائل مربوط به نفت به وجود نیاید، بلکه

حتی‌الامکان یک محیط سوءظن و ناسازگاری بین آنها حکمفرما باشد، تا در موقع لزوم شرکتهای نفتی بتوانند از هر یک از آنها علیه دیگران استفاده کنند. کما اینکه در مورد بحران ناشی از ملی شدن نفت در ایران، کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه هیچ همدردی نسبت به ایران نشان ندادند.

همچنین بلوک شرق هم حاضر نبودند نفت ایران را خریداری کنند. کشورهای اروپای شرقی به خرید نفت ایران تمایل نشان نمی‌دادند و اگر هم بعضی از آن کشورها می‌خواستند نفتی بخرند، وسایل حمل و نقل در اختیار نداشتند. از طرف دیگر ایران می‌خواست با کشورهایی معامله کند که طرفهای سنتی ایران بودند، در صورتی که کشورهای بلوک شرق چنین نبودند.

با توجه به مطالب فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که دکتر مصدق و مشاورینش با توجه به اوضاع و احوال بین‌المللی صنعت نفت در آن زمان، واقع‌بینانه عمل نکردند. مصدق فکر می‌کرد در صورت تحریم نفت ایران توسط بریتانیا، شرکتهای نفتی آمریکایی، به منظور خرید نفت از ایران، با دولت وارد معامله خواهند شد، اما همان طور که بیان شد چنان اتفاق و هماهنگی بین شرکتهای بزرگ نفتی وجود داشت که نه تنها شرکتهای نفتی آمریکایی حاضر به خرید نفت از ایران نشدند، بلکه با پیوستن به دیگر شرکتهای نفتی به حمایت از شرکت نفت انگلیس و ایران پرداختند و کمبود نفت ناشی از بحران ملی شدن را به وسیلهٔ متحدین خود جبران کردند.

در اینجا می توان گفت که دل بستن به کمکهای آمریکا و عدم ارزیابی صحیح از اوضاع بین‌المللی صنعت نفت از سوی دولت ایران، باعث شد تا زمامداران ایران نتوانند با مسائل نفت برخورد واقع‌بینانه کنند. شاید بهتر

بود که دولت ایران خود را این قدر در چهارچوب قانون ملی کردن نفت محصور نمی‌کرد و از فرصتهای پیش آمده استفاده می‌نمود.

دولت بریتانیا پس از شکست مذاکرات نمایندهٔ شرکت نفت با دولت ایران، تصمیم گرفت به منظور تضعیف دولت مصدق، تلاشهای متعددی را با توسل به مراجع بین‌المللی و تحریمهای اقتصادی و همچنین تهدیدهای نظامی علیه مصدق به عمل آورد. به منظور ارزیابی دقیق‌تر از نقش انگلیس در تضعیف دولت مصدق، کلیهٔ اقدامات آن دولت علیه مصدق مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

الف: تهدید قضائی علیه ایران از طریق دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه

پس از اینکه دولت انگلستان از طریق مذاکرات نتوانست مسألهٔ نفت را به نحوهٔ دلخواه خود حل کند، تصمیم گرفت از طریق یک سلسله مانورهای حقوقی، دولت ایران را تحت فشار قرار دهد تا شاید بتواند ایران را از تصمیم خود که ملی شدن صنعت نفت به معنای واقعی آن بود، بازدارد.

در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۳۰ دولت انگلستان دادخواستی علیه ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی در لاهه تقدیم نمود، اما به مناسبت اعزام هیأت جکسون که برای حل مسأله نفت به تهران آمده بود، موضوع را تعقیب نکرد. در تاریخ دوم تیر ماه ۱۳۳۰ دولت انگلستان مجدداً دادخواستی را علیه دولت ایران به دیوان لاهه تسلیم کرد و در آن تقاضای اقدامات تأمینیه علیه دولت ایران را کرده بود. دیوان دادگستری لاهه به وزارت خارجه ایران اطلاع داد که جلسهٔ عمومی دیوان بین‌المللی در تاریخ ۸ تیر ۱۳۳۰ برای رسیدگی به عرضحال دولت انگلستان دربارهٔ اقدامات تأمینیه علیه دولت ایران تشکیل می‌شود. دولت ایران اعلام کرد که در این جلسه شرکت

نخواهد کرد، اما جوابی را به درخواست مزبور تهیه کرد.

دولت ایران ضمن اعلام عدم صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری پاسخی را به عرضحال دولت بریتانیا تهیه کرد و هیأتی را به منظور ارسال این عرضحال به دادگاه فرستاد. هیأت اعزامی ایران مأموریت داشت تا بدون شرکت در جلسهٔ عمومی دادگاه پاسخ ایران را به استحضار قضات برساند و توضیحات لازم را در باب عدم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دادخواست دولت بریتانیا بیان کند.

هیأت نمایندگی ایران قبل از تشکیل جلسهٔ دادگاه در رسیدگی به عرضحال دولت بریتانیا، با رئیس دیوان به طور خصوصی ملاقات کرده و نظریات دولت ایران را در عدم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دادخواست دولت انگلستان توضیح داد. دولت ایران در نامهٔ خود خاطرنشان کرده بود که طرف قرارداد دولت ایران، شرکت خصوصی سابق نفت جنوب است و هرگز دولت ایران با دولت انگلستان قراردادی را که مستلزم مراجعه به دیوان بین‌المللی لاهه باشد، منعقد نکرده است. همچنین در نامهٔ دولت ایران تأکید شده بود که دولت ایران هیچ دعوایی با دولت انگلستان ندارد، بنابراین دادخواست آن دولت علیه ایران، به منزلهٔ مداخله در امور داخلی ایران به حساب می‌آید. همچنین دولت ایران از دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه درخواست کرد به علت اینکه اعمال حق حاکمیت قابل شکایت به دیوان دادگستری بین‌المللی نیست و همچنین شاکی هم در این رابطه اهلیت ندارد، به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به دعوای بین دولت ایران و شرکت سابق اعلام رأی نماید[1].

به‌رغم اینکه دولت ایران اعلام کرده بود که برای رأی دیوان بین‌المللی

---

۱. مصدق، **اسناد نفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی**، ص۲۱۳.

لاهه ارزشی قائل نیست، این دیوان در ۱۳ تیر ۱۳۳۰ با اکثریت آراء اعلام داشت که تقاضای دولت انگلستان به عنوان حمایت سیاسی از یک شرکت انگلیسی بوده و قرار موقت تأمینیه علیه ایران صادر می‌شود. به موجب این قرار، طرفین ملزم بودند تا اعلام تصمیم نهایی دادگاه از هرگونه اقدامی که به حقوق طرفین لطمه وارد سازد، خودداری کنند. همچنین دیوان توصیه کرده بود که طرفین مراقبت نمایند تا هیچگونه اقدامی به منظور ممانعت از ادامهٔ بهره‌برداری صنعتی و بازرگانی شرکت نفت انگلیس و ایران به نحوی که شرکت قبل از اول ماه مه ۱۹۵۱ عمل می‌کرد، انجام ندهد[۱].

رأی دیوان در همان تاریخ صدور، یعنی ۱۳ تیر ماه از طرف دیوان لاهه به وزیر امور خارجهٔ ایران ابلاغ شد. دولت ایران طی تلگرامی به دبیرکل سازمان ملل متحد در ۱۸ تیر ۱۳۳۰ به قرار دیوان راجع به اقدامات تأمینیه اعتراض کرد و آن را برخلاف حق حاکمیت ایران دانست. سپس خاطرنشان کرد که اختلافات راجع به مسائلی که برطبق حقوق بین‌المللی منحصراً تابع قضاوت ایران می‌باشد، از صلاحیت الزامی دیوان بین‌المللی مستثنی شده است[۲].

همچنین باقر کاظمی وزیر خارجهٔ ایران طی نامه‌ای به سفیر انگلیس در ۲۰ تیر ۱۳۳۰ اعلام کرد که دولت ایران قرار دیوان بین‌المللی دادگستری را غیرعادلانه و برخلاف استقلال و حق حاکمیت ایران می‌داند و برای آن ارزشی قائل نیست[۳]. بعد ضمن تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد، توضیح داد: چون دیوان داوری لاهه از جادهٔ عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت

۱. همان کتاب، ص ۲۶۷ـ۲۶۶.
۲. همان کتاب، ص ۲۸۹ـ۲۸۸.
۳. نجاتی، همان کتاب، ص ۱۷۱.

به خود متزلزل ساخته است، لذا دولت ایران از این تاریخ اعلامیهٔ مورخ دوم اکتبر ۱۹۳۰ خود را دربارهٔ قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور، مسترد می‌دارد[۱].

بدین ترتیب رأی صادره از سوی دیوان لاهه مبنی بر اقدامات تأمینیه علیه ایران، مورد قبول دولت ایران واقع نشد. دولت ایران قصد داشت قانون نه ماده‌ای ملی کردن نفت را اجرا کند. یکی از اهداف قانون ملی کردن نفت، خلع‌ید از شرکت سابق بود که در گذشته انجام شده بود، حال دیگر دولت ایران نمی‌خواست وضعیت سابق دوباره اعاده گردد. دولت ایران با ارجاع قضیه به مراجع بین‌المللی مخالف بود و مدعی بود که اختلاف موجود بر سرنفت،بین دولت ایران و یک شرکت خصوصی است و در مراجع‌قضائی ایران قابل حل و فصل است. بریتانیا به منظور وادار ساختن دولت ایران به قبول شرایط شرکت نفت، یک سلسله مانورهای نظامی را در مرزهای ایران شروع کرد، در قسمت بعد با بررسی پیرامون اقدامات نظامی دولت انگلیس، نقش آن دولت در تضعیف مصدق، بیش از پیش روشن خواهد شد.

ب: تهدیدنظامی علیه ایران از طریق یک سلسله مانورهای نظامی در منطقه

دولت انگلستان به منظور جلوگیری از اجرای صحیح قانون ملی شدن نفت در ایران، همزمان با اقدامات قضائی، دست به یک سلسله مانورهای نظامی در منطقه بویژه مرزهای مجاور ایران زد. چنین به نظر می‌رسد این اقدامات بیشتر به منظور این بود تا ایران در مراجع بین‌المللی انعطاف بیشتری از خود نشان دهد و در برابر مواضع بریتانیا کوتاه بیاید.

هنگامی که دولت ایران به کارشناسان خارجی شرکت نفت سابق پیشنهاد کرد با امضای قراردادهای جدید با شرکت ملی نفت ایران به کار

۱. فاتح، همان کتاب، ص۵۴۷.

خود ادامه دهند، بعضی از این کارشناسان حاضر نشدند به کار خود ادامه دهند. همچنین بعضی ازکشتی‌های نفتکش حاضر نشدند پیشنهاد مزبور را بپذیرند. شرکت نفت تهدید کرد هیچ کشتی حق ندارد بدون اجازهٔ شرکت نفت، نفت ایران را بارگیری کند. در نتیجه ناخداهای کشتی‌ها از دادن رسید به شرکت ملی نفت ایران خودداری کردند و باکشتی‌های خالی بازگشتند.

در این شرایط است که دولت بریتانیا اعلام می‌کند اگر حادثهٔ ناگواری در جنوب ایران اتفاق افتد، دولت ایران طبق قوانین بین‌المللی مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیسی در ایران است.

وزیر خارجهٔ انگلستان در ۴ تیر ۱۳۳۰، خطاب به نمایندگان مجلس عوام چنین گفت:

«اگر دولت ایران نتواند مسئولیت حفظ جان و مال اتباع انگلیسی در ایران را به عهده بگیرد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود آن را به عهده خواهد گرفت. مجلس می‌تواند مطمئن باشد که ما تهیهٔ کار را دیده‌ایم و می‌توانیم سریعاً اقدام کنیم.»[1]

بیانات وزیر خارجهٔ انگلستان، تهدید مستقیمی بود علیه ایران و صراحت داشت که اگر دولت ایران درحفظ جان و مال اتباع انگلیسی غفلت کند، انگلستان برای تأمین اتباع خود به نیروی نظامی توسل خواهد جست. به دنبال اظهارات وزیر خارجهٔ انگلستان تهدیدهای نظامی علیه ایران به طور علنی شروع شد. رزمناو «موریسش»[2] در کنار آبهای آبادان لنگر انداخت. در همین اوان به ۴۰۰۰ تن از چتربازان انگلیسی در پایگاههای مجاور خلیج‌فارس فرمان آماده‌باش داده شد. چند روز بعد، دو

۱.مصدق، **اسناد نفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی**، ص ۱۶۷.

2. Mauritius

فروند ناو جنگی دیگر به اسامی «فلامینگو»[1] و «ورن»[2] وارد آبهای ایران شدند. در اوایل مرداد ماه چهار فروند ناو جنگی در مجاورت بندر آبادان پهلو گرفتند و تعداد کشتی‌های جنگی بریتانیا در خلیج‌فارس به نه فروند رسید. بنا به گفتهٔ روزنامهٔ نیویورک‌تایمز «این تعداد نیروی نظامی دریایی در آبهای ایران، از جنگ جهانی دوم به بعد سابقه نداشت.»[3]

با وجود اینهمه ساز و برگ جنگی در آبهای خلیج‌فارس، دولت بریتانیا از بکارگیری آنها علیه ایران خودداری ورزید و عملاً اقدامی علیه ایران صورت نگرفت. گفته شد که اعزام نیروی نظامی از سوی بریتانیا به آبهای خلیج‌فارس، فقط به منظور تهدید کردن دولت ایران در کنار آمدن با شرکت نفت بود و هیچگاه دولت بریتانیا قصد نداشت به ایران لشکرکشی کند. زیرا بعد از جنگ جهانی دوم شیوهٔ استعمار با شیوه‌های مورد استفاده در قرن ۱۹ فرق می‌کرد. در این زمان قدرتهای بزرگ می‌توانستند با کمک سازمان‌های اطلاعاتی خود، براحتی حکومت دلخواه خود را در کشورهای موردنظر، به قدرت برسانند، بنابراین دیگر احتیاجی به لشکرکشی و استفاده از زور علیه کشورهای مورد نظر نبود.

اسناد و مدارکی که جدیداً از سوی وزارت خارجهٔ انگلستان منتشر شده است، بیانگر این مطلب است که دولت بریتانیا طرح‌هایی را برای اشغال آبادان تدارک دیده بود، براساس مدارک موجود، هیأت وزیران به‌ریاست «اتلی»[4] طی چند جلسه دربارهٔ عملیات نظامی بحث و تبادل‌نظر به عمل آورده بود، ولی پیش از شروع عملیات، اتلی، پرزیدنت «ترومن»[5]

1. Flamingo
2. Wren
3. **NewYork times,** May. 26, 1951.
4. Attlee
5. Truman

را از طرح اشغال آبادان آگاه می‌کند، ولی ترومن پاسخ می‌دهد که ایالات متحده از تهاجم مزبور حمایت نخواهد کرد و بار دیگر مذاکره را توصیه نمود. از این‌رو اتلی مجبور شد به اعضای دولت خود بگوید که «با توجه به موضع ایالات متحده، توسل به زور برای نگاهداشتن کارکنان انگلیسی در آبادان به مصلحت نمی‌باشد.»[۱]

مخالفت ایالات متحده باعث شد تا بریتانیا از اقدام نظامی علیه ایران خودداری ورزد. در این هنگام مسألهٔ نفت در شورای امنیت سازمان ملل مطرح شد. دولت بریتانیا اعلام کرد، به منظور حفظ قدرت سازمان ملل از توسل به زور خودداری خواهد کرد و موضوع را در شورای امنیت سازمان ملل مطرح خواهد نمود.

ج: شورای امنیت

بعد از اینکه دکتر مصدق از اقدامات «آورل هریمن»[۲] و تجدید مذاکره با انگلستان ناامید شد، تصمیم گرفت کلیهٔ کارمندان انگلیسی را که در جنوب باقی مانده بودند، از ایران اخراج کند. دولت ایران در اول مهر ماه اعلام کرد: «چون کارمندان انگلیسی وجودشان در شرکت ملی منشأ اثر نیست، باید ظرف یک هفته ایران را ترک کنند.»[۳]

دولت بریتانیا هنگامی که مشاهده کرد از طریق مذاکره با دولت ایران نمی‌تواند به راه‌حل مطلوب موردنظر برسد، تصمیم گرفت موضوع را به شورای امنیت ارجاع دهد. وزارت خارجهٔ انگلستان در پنجم مهر ۱۳۳۰ اعلام کرد:

---

۱. مارک ـ ج ـ گازیوروسکی، **کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، ترجمهٔ غلامرضا نجاتی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷)، ص ۲۱.

۲. مشروح جریان‌مذاکرات هریمن‌واستوکس با دولت ایران در قسمت‌های بعدی خواهد آمد.

۳. روحانی، همان کتاب، ص ۲۱۷.

«چون ایران درصدد اخراج کارمندان انگلیسی برآمده و این اقدام، تخلف از اقدامات تأمینی است، پس موضوع را به شورای امنیت گزارش داده و از آن شورا می‌خواهد قبل از خروج کارمندان انگلیسی از ایران به موضوع رسیدگی کند.»[1]

دولت انگلستان در نامه‌ای به شورای امنیت نوشت: چون دولت ایران اقدامات تأمینی را که از طرف دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص عرضحال شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین شده، رعایت نکرده، تقاضا دارد موضوع را مورد بررسی قرار دهد و ایران را ملزم به رعایت قرار موقت دیوان دادگستری نماید.

شورای امنیت، هشتم مهر را برای رسیدگی به شکایت انگلستان تعیین کرد و از دولت ایران خواست، نماینده‌ای به آن شورا بفرستد. درجلسه هشتم مهر ماه شورای امنیت نمایندگان شوروی و یوگسلاوی با طرح شکایت انگلستان مخالفت کردند؛ استدلال آنها این بود: «که موضوع ملی کردن صنعت نفت در ایران از جمله موضوع‌هایی است که منحصراً در صلاحیت ایران و مربوط به امور داخلی آن کشور است و شورا حق دخالت در آن را ندارد.»[2]

نمایندهٔ انگلستان به استناد مادهٔ ۳۵ منشور ملل متحد که براساس آن هر یک از دول عضو سازمان ملل حق دارند در مورد هرگونه اختلافی که صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیندازد، توجه شورای امنیت را به آن جلب کند، تقاضا کرد به شکایت انگلستان رسیدگی شود. سرانجام شورا با اکثریت آراء موضوع شکایت دولت انگلستان را در دستور رسیدگی قرار داد، ولی طبق درخواست دولت ایران، طرح موضوع تا ورود هیأت

۱. فاتح، همان کتاب، ص۵۶۸.
۲. همان کتاب.

نمایندگی ایران، به تعویق افتاد.

هیأت نمایندگی ایران، در تاریخ پانزدهم مهرماه وارد نیویورک شد و در اولین جلسهٔ رسیدگی شورا که در روز ۲۲ مهر ماه تشکیل شد، شرکت کرد. در این جلسه ابتدا «سرگلادوین جب»[1]، نمایندهٔ دولت انگلستان، درخواست دولت خود را قرائت کرد. سپس نمایندهٔ دولت ایران طی سخنانی مواضع دولت ایران را اعلام نمود. دکتر مصدق که به عنوان رئیس هیأت ایرانی در جلسه شرکت کرده بود، در نطقی اعلام کرد که ایران به طور مکرر پیشنهاد داده است که حاضر است به شرکت نفت غرامت بپردازد و از فروش نفت خود خودداری نکرده است. وی در بخش دیگری از سخنان خود اظهار داشت:

«شورا محل دفاع از ملل کوچک و تأمین مساوات بین دول کوچک و بزرگ است و نباید اجازه دهد که دولتهای بزرگ از دولتهای کوچک استفاده‌های ناروا بکنند، مبنای عرضحال دولت انگلستان عبارت از دعوی وجود خطر اختلال صلح و امنیت است، و حال آنکه دولت ایران مطلقاً صلح دنیا را به خطر نینداخته، بلکه این دولت انگلستان است که قصد دخالت مسلحانه در ایران را داشته است... دولت ایران شورا را برای رسیدگی به شکایت دولت انگلستان صاحب صلاحیت نمی‌داند، زیرا موضوع اختلاف بین دولت ایران و شرکت سابق یک امر داخلی است که منحصراً در صلاحیت دولت ایران می‌باشد، دولت ایران همواره برای تعیین ترتیبات فروش نفت و پرداخت غرامت حاضر به مذاکره بوده و می‌باشد.»[2]

پس از نطق دکتر مصدق، نمایندهٔ دولت انگلستان اظهار داشت:

از بیانات دکتر مصدق چنین مفهوم می‌شود که دولت انگلستان اصل ملی شدن را نپذیرفته است و حال آنکه ما همه می‌دانیم، دولت مزبور اصل

---

1. Sir. Gladwyn. Jeeb.

۲. روحانی، همان کتاب، ص ۲۲۳ـ۲۲۲.

ملی شدن را پذیرفته است. وی همچنین اضافه کرد: حالا بهتر است که دکتر مصدق به جای وضع گذشته برای حل اختلاف براساس منصفانه وارد مذاکره شود[۱].

در جلسهٔ بعدی شورا که در ۲۳ مهر ۱۳۳۰ تشکیل شد، دکتر مصدق همان‌اظهارات قبلی را تأیید نمود و از سیاست انگلستان در قبال ایران انتقاد کرد، زیرا دولت انگلستان در این جلسه به جای مسأله از طریق مذاکرات دوستانه، همواره دم از رأی دیوان دادگستری لاهه می‌زد و دولت ایران، برای رأی آن دیوان در رابطه با اختلاف شرکت نفت و دولت ایران، ارزشی قائل نمی‌شد. در این جلسه بعضی از اعضای شورا پیشنهاد نمودند که شورا بدون اشاره به رأی دیوان بین‌المللی لاهه، طرفین را دعوت به تجدید مذاکره کند، ولی نماینده شوروی این را نپذیرفت و گفت: اصولاً دخالت شورا در موضوع مورد بحث مخالف با حق حاکمیت ایران خواهد بود[۲].

در سومین جلسهٔ شورا که در ۲۴ مهر ماه ۱۳۳۰ تشکیل شد، نمایندهٔ دولت آمریکا در این جلسه از مواضع دولت انگلستان حمایت کرد و بر این نکته تأکید نمود که نفت ایران از نظر جهانی از اهمیت بالایی برخوردار است، در نتیجه این یک امر داخلی نیست. دکتر مصدق در این جلسه هم مانند گذشته، همان سیاست قبلی را تأیید نمود و تأکید کرد که شرکت سابق دیگر به هیچوجه روی ایران را نخواهد دید[۳].

در آخرین جلسهٔ شورا که در ۲۶ مهر ماه تشکیل شد، نخست‌وزیر ایران حضور نداشت. دکتر مصدق هنگام خروج از جلسهٔ شورای امنیت در مصاحبه با خبرنگاران اعلام نمود، در جلسهٔ آینده شورا شرکت نخواهد

۱. همان کتاب، ص۲۲۳.
۲. نجاتی، همان کتاب، ص ۱۹۷.
۳. روحانی، همان کتاب، ص۲۲۴.

کرد. در آخرین جلسهٔ شورا، دولت فرانسه پیشنهادی را ارائه داد مبنی بر اینکه درخواست دولت انگلستان تا تصمیم قطعی دیوان دادگستری بین‌المللی و روشن شدن صلاحیت ارگانهای سازمان ملل در زمینهٔ رسیدگی به موضوع شکایت دولت انگلستان، مسکوت بماند. پیشنهاد مزبور با اکثریت ۸ رأی موافق و یک رأی مخالف و یک رأی ممتنع به تصویب رسید[۱].

دولت انگلستان از طریق جوامع بین‌المللی هم نتوانست مسألهٔ نفت را به نفع شرکت سابق حل کند. دولت ایران حاضر نبود در موضع خود در رابطه با نفت تغییری بدهد، در نتیجه همهٔ اقدامات بریتانیا با ناکامی روبرو شد. بالاخره دیوان لاهه هم به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به دعوای دولت ایران و شرکت سابق رأی داد. این پیروزی بزرگ برای دولت ایران، موجب شد تا بریتانیا از طرق دیگر به‌تضعیف دولت‌مصدق بپردازد. در قسمت بعدی پیروزی ایران در دیوان لاهه را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

د: پیروزی ایران در دیوان لاهه

همان طور که بیان شد، دیوان دادگستری بین‌المللی‌لاهه، بنا به تقاضای دولت انگلستان در تاریخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۳۰ قراری صادر کرد که براساس آن دولتهای ایران و انگلستان از هرگونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر لطمه وارد سازد، منع شده بودند. دولت انگلستان قصد داشت با طرح مسألهٔ نفت در دیوان لاهه از اقدامات دولت ایران مبنی بر خلع‌ید از شرکت نفت جلوگیری کند، اما دولت ایران نه تنها صلاحیت دیوان لاهه را در موضوع مورد بحث، مردود دانست، بلکه عملیات خلع‌ید را تا اخراج

---

۱. جلال‌الدین مدنی، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، (بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱)، ج اول، ص ۲۲۰.

انگلیسی‌ها ادامه داد.

در چهارم فروردین ۱۳۳۱ دولت انگلستان دادخواست مجدد خود را علیه اقدام دولت ایران در ملی کردن نفت و خلع‌ید از شرکت نفت، تسلیم دیوان دادگستری لاهه کرد. دولت انگلستان در این دادخواست ادعا کرده بود که طبق قرارداد ۱۹۳۳ اختلاف ایران و شرکت نفت باید به دیوان داوری ارجاع شود، همچنین از دیوان خواسته شده بود که اعلام کند دولت ایران نمی‌تواند قرارداد ۱۹۳۳ را یکجانبه لغو کند.

دیوان دادگستری بین‌المللی، تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ را برای رسیدگی به عرضحال دولت انگلستان تعیین کرد. دکتر مصدق در هفتم خرداد ماه در رأس هیأتی به منظور دفاع از حقانیت ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت و رد صلاحیت دیوان لاهه در رسیدگی به اختلاف موردنظر، عازم لاهه شد. دادگاه لاهه ۱۹ خرداد را برای رسیدگی به صلاحیت دیوان تعیین کرد. پس از اینکه جلسهٔ دادگاه در ۱۹ خرداد تشکیل شد، دکتر مصدق در آن شرکت کرد. دکتر مصدق در این جلسه نطقی ایراد کرد که هم جنبهٔ سیاسی داشت و هم جنبهٔ حقوقی؛ از لحاظ سیاسی دولت ایران توانست با استفاده از این تریبون عمومی، مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان برساند و به بیان تعدیات و سیاستهای استعماری بریتانیا در ایران بپردازد. مصدق در بخشی از سخنان خود چنین اظهار داشت:

> «دولت انگلیس با مراجعه به دیوان دادگستری بین‌المللی خواسته است خود را در اختلاف ایران و شرکت نفت قربانی شده قلمداد کند.... دولت انگلیس شرکت نفت را به صورت دولتی در داخل قلمرو دولت ایران درآورده بود. شرکت نفت نه تنها در داخل حوزهٔ عملیات خود، بلکه در سراسر ایران سرویس جاسوسی ترتیب داده بود[1].

---

۱. نجاتی، همان کتاب، ص ۲۱۵.

دکتر مصدق در ادامهٔ سخنان خود، خطاب به اعضای دیوان چنین گفت:

«شما نمی‌توانید ملت کوچکی را از دفاع حقوق خود، در برابر حملات مزورانهٔ یک ملت بزرگ که از لحاظ صنعتی و اقتصادی و مالی قوی است باز دارید، من از شما تقاضا می‌کنم به احساسات ملی ما واقف شوید..... ما می‌خواهیم شما را متقاعد کنیم که گذشته از ایرادات حقوقی که به صلاحیت دیوان بیان خواهیم کرد، به علت ملاحظات اخلاقی برای ما غیرممکن است که بگذاریم موضوع ملی شدن صنعت نفت مورد بحث و ایراد قرار گیرد.»[۱]

پس از بیانات نخست‌وزیر، وکیل مدافع ایران پروفسور «رولن»[۲] دلایل مربوط به عدم صلاحیت دیوان را در رسیدگی به دعاوی انگلستان مطرح ساخت و نتیجه گرفت که تصمیم به ملی کردن نفت امری است مربوط به امور داخلی ایران و قرارداد ۱۹۳۳ بین دولت ایران و شرکت نفت منعقد شده، نه بین دولت انگلیس و ایران، و رسیدگی به این موضوع خارج از حدود صلاحیت دیوان عالی دادگستری بین‌المللی است.

وکلای انگلستان دلایل خود را بر صلاحیت دادگاه بیان داشتند، بعد از این در سوم تیر ماه دکتر مصدق از لاهه به تهران مراجعت کرد. در روز ۳۱تیر ماه ۱۳۳۱، دیوان بین‌المللی دادگستری با اکثریت نه رأی در مقابل پنج رأی عدم صلاحیت خود را نسبت به ادعای انگلستان در قضیه نفت اعلام داشت[۳].

خلاصه رأی دیوان دادگستری بین‌المللی بدین مضمون بود:

«از لحاظ ادعای دولت انگلستان دائر بر اینکه قرارداد امتیاز شرکت نفت

---

۱. همان کتاب، ص ۲۱۶ـ۲۱۵.

2. Rolin

۳. مدنی، ج اول، ص۲۲۹.

انگلیس و ایران در حکم عهدنامه بین دولت ایران و انگلستان است، دیوان نظر دولت انگلیس را موجه نمی‌داند، زیرا قرارداد به عنوان امتیازی است که از طرف دولت ایران به یک شرکت خصوصی داده شده و دولت انگلیس هیچ سهمی در آن ندارد».

رأی دیوان دادگستری با مطالب زیر پایان می‌یافت:

«... دیوان چنین نتیجه می‌گیرد که صلاحیت رسیدگی به شکایتی راکه دولت انگلیس طرح نموده است، ندارد و ورود در مسائل دیگری را هم که در صلاحیت دیوان طرح شده است، ضروری نمی‌داند. طبق قراری که دیوان در تاریخ ۵ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ صادر نمود، اعلام گردید که اقدامات تأمینی مصرح در قرار مزبور بطور موقت و در انتظار صدور رأی قطعی دیوان تجویز شده است. اینک که رأی دیوان صادر گردیده، بدیهی است که قرار موقت مزبور از اعتبار ساقط است و هیچگونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.»[۱]

ه: محاصرهٔ اقتصادی ایران توسط دولت بریتانیا

استراتژی دیگری که بریتانیا در قبال ایران به منظور حل مسألهٔ نفت، به کار گرفت، محاصرهٔ اقتصادی ایران به منظور تضعیف دولت مصدق بود. دولت بریتانیا قصد داشت با محاصرهٔ اقتصادی ایران، دولت مصدق را مجبور به سازش با شرکت نفت کند. مصدق هیچ پیشنهادی را خارج از قانون ملی کردن نفت نمی‌پذیرفت، در نتیجه به منظور اعمال فشار بر دولت ایران، تصمیم گرفت از لحاظ اقتصادی دولت ایران را تضعیف کند.

یکی از اقدامهای دولت انگلیس، به منظور محاصرهٔ اقتصادی ایران، تحریم خرید نفت از ایران بود. شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد هرکس نفت ایران را خریداری کند، مورد تعقیب قضائی قرار خواهد گرفت. بدین منظور از متحدان خود خواست تا آن دسته از اتباعشان راکه به

---

۱. نجاتی، همان کتاب، ص۲۱۷ ـ ۲۱۶.

ادامهٔ کار در شرکت ملی ایران تمایل دارند، از این کار منصرف کند.

دولت انگلیس تصمیم گرفت از تبدیل لیره‌های ایران به دیگر ارزهای خارجی جلوگیری کند. در تاریخ هشتم شهریور خزانه‌داری انگلستان اعلام داشت که «نظر به قطع مذاکرات راجع به حل قضیهٔ نفت، مزایای استثنائی را که تاکنون دربارهٔ ایران رعایت می‌کرده و عبارت بوده است از تبدیل لیره به دلار، از آن تاریخ به بعد موقوف خواهد کرد و دادوستدهای لیره با ایران در آینده موکول به اجازهٔ خزانه‌داری انگلیس خواهد بود.»[۱]

دولت ایران به منظور رویارویی با توطئه‌های بریتانیا، تصمیم گرفت که معاملات فروش نفت را در بازار آزاد، با وجود مخالفت کمپانی‌های آمریکایی و انگلیسی، عملی کند. اما بریتانیا با ایجاد مشکلات عمده‌ای بر سر راه صدور نفت ایران، دولت ایران را با کمبود منابع ارزی روبرو ساخت. در خرداد ماه ۱۳۳۱ یک کمپانی ایتالیائی ششصد تن نفت به مقصد ایتالیا خریداری کرد، ولی پس از عبور کشتی ایتالیایی از بندر عدن، به تقاضای دولت انگلستان بازداشت شد. همچنین کشتی دیگری که پنج هزار تن نفت از ایران خریداری و بارگیری کرده بود و متعلق به یک شرکت ایتالیایی بود، در بندر «ونیز» توقیف شد[۲]. این اقدامها از سوی بریتانیا موجب شد تا کمپانیهای خارجی تمایلی برای خرید نفت از ایران پیدا نکنند و نفت ایران به بازارهای بین‌المللی صادر نشود.

دولت بریتانیا همچنین در شهریور ۱۳۳۱ اعلام کرد از ارسال کالاهایی که به ایران صادر می‌شود جلوگیری خواهد کرد. چند روز بعد به‌دستور دولت انگلستان، صدور آهن، فولاد، شکر و وسایل و تجهیزات

---

۱. فاتح، همان کتاب، ص۵۶۷.
۲. نجاتی، همان کتاب، ص۲۱۲.

تصفیه نفت به ایران ممنوع شد[۱].

از بررسی‌های بالا چنین می‌توان نتیجه گرفت که نفت ایران برای اقتصاد بریتانیا بسیار اهمیت داشت. با ملی شدن نفت، ضربهٔ مهلکی بر اقتصاد بریتانیا وارد شد، زیرا شرکت نفت انگلیس و ایران همواره یکی از منابع عمده تأمین کنندهٔ ارز (دلار) برای بریتانیا محسوب می‌شد. حال که این منبع از دست بریتانیا خارج شده بود، ناگزیر بود برای تجدید وضعیت گذشته، دولت مصدق را تحت فشار قرار دهد. یکی از عواملی که همواره باعث می‌شد تا دولت بریتانیا نتواند قاطعانه علیه مصدق وارد عمل شود، سیاست ایالات متحده آمریکا بود که همیشه تنها راه‌حل مطلوب را، گفتگو و توافق بین دولت ایران و شرکت نفت می‌دانست. در قسمت بعد به بررسی سیاست ایالات متحده در قبال دولت مصدق، از ابتدای ملی شدن نفت تا تلاش‌های مشترک دو دولت برای سرنگون کردن مصدق، می‌پردازیم.

۴) سیاست ایالات متحده در قبال ایران پس از ملی شدن نفت

بعد از ملی شدن صنعت نفت در ایران، دولت آمریکا از اقدام دولت ایران پشتیبانی کرد. پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی سابق، مطبوعات ایالات متحده آن را به عنوان یک واقعهٔ مهم در مطبوعات آن کشور مورد بحث و تفسیر قرار دادند. خبرگزاری یونایتدپرس از نیویورک گزارش داد که به مجرد اینکه خبر تصویب لایحهٔ ملی شدن نفت ایران به آمریکا رسید، سروصدای زیادی در شرکتهای نفت آمریکایی پدید آورد و بعضی از شرکتها اعلام کردند که در صورت گرفتن امتیاز نفت ایران، حاضرند ۶۷ تا ۷۰ درصد سود خالص به ایران

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۱۸.

بدهند[۱].

نکتهٔ قابل توجه این است که حمایت دولت آمریکا از ملی شدن نفت در ایران، به هیچوجه به منظور رها نمودن جانب دولت انگلستان نبود، زیرا هر قدر هم که دولت آمریکا آمادهٔ طرفداری از ملل ضعیف بود، ولی وجه مشترک نژادی و زبانی و فرهنگی و مصالح سیاسی و اقتصادی ملت آمریکا با انگلستان قوی بوده و هست و طرفداری آمریکا از انگلستان را ایجاب می‌کرد. دولت ایران فکر می‌کرد که دولت آمریکا در اختلاف نفت ایران و شرکت سابق، جانب انگلستان را رها خواهد کرد و صرفاً به خاطر پشتیبانی از حق، به یاری ایران خواهد شتافت. اما بسیار بعید بود که دو دولت با وجود اختلاف نظر در بعضی جهات، حاضر باشند در مسائل اصولی که منافع مادی مشترک آنها در خطر باشد، صرفاً به خاطر رفع اجحاف نسبت به کشور ثالث، روشی مخالف یکدیگر اتخاذ کنند.

پس از ملی شدن صنعت نفت ایران، دولت بریتانیا به منظور هماهنگ کردن سیاست خود با دولت آمریکا، هیأتی را به آمریکا فرستاد. هیأت مزبور با نمایندگان آمریکا به ریاست «جورج مک‌گی»[۲] کنفرانسی را تشکیل دادند. در کنفرانس مزبور که از ۱۹ تا ۲۹ فروردین در «واشینگتن» تشکیل شد، گفتگوهایی دربارهٔ مسألهٔ نفت ایران و احتمال قطع جریان نفت، به عمل آمد. در این کنفرانس انگلیسی‌ها کوشیدند تا حمایت آمریکا را در مخالفت با مصدق جلب کنند، اما این تلاشها به جایی نرسید. تنها نتیجه‌ای که از این کنفرانس حاصل شد، ارائهٔ پیشنهادهایی بود که از سوی دولت آمریکا عنوان گردید. مهم‌ترین این پیشنهادها عبارت بودند از:

۱. نجاتی، همان کتاب، ص۱۲۹.

2. George Mc. Ghee

(الف) موافقت انگلستان با ملی شدن صنعت نفت در ایران، (ب) امضای قراردادی با دولت ایران برای بهره‌برداری شرکت نفت انگلیس و ایران به نمایندگی از طرف دولت ایران از نفت جنوب، (ج) تقسیم بالمناصفه منافع و پرداخت غرامت از سوی دولت ایران به شرکت نفت[1].

دولت آمریکا از همان ابتدای ملی شدن صنعت نفت در ایران، طرفین را تشویق می‌کرد تا اختلافهای خود را از طریق گفتگو حل کنند. ایالات متحد نمی‌خواست نفت ایران براساس قانون مصوب مجلس شورای ملی ملی شود، زیرا اگر با ملی شدن نفت، ادارهٔ تأسیسات نفتی و پالایشگاهه به‌طور کامل در اختیار دولت ایران قرار می‌گرفت، این عمل الگویی می‌شد برای کشورهای دیگر خاورمیانه، چون آن کشورها هم تقاضای خواسته‌های مشابهی را می‌کردند و این به ضرر منافع دولت آمریکا در کشورهای نفت‌خیز بود. در نتیجه سعی داشت قانون ملی شدن نفت اجر نشود و فقط اسمی از ملی شدن وجود داشته باشد. در اینجا به منظور آگاهی بیشتر از مواضع دولت آمریکا در قبال ملی شدن نفت در ایران، به قسمتی از بیانیه دولت آمریکا که در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ از سوی وزیر خارجه آمریکا منتشر شد، اشاره می‌کنیم. در بیانیه مزبور گفته شده بود:

«آنچه من در هفتهٔ گذشته دربارهٔ تحولات ایران اظهار نمودم با آنچه که د ظرف چند روز گذشته در آن کشور بوقوع رسید، افزایش یافته است متأسفم که اظهار دارم دولت ایران به طرزی در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می‌کند..... آمریکا علناً و کراراً و همدردی خود را نسبت به آمال مردم ایرا برای تسلط یافتن بر منابع طبیعی خود اظهار داشته است. معهذا قویاً تأکی نموده که هرگونه تغییراتی در مناسبات بین دولت ایران و مؤسسات ذینف

---

۱. روزنامهٔ **اطلاعات**، ۲۵ فروردین ۱۳۳۰.

انگلیس براساسی که موافق با مسئولیت‌های بین‌المللی هر دو کشور باشد فراهم گردد. عقیدهٔ راسخ آمریکا این است که می‌توان اساسی را برای موافقت پیدا کرد. بنابراین ما مأیوس شدیم از اینکه پیشنهاد اخیر انگلیس به ایران که اصل ملی شدن را قبول نمود، و نظریات پیشنهادی مساعدی را نیز در برداشته غفلتاً و بدون مطالعه و تشخیص اینکه آیا ممکن خواهد بود آن پیشنهاد اساس مذاکرات بیشتری واقع گردد از طرف دولت ایران رد شد. محیط فعلی ایران ظاهراً طوری است که اداره کردن دستگاه وسیع تولید و تصفیه نفت را برای کارشناسان انگلیسی و یا کارشناسان هر کشور دیگری بی‌نهایت مشکل ساخته است.... قویاً امیدوارم که ایران در اقدامات کنونی خود تجدیدنظر نموده.... در صورتی که در حال حاضر حصول توافق بر یک اساس دامنه‌دار تشریک مساعی شایسته امکانپذیر نباشد، صمیمانه امیدوارم پاره‌ای ترتیبات موقتی به عمل آید که به موقعیت طرفین لطمه وارد نسازد، بلکه به کارشناسان انگلیسی اجازه داده شود که در ایران باقی بمانند و مسأله تولید و حمل نفت بدون وقفه ادامه یابد تا اینکه بعداً ترتیبات دیگر که جنبهٔ ثابت‌تری داشته باشد، فراهم گردد.»[۱]

از بیانیهٔ وزیر خارجهٔ آمریکا چنین استنباط می‌شود که دولت آمریکا با ملی شدن نفت تا آنجا موافق است که به انحصار دولت بریتانیا بر منابع نفتی ایران پایان داده شود، نه اینکه به حیات شرکت نفت انگلیس و ایران پایان داده شود. ایالات متحده تنها راه‌حل مناسب را در این اختلاف، گفتگو می‌داند. دولت آمریکا در بیانیه‌ای که در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ راجع به نفت ایران منتشر کرد، سیاست دولت آمریکا را در قبال ملی شدن صنعت نفت، ترسیم نمود. در بخشی از این بیانیه چنین آمده بود:

«ایالات متحده آمریکا می‌خواهد این اختلاف به طور دوستانه حل شود... لزوم حل اختلاف را به طریق دوستانه و از راه مذاکرات و همچنین لزوم احتراز از تخویف و تهدید به اقدام یک جانبه را به هر دو دولت تأکید

۱. مصدق، **اسناد نفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی**، ص ۵۰ـ۴۹.

کرده‌ایم. عقیده ممالک متحد بر این است که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافعی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه‌حلی بیابند که از طریق این نوع مذاکرات آمال و منافع ایران تأمین گردد و منافع انگلستان محفوظ بماند.»[۱]

اتخاذ چنین سیاستی از سوی دولت آمریکا در قبال ملی شدن نفت در ایران، باعث تعجب دولت ایران شد. از یک طرف دولت آمریکا ضمن حمایت از ملی کردن نفت، بی‌طرفی خود را در قضیه اعلام می‌کند، از طرف دیگر بی‌آنکه اشاره‌ای به قانون اجرای ملی شدن نفت بکند، دم از گفتگو به منظور حل دوستانهٔ اختلافها می‌زند. دولت ایران در تذکاریه‌ای در جواب بیانیهٔ دولت آمریکا اعلام می‌کند که جای تعجب است، تا چند روز پیش مقامهای آمریکایی می‌گفتند در امر نفت بی‌طرف هستیم ولیکن اکنون تغییر عقیده داده‌اند. دولت ایران در این تذکاریه ضمن اشاره به صلاح‌اندیشی دوستانه دولت آمریکا اظهار می‌دارد: اگر دولت آمریکا می‌خواهد صلاح‌اندیشی دوستانه کند می‌بایستی این صلاح‌اندیشی موافق با قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور باشد. در پایان، دولت ایران تأکید می‌کند، قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسیده و دولت موظف و مکلف به اجرای آن است، صلاح‌اندیشی دوستانه یک دولت خارجی به هر عنوان و عبارتی باشد جز مداخله در امور داخلی به چیز دیگری نمی‌تواند تلقی شود[۲].

چنانکه در قسمت‌های قبل بیان شد، دولت ایران صلاحیت دیوان لاهه را در رسیدگی به شکایت دولت انگلستان علیه ایران رد کرد. دولت آمریکا که سعی داشت به هر وسیله‌ای شده از ملی شدن نفت براساس

---

۱. همان کتاب، ص ۸۰ ـ ۷۹.
۲. همان کتاب، ص ۸۶.

قانون نه ماده‌ای جلوگیری کند، در نامه‌ای به نخست‌وزیر ایران اطلاع داد که حاضر است «آورل هریمن»[1] را که از شخصیت‌های برجستهٔ آمریکا و مورد اعتماد رئیس جمهور است به منظور فراهم ساختن زمینه‌های مساعد برای گفتگو بین ایران و شرکت نفت راهی تهران کند. دکتر مصدق که امیدوار بود با کمک ایالات متحده بتواند مسألهٔ نفت را در چهارچوب قانون ملی شدن نفت حل کند، از پیشنهاد رئیس جمهوری آمریکا استقبال نمود.

هریمن در ۲۳ تیر ۱۳۳۰ وارد تهران شد، هنگام ورود، با دکتر مصدق دیدار و گفتگو کرد و اعلام نمود که فقط می‌خواهد محیط را برای یافتن راه‌حل مساعد کند. در جلسه‌ای که در ۳۱ تیر ۱۳۳۰ بین هیأت وزیران و هیأت مختلط به عمل آمد، فرمولی به عنوان نظر قطعی دولت ایران به هریمن تسلیم شد تا مبنای گفتگو با دولت انگلستان قرار گیرد. خلاصهٔ متن فرمولی که به هریمن ارائه شد، پذیرش اصل ملی شدن صنعت نفت از سوی دولت انگلستان بود، یعنی اینکه دولت ایران به شرطی با نمایندگان دولت انگلیس وارد گفتگو می‌شود که دولت بریتانیا اصل ملی شدن نفت را که در قانون ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مورد تأیید قرار گرفته شده، بپذیرد. دولت ایران بدین علت بر اصل ملی شدن تأکید می‌کرد، تا اگر سوءتفاهمی از سوی دولت انگلستان در رابطه با اصل ملی شدن نفت در ایران وجود دارد مرتفع گردد و دولت بریتانیا به این نکته پی ببرد که فقط یک نوع ملی شدن مورد قبول دولت ایران است و نوع واقعی آن براساس قانون مصوب در مجلس شورای ملی است.

هریمن به منظور تسلیم فرمول پیشنهادی دولت ایران به دولت انگلستان، در چهارم خرداد راهی لندن شد. سه روز بعد، کاردار سفارت

---

1. Averell Herriman

انگلستان در تهران، نامه‌ای را به وزیر خارجه تسلیم نمود که در آن خاطرنشان کرده بود که دولت انگلستان فرمول پیشنهادی ایران را که از سوی هریمن تسلیم شده مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فرمول با دولت ایران گفتگو کند. در پایان نامه اعلام شده بود که دولت انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت، اصل ملی شدن صنعت نفت را قبول می‌کند[۱].

در هشتم مرداد هریمن به تهران بازگشت و از مذاکرات خود با مقام‌های لندن اظهار خوشوقتی نمود. همچنین اعلام کرد هیأتی از سوی دولت انگلستان به سرپرستی «ریچارد استوکس»[۲] به منظور گفتگو در رابطه با مسألهٔ نفت راهی تهران خواهد شد. دولت ایران ضمن استقبال از عزیمت هیأت انگلیسی به ایران، از قبول اصل ملی شدن نفت از سوی انگلستان، استقبال کرد.

در ۱۲ مرداد ۱۳۳۰ «استوکس» در رأس هیأتی وارد تهران شد. قبل از ورود «استوکس» به ایران رادیو لندن طی تفسیری در برنامهٔ خود گفت: ۱۹شرکت نفتی انگلیسی با موافقت دولت آمریکا تصمیم گرفته‌اند کمبود نفت ایران را، جبران کنند[۳]. پخش چنین خبری از رادیو لندن در آستانه مذاکرات بین دولتهای ایران و انگلستان، هشداری بود به دولت ایران که اگر با هیأت انگلیسی کنار نیاید، موفق به فروش نفت خود نخواهد شد.

گفتگوهای دولت ایران با استوکس از روز ۱۴ مرداد شروع شد. در این گفتگوها استوکس نظارت دولت انگلستان را به این شرح بیان کرد که

---

۱. فاتح، همان کتاب، ص۵۵۵.

2. Richard stokes

۳. روحانی، همان کتاب، ص۱۹۵.

باید ترتیباتی اتخاذ شود که اولاً فعالیت صنعت نفت با استفاده از کارشناسان صلاحیت‌دار پیشرفت کند، ثانیاً تصفیه اختلاف بین دولت ایران و شرکت با رعایت عدالت انجام شود، و ثالثاً جریان نفت برای تأمین احتیاجات دنیای آزاد و حفظ منافع اقتصادی ایران ادامه یابد[1].

دولت ایران با این پیشنهاد که کارشناسان در ایران بمانند و صنعت نفت را اداره کنند، از همان اول موافق بود، اما این کارمندان باید خودشان را مستخدم شرکت ملی نفت ایران به حساب می‌آوردند نه مستخدم شرکت سابق. حتی دولت ایران با افزایش حقوق کارمندان شرکت نفت موافق بود. دولت ایران از استوکس تقاضا کرد تا هر چه پیشنهاد دارد روی کاغذ بیاورد و آن را به دولت ایران تسلیم کند. قرار بر این شد که استوکس پیشنهادات خود را در جلسهٔ ۲۱ مرداد تسلیم دولت ایران کند. پیشنهادات استوکس در ۲۱ مرداد تسلیم نمایندگان دولت ایران شد. پیشنهادات مزبور به طور خلاصه به شرح زیر بود:

۱ـ شرکت نفت انگلیس و ایران همهٔ تأسیسات خود را در ایران به شرکت ملی نفت واگذار خواهد کرد. در مورد تأسیسات جنوب غرامت مربوطه در حساب هزینهٔ عملیات آینده منظور خواهد شد.

۲ـ برای اینکه نفت ایران به بازارهای بین‌المللی صادر شود، دستگاهی به نام سازمان خرید تأسیس خواهد شد که قرارداد طویل‌المدتی مثلاً برای بیست و پنج سال با شرکت ملی منعقد خواهد کرد و به موجب آن مقادیر عمده‌ای از نفت خام و تصفیه شده تولیدی جنوب تحویل بندرگاه را خریداری خواهد کرد.

۳ـ شرکت ملی خواهد توانست علاوه بر این معاملات، مقادیر اضافی نفت به حساب خود به شرایطی که به معاملات مزبور زیان وارد نیاورد، به

---

۱. همان کتاب، ص ۱۹۶.

مشتریهای دیگر بفروشد.

۴ـ سازمان، خرید تأسیسات لازم جهانی را برای حمل و نقل و فروش نفت ایران در اختیار شرکت ملی خواهد گذاشت.

۵ـ برای آنکه سازمان خرید بتواند تعهد خرید برای مدت طولانی را قبول کند، لازم خواهد بود شرایط فروش نفت ایران به سازمان، با شرایط جاری تحصیل نفت در سایر کشورها چه به وسیلهٔ خرید و چه به وسیلهٔ تولید مستقیم، منطبق باشد.

۶ـ در صورت موافقت با شرایط بالا، رئوس مسائل مورد موافقت تنظیم و تفصیل قراردادها موکول به آینده خواهد شد.

۷ـ تأسیسات شرکت نفت کرمانشاه به انضمام مؤسسات پخش با شرایط مساعد به دولت ایران منتقل خواهد شد.

۸ـ در هیأت مدیره سازمان مدیران ایرانی نیز شرکت خواهند داشت و کارمندان آن حتی‌المقدور ایرانی خواهند بود[1].

با مقایسهٔ طرح پیشنهادی استوکس با طرح جکسون، ملاحظه خواهیم کرد که تفاوت چندانی بین این دو طرح مشاهده نمی‌شود. اما سه تفاوت بین طرح استوکس و طرح جکسون وجود داشت: اول اینکه در طرح استوکس، اساس گفتگو این بود که دولت ایران نفت خود را به سازمان خرید بفروشد. یعنی در واقع دولت انگلیس مالکیت ایران را قبول کرده بود؛ اما در طرح جکسون این اصل مورد توجه قرار نگرفته بود و می‌گفت که نفت متعلق به شرکت است، منتهی با دولت ایران نصف می‌کنیم. فرق دیگری که بین دو طرح وجود داشت، قیمت‌گذاری نفت ایران بود. در طرح استوکس قیمت‌گذاری به طور رسمی اظهار شده بود، درحالی که در طرح جکسون این موضوع مسکوت مانده بود. همچنین در رابطه با نحوهٔ فروش نفت ایران بین دو طرح تفاوت وجود داشت، در طرح

---

۱. همان کتاب، ص ۱۹۸ـ۱۹۷.

استوکس به دولت ایران اجازه داده شده بود که اگر نفت اضافی دارد خودش بفروشد. برای مثال اگر در چاههای نفت کرمانشاه، نفتی تولید می‌شد و قابل صدور بود، دولت ایران خودش می‌توانست بفروشد و شرکت دخالتی نداشت.

سیاست مصدق در قبال طرح استوکس همان سیاستی بود که در قبال طرح پیشنهادی جکسون گرفته‌شده‌بود،مصدق این طرح را هم مغایر با قانون ملی شدن نفت می‌دانست. در اینجا هم مصدق و مشاورانش توجهی به اوضاع بین‌المللی صنعت نفت نداشتند و تصور می‌کردند با رد پیشنهادهای ارائه شده، می‌توانند شرایط خود را به مشتریان نفت بقبولانند. مشاوران دکتر مصدق به منظور رد پیشنهاد استوکس استدلالی به کار بردند که منطبق با واقع نبود. آنها در رابطه با رد پیشنهاد استوکس، چنین استدلال می‌کردند:

> «ما بخوبی واقف هستیم که ضرر حریف بیش از ضرر ماست و در این استقامت مسلماً برد با ما خواهد بود. به خاطر داشته باشید که در نتیجهٔ همین چند ماه تعطیل پالایشگاه آبادان ۲۵ درصد از سودهای انگلستان کاسته شده است. بزودی نیروی هوایی خیلی از دولتها متوقف خواهد شد، اگر ما در زحمت می‌افتیم، طرف بیچاره می‌شود و بنابراین خواهی نخواهی باید با ما کنار بیاید.»[۱]

از استدلال بالا چنین برمی‌آید که مشاوران دولت امیدوار بودند که دولت انگلیس هر چه زودتر با ایران کنار بیاید. در نتیجه فکر می‌کردند هرچه بیشتر در قبال دولت انگلیس و شرکت نفت پافشاری کنند، بهتر می‌توانند از آنها امتیاز بگیرند. اما همان طور که در قبل هم بیان شد، دولت ایران در این مرحله اشتباهی را مرتکب شد که نتیجهٔ آن نزدیک شدن دولت آمریکا به نظریات دولت انگلیس مبنی بر سقوط مصدق بود. در این زمان

---

۱. همان کتاب، ص۲۰۳.

که همهٔ وسایل حمل و نقل و فروش نفت در اختیار کارتلهای بزرگ نفت بود، خیلی مشکل بود که دولت ایران بتواند بین آنها جدایی بیندازد و آن شرکتها را جایگزین شرکت نفت انگلیس و ایران کند؛ زیرا شرکتهای بزرگ نفتی هیچگاه حاضر نمی‌شدند به خاطر کشور ثالثی، متحدان خود را برنجانند.

هریمن نمایندهٔ دولت آمریکا، نهایت سعی خود راکرد تا بلکه بتواند گفتگوهای بین دو کشور را به نتیجه برساند، اما مصدق چون پیشنهاد مزبور را مغایر با قانون ملی شدن نفت می‌دانست، آن را رد کرد. بدین ترتیب گفتگوها به نتیجهٔ مطلوبی نرسید و استوکس در ۲۹ مرداد پیشنهاد هشت ماده‌ای خود را پس گرفت. پس از شکست گفتگوها، روز ۳۱ مرداد استوکس و روز اول شهریور هریمن، تهران را ترک کردند. هریمن ضمن نامه‌ای به مصدق از موافقت نکردن دولت ایران با طرح پیشنهادی استوکس اظهار تأسف کرد[1].

همزمان با رفتن استوکس به لندن، وزارت خارجهٔ انگلستان در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۳۰، بیانیهٔ تهدیدآمیزی را منتشر ساخت. مفاد بخشی از این بیانیه بشرح زیر بود:

«بنابر مذاکراتی که بین هریمن و دولت ایران صورت گرفته بود، دولت پادشاهی انگلستان در آنوقت چنین عقیده پیدا کرده بود که ایران اصرار نخواهد کرد که مذاکرات روی اساس قانون ۹ ماده‌ای صورت گیرد در ضمن مذاکرات با نمایندگان دولت انگلیس، معلوم گشت که دولت ایران حاضر نیست روی اساسی که هریمن، با هر دو دولت توافق کرده است مذاکره نماید؛ و برعکس، دولت مزبور اصرار داشت که قانون ۹ ماده‌ای کاملاً اجرا گردد.»[2]

---

۱. محمد مصدق، **ده گزارش از دکتر مصدق به دولت و مجلس**، (تهران: انتشارات زبرجد، ۱۳۳۰)، ص ۳۵ـ۳۳.

۲. فاتح، همان کتاب، ص ۵۶۲ـ۵۶۱.

از بررسی‌های فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که تلاشهای آمریکا در حل مسأله نفت بیشتر به منظور تأمین منافع خود در ایران بوده است تا کمک به دولت مصدق، دولت آمریکا با اجرای قانون نه ماده‌ای مخالف بود و معتقد بود که مشکل نفت باید از طریق دیپلماتیک حل شود و ایران کماکان در اردوگاه غرب باقی بماند. حمایت آمریکا از ملی شدن صنعت نفت در ابتدای نهضت بیشتر به منظور پایان دادن به سلطهٔ شرکت نفت بریتانیا بر منابع نفتی ایران بود، اما با این خواستهٔ دولت ایران هم که صنعت نفت باید به معنای واقعی و براساس قانون ملی شدن، ملی شود، مخالف بود. فرستادن هریمن از سوی دولت آمریکا به منظور حل مسأله نفت به ایران، بیانگر این مطلب است. هریمن به عنوان میانجی و واسطه از سوی رئیس جمهوری آمریکا به ایران آمده بود، اما در حقیقت مأموریت او اعمال فشار سیاسی بر روی ایران، به‌سود شرکت‌سابق و قبولاندن‌نظریات کارتل‌های‌نفتی‌بود. هریمن در ابتدای ورود به ایران خود را بی‌طرف معرفی می‌کند، اما هنگامی که مشاهده می‌کند ایران حاضر نیست زیربار تحمیلات مشترک انگلیس و آمریکا برود، چهرهٔ واقعی خود را آشکار می‌سازد و به طور علنی از انگلیسی‌ها حمایت می‌کند.

به طور کلی هدف اصلی آمریکا از میانجیگری بین ایران و انگلیس، بیشتر حفظ منافع غرب و کمپانیهای نفتی بود. آمریکا قصد نداشت در این ماجرا نظریات دولت ایران را مورد توجه قرار دهد، بلکه می‌کوشید این مشکل را براساس نظریات سیاسی خود حل و فصل کند تا دیگر کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه از اقدام ایران پیروی نکنند و منافع انحصارات نفتی غرب را در معرض خطر قرار ندهند.

فصل سوم

اقدامهای مشترک دولت‌های انگلیس و آمریکا علیه حکومت ملی ایران برای جلوگیری از اجرای صحیح اصل ملی شدن صنعت نفت

۱) نظریات کلی

همانطور که در فصل پیش بیان شد، دولت بریتانیا، از طریق گفتگوها و مجامع بین‌المللی نتوانست، اختلافهای بین ایران و شرکت نفت را حل کند. دولت ایران، هر نوع پیشنهادی را در چهارچوب قانون ملی شدن صنعت نفت می‌پذیرفت. دولت ایالات متحده، همواره سعی می‌کرد طرفها را تشویق کند تا از طریق گفتگوها، به راه‌حلی مناسب دست یابند. اما پس‌از شکست گفتگوها بین نمایندگان شرکت نفت و نمایندگان دولت ایران، مقام‌های سیاسی انگلیس، درصدد برآمدند تا به آمریکایی‌ها بقبولانند که

توافق با دولت ایران برای امضای قراردادی که به منافع شرکتهای نفتی انگلیس و آمریکا لطمه وارد نسازد، عملی نیست. در نتیجه دولت ایالات متحده کم‌کم به نظر دولت انگلیس نزدیکتر می‌شد. البته تا زمانی که دموکراتها بر سر کار بودند، پشتیبانی و حمایت آمریکا از طرحهای دولت انگلیس بسیار بعید بود، اما یک سلسله اقدامهای مشترک را به منظور تضعیف دولت مصدق، به مرحلهٔ اجرا گذاشتند. این اقدامها، زمینهٔ مناسبی شد برای اجرای سیاست دولت بریتانیا مبنی بر سقوط دولت مصدق که در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور، مورد تأیید کامل قرار گرفت.

قبل از اینکه طرح مشترک دو دولت انگلیس و آمریکا مبنی بر سرنگونی مصدق به مرحلهٔ اجرا گذاشته شود، اقدام‌های مشترکی از سوی دو دولت آغاز شد. یکی از اقدام‌هایی که با توافق دو دولت به منظور حل مسأله نفت به عمل آمد، روی کار آوردن قوام به جای مصدق بود. اما این اقدام با شکست روبرو شد و بیش از پیش سبب تقویت دولت مصدق گردید.

اقدامات دیگری که دولتهای انگلیس و آمریکا به منظور حل مسألهٔ نفت به عمل آوردند، تهیهٔ پیشنهادهای مشترکی بود که به عنوان آخرین راه‌حل، تسلیم دکتر مصدق گردید. اما دولت ایران این پیشنهادها را منطبق با قانون ملی شدن و منافع ملت ایران ندانست، در نتیجه آنها را رد کرد.

آخرین حادثه‌ای که نقش مؤثری در پیروزی کودتاگران در ۲۸ مرداد ایفاء کرد، حادثهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱ بود. با این حادثه بود که جبهه‌گیری بین هواداران نهضت ملی شدن نفت آغاز گردید. این اختلافات بیش از پیش به سود دولت بریتانیا تمام شد.

۲) رویداد سی تیر ۱۳۳۱

دولت بریتانیا بعد از اینکه در مسألهٔ نفت به توافقی مطلوب نرسید، درصدد برآمد تا زمینه را برای نخست‌وزیری فردی که منافع آن دولت را تأمین کند، فراهم سازد. بعد از رد پیشنهادهای هیأتهای اعزامی از سوی دولت بریتانیا و ایالات متحده، این دو دولت به این نتیجه رسیدند که باید اقدامات مشترکی را به منظور تضعیف دولت مصدق شروع کنند. در این هنگام حوادثی در داخل ایران اتفاق افتاد که زمینه را بیش از پیش برای اقدامات مشترک فراهم کرد. در این هنگام، دولت ایران تصمیمی گرفت که نتیجهٔ آن نزدیک شدن آمریکا به انگلیس بود. زیرا در این موقع بود که دولت ایران اعلام کرد قصد دارد روابط ایران را با شوروی حسنه کند؛ همچنین تأکید کرد که اگر غرب بخواهد کارشکنی کند، دولت ایران، متخصص و کارشناس از شوروی دعوت خواهد کرد تا بتواند صنایع خود را به کار بیندازد. البته این سیاست، تاکتیکی بیش نبود، زیرا مصدق فکر می‌کرد که اگر چنین سیاستی را در پیش بگیرد، غرب به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیزم، به کمک ایران خواهد آمد. اما این سیاست نتیجهٔ عکس داد، زیرا به جای اینکه ایالات متحده به منظور حل مشکلات اقتصادی ایران، به ایران کمکهای اقتصادی کند، به سیاستهای دولت بریتانیا نزدیک‌تر شد.

مقامات سیاسی انگلیس از مدتها پیش در رابطه با نخست‌وزیری قوام به عنوان بهترین جانشین برای مصدق بحث و گفتگو کرده بودند و قوام را فردی مناسب برای این سمت می‌دانستند، زیرا قوام بیشتر ضدشوروی و کمتر ضدانگلیسی بود. البته شاه با نخست‌وزیری قوام موافق نبود، زیرا معتقد بود که مصدق باید بدون هیاهو کنار رود و شخصی که جانشین او

می‌شود، باید شخصی ضعیف باشد[۱]. اما انگلیسی‌ها با نظر شاه موافق نبودند و ترجیح می‌دادند که قوام به این سمت برگزیده شود. «ساموئل فال» که رایزن شرقی سفارت انگلیس بود و مأموریتش در ایران، پرورش ضد مصدقی‌های جوان بود، می‌گوید:

«شاه هر چه بکند، انگلیس باید وزنهٔ خود را در کفهٔ قوام قرار بدهد، در غیر این صورت احتمال می‌رود تمام کارهای کشور تا مدتی فلج شود و حل مسألهٔ نفت را دشوارتر سازد... نتیجه‌گیری من این است که قوام در حال حاضر تنها شخصی است که می‌تواند عملاً وارد میدان شود.»[۲]

همچنین «جرج میدلتون»[۳] کاردار سفارت انگلستان در تهران، قوام را به عنوان نامزد دولت انگلیس برای مقام نخست‌وزیری تأیید کرد. به گفتهٔ او قوام سیاستمداری فوق‌العاده زیرک و یک چهره متنفذ و مؤثر بود و بیش از هر کسی می‌توانست گروههای مختلف در مجلس را زیر نفوذ خود قرار دهد.»[۴] قوام به منظور مطمئن ساختن مقامات انگلیس به جرج میدلتون در تهران گفت «وی تجدید روابط سنتی دوستانه بین ایران و بریتانیا را تضمین خواهد کرد و خواستار آن است که انگلیسی‌ها به عنوان شریک در صنعت نفت به ایران بازگردند[۵]. مطبوعات دولت انگلیس هم به منظور فراهم کردن زمینه مناسب برای نخست‌وزیری قوام تبلیغات وسیعی را شروع کردند. روزنامهٔ «منچستر گاردین»[۶] دو هفته قبل از حوادث سی تیر نوشت:

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۳۷۹.
۲. همان کتاب.
3. George Middlton
۴. بریان لپینگ، **سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق**، ترجمهٔ محمود عنایت، (تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۶۵)، ص ۵۰.
۵. گازیوروسکی، همان کتاب، ص ۲۱.
6. Manchestar Guardian

«در جریان هفته‌های آینده، ما شاهد حوادث مهمی در ایران خواهیم بود.... سرنوشت حکومت مصدق هم در همین هفته‌ها معلوم خواهد شد و پس از آن می‌توان گفت سرنوشت ایران چه خواهد شد.»[۱]

زمینه‌های سقوط دولت مصدق در داخل و خارج از ایران در حال فراهم شدن بود. در داخل، دولت بریتانیا هواخواهان خود را در مجلس شورای ملی بسیج کرد تا زمینه را برای دادن رأی اعتماد به نخست‌وزیر جدید آماده کنند. در این هنگام دکتر مصدق تصمیمی را اتخاذ کرد که منجر به نخست‌وزیری قوام گردید.

دکتر مصدق هنگامی که از ایالات متحده مراجعت کرد، تصمیم گرفت رفراندومی به منظور تعیین نمایندگان مجلس هفدهم برگزار کند. انتخابات مجلس هفدهم در بهمن ماه ۱۳۳۰ برگزار شد و نمایندگان مجلس هفدهم انتخاب شدند. پس از اینکه مجلس هفدهم رسمیت یافت، نخست‌وزیر در جریان یک جلسهٔ سری مجلس لایحهٔ اختیارات فوق‌العاده خود را عنوان کرد و تصریح نمود که تشکیل کابینهٔ جدید او بستگی به اختیارات یاد شده در زمینه‌های مالی و اقتصادی و اداری دارد[۲]. در این هنگام اوضاع اقتصادی ایران بسیار وخیم بود و چون اکثریت مجلس هم با دولت مخالف شده بودند، با هرگونه لوایحی که به منظور بهبود وضع اقتصادی به مجلس تسلیم می‌شد مخالفت کرده و از تصویب آن جلوگیری می‌کردند. در اینجا دکتر مصدق تقاضای اختیارات فوق‌العاده را کرد تا دولت بتواند از طریق تصویب‌نامه‌ها کار کند و کاری به مجلس نداشته باشد.

همزمان با بحث در رابطه با لایحه مزبور بین نمایندگان موافق و

---

۱. حسین مکی، **وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱**، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)، ص۹۷.
۲. روزنامهٔ **اطلاعات**، ۲۲ تیر ۱۳۳۱.

مخالف در مجلس، دکتر مصدق ضمن ملاقاتی با شاه، اعلام کرد که در کابینه جدید قصد دارد سمت وزارت جنگ را خودش به عهده بگیرد. دکتر مصدق معتقد بود که نیروهای انتظامی در انتخابات دخالت می‌کنند و از انتخاب نمایندگان موافق دولت جلوگیری می‌کنند و همچنین ارتشیان از دولت اطاعت نمی‌کنند و در مقابل توطئه‌هایی که از سوی دولت انگلیس انجام می‌شود، نمی‌ایستند و در قبال مسائلی که به وجود می‌آید، ارتش پس‌از گرفتن دستور، آن طور که باید اقدام نمی‌کند و دلیل شان این است که فرمانده کل قوا شاه است. مصدق معتقد بود که وزارت جنگ باید به عهده نخست‌وزیر باشد، البته در گذشته میان شاه و مصدق یک توافق ضمنی وجود داشت که اعضای کابینه را، خود مصدق انتخاب کند؛ اما وزیر جنگ را شخص شاه انتخاب نماید. شاه با این پیشنهاد مصدق موافق نبود، زیرا معتقد بود که اگر چنین قدرتی به دولت داده شود، احتمال دارد سلطنت خود را از دست بدهد. شاه در مقابل این پیشنهاد ایستادگی کرد و حاضر نشد به دولت چنین قدرتی بدهد. در نتیجه، دکتر مصدق تصمیم گرفت تا از مقام خود استعفا بدهد.

مصدق بعداً در رابطه با تقاضایش مبنی بر گرفتن سمت وزارت جنگ، چنین گفت:

«داوطلبی من از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسئول نبودند، چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود، هر امری که می‌فرمودند اجرا می‌شد، ولی دولت که مسئول نبود، کاری نمی‌توانست بکند و نمی‌کرد.»[۱]

بالاخره دکتر مصدق طی یک دیدار طولانی با شاه در ۲۵ تیر ۱۳۳۱،

۱. محمد مصدق، **خاطرات و تألمات مصدق**، به کوشش ایرج افشار، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵)، ص۲۵۹.

تصمیم گرفت استعفاء دهد. چون شاه بر سر قول خود مبنی بر اینکه این مسئولیت از وظایف سلطنت است، پافشاری کرد، در نتیجه دکتر مصدق در ساعت ۸ شب استعفای خود را اعلام نمود. مجلس شورای ملی هم که از قبل آماده شده بود، با اشاره شاه به قوام رأی اعتماد داد و شاه هم که فکر می‌کرد، این اشتباهی بود که از سوی مصدق صورت‌گرفته و اگر استعفای او را قبول کند برای همیشه از دستش خلاص شده،فرمان نخست‌وزیری را به‌نام قوام صادرکرد.

بدین ترتیب، قوام، نامزد مشترک دولتهای انگلیس و آمریکا برای نخست‌وزیری، ریاست کابینه را به عهده گرفت. نخست‌وزیر جدید در اولین اعلامیه‌ای که صادر کرد، از شکست نخست‌وزیر سابق برای حل نهایی مشکل نفت، ابراز تأسف کرد و اشتباه مصدق را در این دانست که وی می‌خواست یک مبارزه برای احقاق مردم ایران از یک شرکت خارجی را به یک مبارزه گسترده علیه یک دولت خارجی تبدیل کند[1]. در بخشی دیگر از اعلامیه خود با اعلام این نظر که فقط اصول کلی ملی کردن را می‌توان به عنوان اساس حل و فصل دعوای نفت پذیرفت و نه قانون ملی شدن، در واقع نظریه دولت انگلستان را مورد تأیید قرار داد.

با استعفای مصدق و انتصاب قوام به نخست‌وزیری، موج اعتراض نسبت به نخست‌وزیری قوام از سوی مردم بلند شد. مغازه‌ها از جمله بازار تهران به عنوان اعتراض تعطیل شدند.

جبههٔ ملی طی بیانیه‌ای ضمن مخالفت با نخست‌وزیری قوام، خواستار بازگشت مصدق به نخست‌وزیری شد[2]. آیت‌ا... کاشانی هم

---

۱. سپهر ذبیح، **ایران در دوران دکتر مصدق**، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۳)، ص۷۸.

۲. فاتح، همان کتاب، ص۶۰۵.

ضمن پشتیبانی از مصدق، طی اعلامیه‌ای اعلام کرد که بر همهٔ مسلمانان واجب است که در این راه کمر همت بسته و نگذارند استثمارگران با مزدوران آزمایش شدهٔ خود، استقلال ملت ایران را پایمال کنند[۱]. حمایت آیت‌ا... کاشانی از دکتر مصدق، نقش مؤثری در برکناری قوام و بازگشت مصدق به نخست‌وزیری داشت.

بتدریج بر دامنهٔ تظاهرات افزوده می‌شد و حتی شهرستانها را فرا گرفت. در این لحظه، قوام از شاه اجازه خواست که دستور انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا را بدهد و مخالفین را توقیف کند؛ اما شاه با این درخواست قوام مخالفت کرد. همچنین از شاه خواست که به نیروهای انتظامی دستور دهد که موقتاً تحت امر نخست‌وزیر کار کنند، اما مورد موافقت شاه قرار نگرفت. شاید علت اصلی مخالفت شاه با خواسته‌های قوام، جلوگیری از سقوط سلطنتش بود که از قوام بعید نبود.

مدافعان مصدق در شب سی‌تیر اعلام کردند که فردا به پشتیبانی از مصدق تعطیل عمومی اعلام می‌شود و از مردم درخواست کردند که در تظاهرات فردا که به منظور پشتیبانی از مصدق برپا می‌شود، شرکت کنند. در روز سی تیر ۱۳۳۱، با وجود اعلام حکومت نظامی از سوی دولت، تمام خیابانها و کوچه‌های منتهی به میدان بهارستان مملو از جمعیت شده بود. بتدریج درگیری و زدوخورد بین مردم و مأموران انتظامی، درحال صورت گرفتن بود که ناگهان تشدید شد و عده‌ای از مردم کشته و زخمی شدند. اعضای جبههٔ ملی به دیدار شاه رفتند و از او خواستند که قوام را زیر فشار بگذارد. شاه که بشدت وحشت زده شده بود، با درخواست نمایندگان جبهه ملی موافقت نمود تا استعفای قوام را اعلام

۱. روزنامهٔ **کیهان**، ۲۶ تیر ۱۳۳۱.

کند؛ اما شرط کرد که وی را مستقیماً درگیر مبارزات سیاسی در روز سی‌تیر نکنند[۱]. با استعفای قوام، اوضاع و احوال آرام شد. بعدازظهر ۳۰ تیر مجلس شورای ملی با اکثریت ۶۱ رأی از مجموع ۶۴ نماینده حاضر در جلسه، مصدق را رسماً برای احراز نخست‌وزیری معرفی کرد[۲]. بعداً شاه اعلام کرد که خطر جنگ داخلی مرا وادار کرد که مصدق را فرا خوانم و شرایط وی را بپذیرم[۳].

همزمان با پیروزی دکتر مصدق در داخل، در خارج هم از دیوان لاهه خبر رسید که آن دادگاه به نفع ایران رأی داده است که این بر وجههٔ مصدق افزود. دکتر مصدق بعد از قیام سی‌تیر، از قدرت فراوانی برخوردار شد. علاوه بر اینکه سمت وزارت جنگ را خود برعهده گرفت، همچنین لایحه اختیارات قانونی را که قبلاً تقاضا کرده بود و مورد تصویب مجلس قرار نگرفته بود، حالا مجلس تصویب کرد. اما نکتهٔ قابل توجه این است که چرا مصدق از قدرت خود استفاده نکرد و به عمر رژیم سلطنتی پایان نداد. در این زمان هنوز هماهنگی کامل بین آیت‌ا... کاشانی و دکتر مصدق بود و ارتش هم در قیام سی تیر نشان داد که پشتیبان دکتر مصدق است. شاید مصدق فکر می‌کرد اگر چنین کاری را بکند، مردم خواهند گفت که مصدق همه کارها را کرد تا خودش به قدرت برسد یا اینکه از این ترس داشت که ارتش از او حمایت نکند. اما چنین به نظر می‌رسد که دکتر مصدق در اینجا قاطعیت لازم را به کار نبرد و اگر شجاعت بخرج می‌داد، احتمال داشت رژیم شاه را ساقط کند.

---

۱. ذبیح، همان کتاب، ص۹۹.
۲. روزنامهٔ **اطلاعات**، ۳۰ تیر ۱۳۳۱.
۳. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۱۲۱.

بازگشت مجدد دکتر مصدق به نخست‌وزیری که در نتیجهٔ قیام سی‌تیر ۳۱ به وجود آمد، باعث وحشت انگلیسی‌ها شد. میدلتون طی گزارشی اعلام کرد که دربار به نحو نگران‌کننده‌ای تضعیف شده است و چه بسا از این پس نتوان روند سیر کمونیسم را متوقف ساخت[1]. دولت بریتانیا امیدوار بود که با ساقط شدن مصدق، بتواند با جانشین او در رابطه با مسأله نفت کنار آید، اما با قیام سی‌تیر این امید به یأس مبدل شد. بعد از این وقایع بود که دولت بریتانیا درصدد برآمد تا از راههای دیگر بتواند، دولت مصدق را سرنگون سازد. جرج میدلتون پس از وقایع سی تیر، طی تلگرافی به وزارت خارجهٔ بریتانیا، چنین اظهار داشت: «خود بزرگ‌بینی مصدق اکنون در شرف تبدیل به عدم تعادل روانی است.... به نظر می‌رسد که تنها راه جلوگیری از سقوط ایران به دامن کمونیست‌ها، کودتاست.»[2]

در اینجا پس از بررسی حوادثی که منجر به قیام سی‌تیر شد، به این نکته می‌پردازیم که چرا دکتر مصدق از مقام خود استعفا داد. آیا واقعاً لازم بود که دکتر مصدق در زمانی که مشغول مبارزه با استعمار است، ناگهان از مقام خود استعفا دهد؟ حال باید دید که مصدق چه انگیزه‌ای از این استعفا داشته است؟ بعضی معتقدند که مصدق قصد نداشت با استعفای خود شاه را زیر فشار بگذارد، بلکه به نظر می‌رسد میل داشت از کار کناره گیری کند و در احمدآباد به کشاورزی بپردازد. همینکه پاره‌ای از همکاران ارشد و مهم او خودشان به فکر نخست‌وزیری بودند، نشان دهنده این امر است[3].

عده‌ای معتقدند که استعفای مصدق بدین منظور صورت گرفت که با

---

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۲۲.

۲. لیینگ، همان کتاب، ص۵۱.

۳. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۱۲۰.

کسب اختیارات فوق‌العاده، به قدرت خود بیفزاید. خبرنگار سیاسی روزنامهٔ تایمز در روز استعفای مصدق نوشت: «جای تردیدی نیست که استعفای مصدق با این هدف صورت گرفت تا به خاطر کسب اختیارات فوق‌العاده خود، مبارزه کند و وی به هیچوجه قصد استعفای جدی ندارد»[۱].

اما چنین بنظر می‌رسد که دکتر مصدق قصد داشت با استعفا از مقام خود، به اختیاراتی که قبلاً تقاضا کرده بود، دست یابد. رکن ارتش که مهم‌ترین رکن نظام بود، زیر نفوذ شاه قرار داشت و به هر امری که از سوی دربار صادر می‌شد، عمل می‌کرد، در صورتی که دولت که وظیفهٔ اصلی‌اش حفظ نظم و آرامش در سراسر کشور بود، از چنین قدرتی برخوردار نبود. از طرف دیگر، از مدتها پیش توطئه علیه مصدق از سوی عوامل انگلیس در داخل شروع شده بود. همان طور که بیان شد، دولت انگلیس زمینه را برای نخست‌وزیری قوام فراهم می‌ساخت. در داخل کشور، از سوی عوامل دولت انگلیس، اقدام‌هایی علیه دکتر مصدق صورت می‌گرفت که از اجرای سیاستهای دولت جلوگیری می‌کرد. مصدق به منظور مقابله با هرگونه توطئه‌ای، لازم می‌دید که بر قوای نظامی و انتظامی نظارت بیشتری داشته باشد. با توجه به اینکه هنوز ارتباط نزدیکی بین دکتر مصدق و آیت‌ا... کاشانی بود، دکتر مصدق از حمایت عمومی هم برخوردار بود. شاید مصدق فکر می‌کرد اگر استعفا دهد، مردم از او حمایت خواهند کرد و نخواهند گذاشت جانشین او بر مسند قدرت باقی بماند. بدین ترتیب، نخست وزیر از مقام خود استعفا کرد، اما نتیجهٔ آن واکنش شدید مردم بود که بالاخره منجر به بازگشت مصدق به مقام خود شد؛ ولی همان‌طور که بیان گردید، مصدق در دورهٔ جدید تمام اختیاراتی را که خواسته بود،

---

۱. ذبیح، همان کتاب، ص۷۳.

به‌دست آورد.

دکتر مصدق در دورهٔ دوم نخست‌وزیری هم به دنبال سیاست سابق خود، تصمیم گرفت تا به منظور شروع مذاکرات، پیشقدم شود. وی هنوز فکر می‌کرد که از پشتیبانی دولت آمریکا برخوردار است و می‌تواند با انجام مذاکرات، خواسته‌های خود را بر دولت انگلیس تحمیل کند. نتیجهٔ مذاکراتی که در این دوره به عمل آمد، پیشنهادهای مشترکی بود که از سوی دولتهای انگلیس و آمریکا به دکتر مصدق تسلیم شد و در این دوره هم مانند سابق، پیشنهادهای مزبور به علت منطبق نبودن با قانون ملی شدن نفت، رد شد.

۳) پیشنهادهای مشترک دولتهای آمریکا و انگلیس به دولت ایران به منظور حل مسألهٔ نفت

بعد از اینکه دکتر مصدق در نتیجهٔ قیام سی تیر بار دیگر به نخست‌وزیری رسید، دولتهای انگلیس و آمریکا، دو پیشنهاد به منظور حل مسألهٔ نفت تسلیم دولت ایران کردند. یکی از پیشنهادها به صورت پیام مشترک ترومن ـ چرچیل، در زمان ریاست جمهوری ترومن، در شهریور ماه ۱۳۳۱ تسلیم دولت ایران شد، اما دولت ایران آن را مغایر با قانون ملی شدن نفت تشخیص داد و رد کرد. در این هنگام، دولت ایران تصمیم گرفت، روابط دیپلماتیک بین ایران و بریتانیا را قطع کند، و علت آن را مداخلات روزافزون دولت بریتانیا در امور داخلی ایران ذکر کرد. با وجود قطع روابط بین ایران و انگلیس، پیشنهاد مشترک دیگری به نام پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا در اسفند ۱۳۳۱ تسلیم دولت ایران شد. پیشنهاد اخیر هم، با وجود اینکه حاوی بعضی نکات مثبت بود و تا حدی منطبق با قانون ملی

شدن نفت بود، از سوی دولت ایران رد شد. در اینجا در دو قسمت، پیشنهادهای مشترک دولتهای آمریکا و انگلیس را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

الف: پیام مشترک ترومن ـ چرچیل (شهریور ۱۳۳۱)

همزمان با پیروزی ملت ایران در سی‌ام تیر ۱۳۳۱ که منجر به بازگشت دکتر مصدق به نخست‌وزیری گردید، پیروزی دیگری هم نصیب دولت ایران شد. دادگاه لاهه در این روز، رأی خود را مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رابطه با اختلافهای دولت ایران و شرکت نفت، اعلام کرد. این پیروزی هم بیش از پیش بر وجههٔ مصدق افزود. بدین ترتیب، اقدامهای دولت انگلیس در مجامع بین‌المللی به منظور محکوم کردن ایران، به نتیجه‌ای نرسید. دولت ایران هم که امیدوار بود از راه گفتگو بتواند دولت انگلیس را وادار به پذیرفتن خواسته‌های خود کند، تصمیم گرفت برای تجدید مذاکره با انگلستان بر سر نفت پیشقدم شود. البته دولت انگلیس هم در این زمان مایل بود گفتگوها بار دیگر از سر گرفته شود. همزمان با رأی دادگاه لاهه به نفع ایران، ایدن، وزیر خارجهٔ انگلیس، پیامی به میدلتون، کاردار سفارت انگلستان در تهران فرستاد؛ در بخشی از پیام ایدن چنین آمده بود:

«ما هر لحظه آماده‌ایم که دربارهٔ حل و فصل اختلافات، مذاکره کنیم، ولی برای آنکه مذاکرات صورت گیرد، لازم است دوطرف که آمادهٔ گفتگو هستند، به مذاکره بپردازند. تاکنون دولت ایران جز ژست گرفتن، کاری نکرده است.... ما همیشه آرزومندیم که دو کشور برای منافع مشترک خود، صمیمانه با یکدیگر کار کنند، این، هنوز هدف و منظور ماست.»[1]

دولت ایران هم تصمیم گرفت که به منظور از سر گرفتن مذاکرات،

---

۱. ایدن، همان کتاب، ص ۲۹۳ـ۲۹۲.

پیشقدم شود، به همین منظور، در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱، وزارت امور خارجه ایران یادداشتی به سفارت انگلستان فرستاد که در بخشی از آن چنین آمده بود:

«به منظور پیدا کردن راه‌حل رسیدگی به مطالبات و دعاوی حقهٔ شرکت در حدود قانون ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و همچنین مطالبات و دعاوی متقابل، دولت ایران حاضر است با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود و در صورتی که از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت ایران توافقی در این باره حاصل نگردد، شرکت می‌تواند دعاوی خود را در محاکم ایران، اقامه نماید.»[۱]

در اینجا، در رابطه با تمایل دو دولت ایران و انگلستان برای از سرگیری مذاکرات، به دو نکته باید توجه کرد: یکی اینکه دولت ایران مانند گذشته امیدوار بود که دولت انگلیس سرانجام بر اثر فشار دولت آمریکا، شرایط ایران را بپذیرد، در نتیجه ایران می‌توانست، نفت خود را در بازارهای بین‌المللی بفروشد و از تنگناهایی که بر اثر تحریم‌های انگلستان به وجود آمده، نجات پیدا کند. دولت ایران فکر می‌کرد که دولت آمریکا پشتیبان اقدام ملی کردن به معنای واقعی آن است. در صورتی که چنین نبود، زیرا دولت آمریکا تا آنجا با اقدام دولت ایران موافق بود که به انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بر صنعت نفت ایران پایان داده شود، اما با قانون ملی شدن صنعت نفت که دولت ایران بر اجرای آن تأکید می‌کرد، موافق نبود، زیرا با عملی شدن چنین اقدامی، منافع دولت آمریکا در خاورمیانه در معرض خطر قرار می‌گرفت. در نتیجه، دولت آمریکا همواره سعی می‌کرد به منظور حل مسألهٔ نفت، دولتهای انگلیس و ایران را تشویق به مذاکره نماید.

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص۲۹۸.

نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه نمود، تمایل دولت انگلیس در رابطه با مذاکرات دولت ایران است. دولت انگلیس بر این مسأله واقف بود که دولت ایران هیچ نوع مذاکره‌ای را که صددرصد با قانون ملی شدن نفت منطبق نباشد، قبول نخواهد کرد، در نتیجه تمایل داشت که نظر دولت آمریکا را در رابطه با شروع مذاکرات بپذیرد. دولت انگلیس که در این زمان بیش از پیش به همکاری دولت آمریکا در رابطه با سیاست جدیدش یعنی سرنگونی مصدق، احتیاج داشت، تمایل داشت تا پیشنهادهای مشترکی را تسلیم دولت ایران کنند. زیرا دولت انگلیس می‌دانست که هرگونه پیشنهادی از سوی دولتهای آمریکا و انگلیس، مورد موافقت دکتر مصدق قرار نخواهد گرفت و همین انعطاف ناپذیری نخست‌وزیر ایران، باعث خواهد شد که دولت ایالات متحده با این نظر دولت انگلیس که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت سرنگونی دولت مصدق است، موافق گردد.

دولت ایالات متحده، هنوز طرفدار مذاکره برای حل مسألهٔ نفت بود، در صورتی که مقامهای سیاسی انگلیس طرحهایی را به منظور سرنگونی حکومت مصدق در دست تهیه داشتند. دولت آمریکا در این میان نقش وساطت را تعقیب نمود تا اینکه در نتیجهٔ مشورتهایی که بین مقامهای سیاسی این دو دولت به عمل آمد، پیشنهاد مشترکی تنظیم شد و در تاریخ پنجم شهریور ۱۳۳۱ توسط سفیران دولتهای انگلیس و آمریکا در تهران، تسلیم نخست‌وزیر شد. به منظور اطلاع از مفاد پیام مزبور، متن آن را در اینجا نقل می‌کنیم. متن پیام مشترک آمریکا و انگلیس بدین شرح بود:

۱ـ موضوع غرامت که می‌بایستی به مناسبت ملی کردن تأسیسات کمپانی نفت انگلیس و ایران پرداخته شود، به دادگاه بین‌المللی تفویض گردد، و در این مورد وضع قانونی طرفین که بلافاصله پیش از ملی شدن نفت ایران

وجود داشت و تمامی دعاوی و دعاوی متقابل دو طرف مدنظر گرفته شود.
۲ـ از طرف دولت ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران، نمایندگان شایسته‌ای تعیین شوند تا به مذاکره بپردازند و برای ارسال نفت از ایران به بازارهای جهان قرارهایی بگذارند.
۳ـ اگر دولت ایران با پیشنهادهایی که در دو ماده قبل بیان شد موافقت کند، این تفاهم به وجود می‌آید که:
الف: نمایندگان کمپانی نفت انگلیس و ایران، برای صدور نفتی که هم اکنون در ایران ذخیره شده است، ترتیباتی خواهند داد و همینکه دربارهٔ قیمت توافق شد و شرایط مادی و عملی بارگیری اجازه داد برای این مقدار نفت که بتوان ارسال داشت، بهای مناسب پرداخت خواهد شد.
ب: دولت انگلستان، محدودیتهایی راکه دربارهٔ صدور اجناس به ایران و در مورد استفادهٔ ایران از لیره انگلیسی به وجود آمده است، تخفیف و تقلیل خواهد داد.
ج: دولت ایالات متحده برای کمک به رفع مشکلات بودجه ایران بلافاصله ۱۰۰ میلیون دلار به دولت ایران خواهد داد[۱].

چنانکه از مفاد پیام مشترک ترومن ـ چرچیل برمی‌آید، اصل ملی شدن صنعت نفت به رسمیت شناخته شده است. در رابطه با نحوه ادارهٔ تأسیسات صنعت نفت هیچگونه سخنی به میان نیامده است. همچنین در رابطه با استخدام کارشناسان خارجی و جایگزین کردن کارشناسان ایرانی به جای آنها هیچگونه پیشنهادی نشده است. مسألهٔ دیگری که دولت ایران به شدت به آن نیاز داشت، ترتیب فروش نفت ایران در بازارهای بین‌المللی بود، دولت ایران به منظور رفع مضیقه‌های مالی و رفع تنگناهای اقتصادی، نیاز شدید به خریدار نفت در دنیا داشت. در این رابطه ماده ۲ پیشنهاد پیش‌بینی‌هایی کرده بود تا نفت ایران به بازارهای جهان ارسال شود.

۱. ایدن، همان کتاب، ص ۲۹۵ـ۲۹۴.

بعضی از مفاد پیشنهاد مزبور، با منافع ملت ایران انطباق داشت، اما دلایلی وجود داشت که دولت ایران مدعی بود که پذیرفتن آن پیشنهاد، مغایر با منافع ایران است. دولت ایران معتقد بود که با قبول مضمون پیام، دولت ایران به طور رسمی با دولت انگلستان طرف شده است و این موجب خواهد شد که دعوی بین یک دولت و یک شرکت خصوصی به دعوای بین دو دولت مبدل شود. همچنین دولت ایران، داخل کردن دولت آمریکا در این دعوی را موجب بین‌المللی شدن قضیه می‌دانست. این مسأله، موافق با نظر دولت ایران نبود، زیرا دولت ایران همواره جنبه بین‌المللی قضیه را انکار می‌کرد و معتقد بود که این دعوایی کوچک است که بین یک دولت و یک شرکت خصوصی واقع شده است.

یکی از مسائل مهم بین دولت ایران و شرکت سابق، تعیین میزان غرامتی بود که دولت ایران باید به شرکت سابق بابت ملی شدن تأسیسات صنعت نفت می‌پرداخت. براساس پیشنهاد مزبور، موضوع غرامت باید به دادگاه بین‌المللی ارجاع می‌شد تا آن دادگاه در رابطه با میزان غرامت تصمیم‌گیری کند، اما دولت ایران معتقد بود که پس از رأی دیوان لاهه، مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به دعوی دولت ایران و شرکت سابق، هیچ مرجعی جز محاکم قضایی ایران برای رسیدگی به اختلافات بین دولت ایران و شرکت سابق نفت وجود ندارد[1]. دولت ایران فکر می‌کرد اگر میزان غرامت از سوی یک دادگاه بین‌المللی تعیین شود، ممکن است بسیار زیاد باشد. در نتیجه اصرار داشت که اول میزان غرامت تعیین گردد، بعد به دیوان بین‌المللی مراجعه شود.

نکته بسیار مهم دیگری که در متن پیشنهاد مشترک وجود داشت،

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص۳۰۴.

وجود عبارت «وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است» بود که این پیشنهاد، مورد قبول دولت ایران نبود. به نظر دولت ایران ذکر چنین عبارتی در این پیشنهاد به منزلهٔ احیای قرارداد ۱۹۳۳ بود، یعنی قراردادی که دولت ایران آن را باطل اعلام کرده بود. دولت ایران به هیچوجه اجازه نمی‌داد که مجدداً قراردادی که با منافع ملت ایران در تضاد است، احیاء شود. دکتر مصدق طی پیامی که به ملت ایران در شهریور ۱۳۳۱ منتشر کرد به این نکته اشاره کرد، وی در بخشی از پیام چنین گفت:

«مفهوم عبارات «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت» این است که قرارداد باطل ۱۹۳۳ را که هیچگاه مورد قبول ملت ایران نبوده و نیست قانونی کنند و این امر برای دولت ایران به هیچوجه قابل قبول نیست.»[۱]

بدین ترتیب، دولت ایران، پیشنهاد مشترک ترومن ـ چرچیل را منطبق با منافع ملت ایران ندانست و در نتیجه مخالفت خود را با این پیشنهاد اعلام کرد. پس از رد پیشنهاد مزبور، دولتهای آمریکا و انگلیس از این اقدام دکتر مصدق ابراز تأسف کردند. دولت بریتانیا می‌کوشید تا نظر دولت آمریکا را به این نکته جلب کند که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت، سرنگونی دولت مصدق است. ایدن وزیر امور خارجه دولت انگلستان، پس از رد پیام مشترک ترومن و چرچیل از سوی دولت ایران، بر مطلب بالا تأکید نمود و اظهار داشت:

«فکر دیگری نیز سخت در من تأثیر داشت. فکری که دولت آمریکا در آن با من شریک نبود. در این وقت، بر من مسلم شده بود که مصدق هر قدر بیشتر بر اریکه قدرت باقی بماند، حزب کمونیست در ایران قوی‌تر و نیرومندتر خواهد شد. منافع بین‌المللی ما ایجاب می‌کرد که به مصدق امان ندهیم و

---

۱. مهدوی، ج دوم، ص۷۹.

آسوده‌اش نگذاریم.»[۱]

به منظور اجرای سیاست مزبور، انگلیسی‌ها در دو جبهه، داخلی و خارجی زمینه را برای سقوط مصدق، فراهم ساختند. در داخل ایران، ایادی کارکشته و سرسپردهٔ آنها در دربار، مجلس و ارتش که در انتظار فرمان بودند، دست به کار شدند تا وضعیت موجود را به منظور تضعیف دولت مصدق، متشنج سازند. در خارج از ایران هم، دولت انگلیس در انتظار نتیجهٔ انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی جمهوریخواهان بود تا ژنرال آیزنهاور را متقاعد سازد که ادامه زمامداری مصدق به صلاح جهان غرب نیست.

دولت ایران به منظور جلوگیری از توطئه‌های عوامل انگلیس در داخل که از طریق سفارت بریتانیا در تهران و نقاط دیگر کشور صورت می‌گرفت، تصمیم گرفت تا روابط سیاسی بین دولت ایران و بریتانیا را قطع کند.

در تاریخ ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱، دکتر فاطمی وزیر خارجه ایران، ضمن یادداشتی خطاب به سفارت انگلیس در تهران، تصمیم دولت ایران را مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت بریتانیا، اعلام کرد و موجبات اخذ این تصمیم را خودداری انگلستان از کمک به حل اختلاف موجود بین دو طرف، حمایت غیرقانونی از شرکت سابق و همچنین مداخلات مأمورین رسمی آن دولت در ایجاد تحریکات و اخلال در نظم و آرامش کشور بیان نمود[۲].

پیام مشترک ترومن ـ چرچیل نه تنها منجر به حل مسأله نفت نشد، بلکه موجب قطع روابط دیپلماتیک بین دو دولت ایران و انگلیس شد.

---

۱. ایدن، همان کتاب، ص ۲۹۶ـ۲۹۵.
۲. مصدق، **ده گزارش از دکتر محمد مصدق به دولت و مجلس**، ص ۱۸۴.

دولت آمریکا، هنوز علاقمند به حل مسألهٔ نفت از طریق گفتگو و مذاکره بود. دولت مزبور در تعقیب اقدامات گذشته کوشید تا با انجام مذاکرات در لندن و واشینگتن با مقامات دولت انگلیس درباره اصول دومین طرح مشترک و ارسال آن به عنوان پیشنهاد جدید به توافق برسد.

ب: پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا (اسفند ۱۳۳۱)

با وجود رد پیشنهاد مشترک ترومن ـ چرچیل از طرف دولت ایران، دولت آمریکا از کوشش در رفع بحران نفت ایران منصرف نشد و همچنان درپی پیدا کردن راه‌حل اختلاف بود ـ آمریکا این سیاست را همیشه از دو نظر تعقیب می‌کرد: یکی از لحاظ همفکری با دولت انگلستان و همدردی شرکتهای بزرگ نفت آمریکا با شرکت سابق و دیگر از بیم گسترش نفوذ کمونیسم در ایران. ضمناً عامل دیگری هم که در سیاست خارجی آمریکا بی‌تأثیر نبود، علاقه‌ای بود که بعضی اشخاص و مؤسسات آمریکایی به ورود در کار بهره‌برداری از نفت ایران نشان می‌دادند.

در این هنگام اخباری منتشر می‌شد مبنی بر اینکه آمریکایی‌ها قصد دارند به طور مستقیم در کار بهره‌برداری از نفت ایران، وارد شوند. در اواخر سال ۱۳۳۱ وزیر خارجه آمریکا، «آچسون» در پاریس با وزیر خارجه انگلستان، ایدن، در خصوص امکانات جدیدی که برای حل اختلاف نفت درنظر گرفته شده بود، مذاکره کرد. مطلب عمدهٔ این مذاکرات، سهیم شدن شرکتهای آمریکایی در کار بهره‌برداری از نفت ایران بود، همان ترتیبی که در سال بعد با قرارداد کنسرسیوم عملی شد.

در اینجا نکته قابل توجه این است که دولت انگلیس با تغییر سیاست خود، به شرکتهای آمریکایی اجازه داد تا در امر صنعت نفت ایران وارد شوند. ایدن در گذشته با ورود شرکتهای آمریکایی در امر بهره‌برداری از

فت ایران مخالف بود، اما اکنون به مشارکت کمپانیهای نفت آمریکا ابراز لاقه می‌کرد. ایدن طی تلگرافی به سفیر انگلستان در آمریکا اعلام کرد که هیچ موجبی وجود ندارد که کمپانیهای آمریکایی نیز مورد مشورت قرار گیرند.»[1] شاید این تغییر در سیاست دولت انگلیس به منظور کشاندن مریکا به طرف سیاست دولت انگلیس مبنی بر براندازی مصدق بود.

پس از رد پیشنهاد مشترک ترومن ـ چرچیل، دولت ایران با ارائهٔ یک یشنهاد متقابل به این پیشنهاد مشترک پاسخ داد و نکتهٔ اصلی آن این بود که یران به شرطی با داوری دیوان لاهه موافقت می‌کند که غرامت شرکت نفت نگلیس و ایران براساس ارزش اموال شرکت به هنگام ملی شدن در بازار عیین شود. انگلستان این پیشنهاد را با این استدلال رد کرد که غرامت باید ـامل از دست دادن کسب و کار شرکت (عدم‌النفع) تا سال ۱۹۹۰ شود[2].

با تغییر حکومت در آمریکا و احراز ریاست جمهوری توسط یزنهاور، وزیر خارجه جدید دولت آمریکا، «جان فاستردالس» به لندن فت و با چرچیل و ایدن درباره نفت ایران مذاکراتی انجام داد. پس از انجام ذاکرات و گفتگو بین مقامات آمریکا و انگلیس، پیشنهاد تازه‌ای تنظیم شد ا به نخست‌وزیر ایران تسلیم نمایند. البته موافقت دولت انگلستان با طرح یشنهاد مشترک بآسانی صورت نگرفت. دولت محافظه‌کار انگلیس به یاست چرچیل، اصولاً به از سرگرفتن مذاکرات با دولت ایران تمایل داشت و سقوط مصدق را تنها راه‌حل بحران نفت و به سود منافع کمپانیهای بزرگ نفت آمریکا و انگلیس می‌دانست. در اجرای همین سیاست، انگلستان حتی در جریان مذاکرات مربوط به پیشنهاد مشترک

. ایدن، همان کتاب، ص۲۹۹.

. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۳۲۹.

ترومن ـ چرچیل، سرگرم تهیه و اجرای طرح سقوط دولت مصدق بود ـ با گفته کرمیت روزولت در دیدار با مقامات لندن، انگلیس‌ها اجرای برنامه‌ای علیه مصدق را به او پیشنهاد کردند[1].

پس از اینکه پیشنهاد مشترک دولتهای آمریکا و انگلیس تنظیم شد قرار شد سفیر آمریکا در تهران، «هندرسون» آن را به دکتر مصدق تسلیم کند. هندرسون پس از چند بار ملاقات و گفتگو با نخست‌وزیر ایران، روز اول اسفند ۱۳۳۱، پیشنهاد جدید را به نام طرح مشترک دولت انگلیس و آمریکا به نخست‌وزیر تسلیم کرد. در این ملاقات، علاوه بر تسلیم پیشنهاد مشترک به مصدق، هندرسون پیشنهاد جدید دولت انگلیس را به اطلاع نخست‌وزیر ایران رساند. دولت انگلستان در پیشنهاد جدید خود، توصیه کرده بود که به جای جملهٔ «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن» عبارت «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» گذاشته شود. دولت ایران ضمن مخالفت با پیشنهاد جدید، اعلام کرد که این پیشنهاد مغایر با قانون ملی شدن و منافع ملت ایران است، در نتیجه پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا مورد موافقت دولت ایران واقع نشد و در اواخر اسفند ۱۳۳۱ (۲۰ مارس ۱۹۵۳) از طرف دولت ایران رد شد. قبل از تجزیه و تحلیل مفاد پیشنهاد مزبور، متن آن را به طور کامل نقل می‌کنیم. مفاد پیشنهاد مزبور بدین شرح بود:

۱ـ موضوع غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی رجوع شود که بر طبق اصول یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان به انتخاب شرکت مزبور، میزان آن را تعیین کند.
۲ـ به مجرد حصول توافق دربارهٔ تصفیهٔ غرامات به شرح بالا، دولت آمریکا

---

۱. کرمیت روزولت، **کودتا در کودتا**، ترجمهٔ علی اسلامی، (بی‌جا، شرکت سهامی خاص بی‌تا)، ص۱۲۷.

مبلغی به عنوان مساعده به دولت ایران بپردازد که در آینده معادل آن به نفت از طرف دولت ایران، مسترد شود.

۳ـ دولت ایران موافقت کند که با یک سازمان بین‌المللی که شرکت سابق نیز در آن دخیل باشد، وارد مذاکره شده و ترتیبی قائل شود که شرکت مزبور مقادیر عمده‌ای نفت برای مدت طولانی خریداری کند.

۴ـ دولت ایران حق کامل ادارهٔ صنعت نفت خود را داشته باشد و فقط قبلاً متعهد شود که غرامت شرکت را به هر میزانی که دیوان دادگستری بین‌المللی تعیین کند، بپردازد.

۵ـ پرداخت غرامت، ممکن است به یکی از این دو صورت انجام گیرد: یا با پرداخت صدی بیست و پنج از عایدات ناویژهٔ فروش نفت در آینده، یا به وسیله تحویل نفت خام و تصفیه شده بر طبق تراضی طرفین.

۶ـ علاوه بر مقادیری که به شرکت تحویل داده خواهد شد، دولت ایران در فروش نفت خود در بازارهای جهان آزاد باشد[۱].

اگر پیشنهاد فوق را با پیشنهاد مشترک قبلی مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه خواهیم کرد که تفاوت چندانی بین آن دو نمی‌توان یافت. در پیشنهاد جدید به طور ضمنی با اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران موافقت شده بود و ادارهٔ صنعت نفت را در اختیار دولت ایران قرار می‌داد، اما در رابطه با یکی از مسائل مورد بحث، یعنی استخدام کارشناسان خارجی، هیچ شرطی به میان نیامده بود. در رابطه با تعیین میزان غرامت و پرداخت آن به شرکت سابق، پیشنهاد مزبور مقرر می‌داشت که موضوع غرامت باید به دیوان دادگستری بین‌المللی ارجاع شود و بر طبق یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان به انتخاب شرکت سابق، میزان غرامت تعیین شود. دولت ایران با ارجاع موضوع غرامت به یک مرجع بین‌المللی موافقت داشت، ولی پیش از طرح موضوع در دادگاه خواهان

۱. روحانی، همان کتاب، ص ۳۳۴ـ۳۳۳.

تعیین حدود و میزان غرامت بود؛ زیرا دولت ایران تصور می‌کرد با تعیین میزان غرامت براساس یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان، آن هم به انتخاب شرکت سابق، این امکان وجود دارد که میزان غرامتی که از سوی دیوان دادگستری بین‌المللی تعیین می‌شود، بسیار زیاد باشد.

در رابطه با فروش نفت ایران در بازارهای جهان، پیش بینی شده بود که یک سازمان بین‌المللی تشکیل شود و شرکت سابق نیز در آن سهیم باشد. بعد یک قرارداد بلندمدت بین سازمان مزبور و دولت ایران بسته شود تا مقادیر زیادی نفت ایران خریداری شود. همچنین در این پیشنهاد آمده بود که دولت ایران، علاوه بر مقادیری که به سازمان بین‌المللی نفت می‌فروشد، در فروش نفت خود در بازارهای جهان آزاد خواهد بود. این قسمت از پیشنهاد ظاهراً منافع ملت ایران را تأمین می‌کرد، زیرا دولت ایران را آزاد می‌گذاشت تا بتواند نفت خود را در بازارهای دنیا به فروش برساند، این مسأله برای بهبود اوضاع اقتصادی ایران بسیار مؤثر بود. اما در این قسمت از پیشنهاد به نحوی منافع شرکت سابق هم درنظر گرفته شده بود که دولت ایران با بازگشت شرکت سابق در امور نفت ایران مخالف بود.

نکتهٔ دیگری که در پیشنهاد اخیر از سوی دولت انگلستان عنوان شده بود، تعیین میزان غرامت در ازای از دست دادن کسب و کار شرکت بود. این پیشنهاد توسط هندرسون به اطلاع دکتر مصدق رسید. دولت انگلستان پیشنهاد کرده بود، به جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن» عبارت «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» گذاشته شود. دولت ایران نمی‌توانست با چنین پیشنهادی موافقت کند. زیرا اگر قرار بود چنین غرامتی به شرکت سابق پرداخت شود، باید تمام عواید نفت را نه تنها بابت سرمایه گذاریهایش، بلکه برای مجموع نفتی که در طول

چهل سال آینده می‌توانسته تولید کند، غرامت بپردازد. دکتر مصدق در طی پیامی به ملت ایران در این رابطه چنین اظهار داشت:

«در مذاکرات اخیری که جناب هندرسون سفیرکبیر آمریکا با اینجانب به عمل آورد، دولت انگلستان پیشنهاد نموده بود که به جای جملهٔ «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن» عبارت «غرامت منصفانه برای از دست دادن کسب و کار شرکت» گذاشته شود... هموطنان عزیز تصدیق می‌فرمایید که اگر اساس غرامت را از دست رفتن چنین کسب و کاری قبول کنیم، باید تمام عواید نفت خود را یکسره به عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نماییم... دولت ایران در مقابل پیشنهاد کرد که اساس غرامت را ارزش اموال و تأسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند، زیر این تنها غرامتی بود که طبق اصول مقرره جهانی، دولت ایران می‌توانست قبول کند.»[1]

دولت ایران ملی کردن صنعت نفت در کشور را از حقوق قانونی خود می‌دانست، زیرا هر دولت مستقلی قانوناً حق دارد یکی از صنایعی را که در خاکش فعالیت دارد، ملی کند و به صاحبان آن غرامت بپردازد (مثل انگلستان که صنایع ذغال و فولاد خود را پس از جنگ ملی کرده بود) حتی اگر فعالیت‌های آن از لحاظ قانونی بی‌عیب و نقص باشد. دولت انگلیس معتقد بود که قرارداد ۱۹۳۳ یک قرارداد قانونی است و دولت ایران باید به‌خاطر لغو یکجانبهٔ آن به شرکت نفت غرامت بپردازد و این بدان معنی بود که شرکت نفت انگلیس بابت تمام نفتی که در زیرزمین وجود داشت و شرکت می‌توانست در طول ۴۰ سال آینده تولید کند، غرامت بگیرد. دولت ایران با پرداخت غرامت به شرکت سابق موافق بود، اما می‌گفت که غرامت شرکت سابق باید براساس ارزش اموال شرکت به هنگام ملی شدن در بازار تعیین شود، اما انگلستان این پیشنهاد را با این استدلال رد می‌کرد که غرامت

۱. مهدوی، ج دوم، ص ۸۱ـ۸۰.

باید شامل از دست دادن کسب و کار شرکت تا سال ۱۹۹۰ گردد[۱].

در اینجا لازم است که به ارزیابی عملکرد دولت مصدق در قبال پیشنهاد اخیر انگلیس و آمریکا بپردازیم. نکتهٔ مورد توجه این است که آیا اقدام دولت ایران مبنی بر رد پیشنهاد اخیر در آن زمان، منطبق با منافع ایران بود؟ یا اینکه این یک اشتباه بود که دولت ایران آن را مرتکب شد؟ در این رابطه هم نظرهای مختلفی ارائه شده است.

بعضی معتقدند که دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا با مقررات قوانین ملی شدن صنعت نفت منطبق بود و بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید. این عده می‌گویند که ترتیب فروش نفت ایران با همکاری عده‌ای از شرکتهای خارجی با ایران و همچنین آزادی عمل ایران در فروش نفت در بازارهای جهان، هیچ منافاتی با قانون ملی شدن نداشت[۲].

چنین به نظر می‌رسد که اگر دولت ایران با این پیشنهاد موافقت می‌کرد، شاید بهتر می‌توانست از منافع ملت ایران دفاع کند. در این زمان، اوضاع اقتصادی ایران بیش از پیش بحرانی شده بود و بر اثر تحریمهای بین‌المللی، نفت ایران به فروش نمی‌رسید. در این پیشنهاد با وجود اینکه بعضی از مفاد آن منطبق با قانون ملی شدن نبود، اما بعضی دیگر از مفاد آن به نفع ایران بود. البته دولت مصدق هم در رابطه با پیشنهاد اخیر تصمیم گرفت که مطالعهٔ بیشتری بکند، اما هنگامی که دادگاه ونیز شکایت شرکت سابق را رد کرد و به نفع دولت ایران رأی داد، این امیدواری در مصدق و مشاورینش به وجود آمد که دولت ایران خواهد توانست، که با وجود مخالفت شرکت سابق، نفت خود را در بازارهای جهان بفروشد و از طریق

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۳۲۹.
۲. روحانی، همان کتاب، ص ۳۴۰.

معاملات مستقل ولو به مقادیر کم، درآمد کافی برای اداره صنعت نفت و بهبود اقتصاد کشور به دست آورد. دولت ایران فکر می‌کرد که اگر بر سر اصول خود پافشاری کند، می‌تواند خواسته‌های خود را به دولت بریتانیا بقبولاند، زیرا آن دولت نیاز شدید به نفت ایران دارد. اما این تصور دولت اشتباه بود، زیرا دولت بریتانیا با کمک متحدین اروپایی خود توانست کمبود نفت خود را از طریق کشورهای نفت‌خیز دیگر، جبران کند. از طرف دیگر دولت بریتانیا کوشید تا برنامه‌های اقتصادی دولت در داخل را، از طریق عوامل خود، با شکست مواجه سازد.

دولت بریتانیا، هم در داخل ایران و هم در خارج، زمینه را برای اجرای سیاستهای خود مبنی بر سرنگونی دولت مصدق فراهم کرد. در خارج از ایران، بریتانیا توانست، سیاست دولت آمریکا که تاکنون نقش میانجی در حل اختلاف دولت ایران و شرکت سابق را به عهده داشت در این جهت که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت، ساقط کردن دولت مصدق است، تغییر دهد. در داخل کشور هم از راه عوامل خود، توانست بین هواداران دولت جدایی و اختلاف بیندازد. وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ که منجر به جدایی و شکاف شدید بین اعضای جبهه ملی شد، زمینه را بیش از پیش برای اجرای سیاست دولت بریتانیا فرهم کرد.

۴) حادثهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱

یکی دیگر از حوادثی که تقریباً چند ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق افتاد و زمینه را برای اجرای کودتای ۲۸ مرداد فراهم کرد، حادثهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱ بود. در این زمان بود که توطئه‌ای علیه دکتر مصدق به منظور قتل وی صورت گرفت، اما این توطئه خنثی شد. آیت‌ا... کاشانی و دکتر

مصدق تا این زمان با هم همکاری و توافق داشتند، همان طور که قبلا دیدیم، آیت‌ا... کاشانی از دولت مصدق در اجرای سیاستهایش مبنی بر اجرای قانون ملی شدن نفت حمایت می‌کرد. برای مثال در تیر ماه ۱۳۳۱ این حمایت و پشتیبانی آیت‌ا... کاشانی بود که دکتر مصدق را مجدداً به مسند نخست‌وزیری با اختیارات فوق‌العاده بازگرداند. با وجود توافق و همکاری بین آن دو، هر یک از آنها انتقاداتی به روش یکدیگر داشتند که با حادثهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱، این اختلافات به طور جدی آشکار شد.

خلاصهٔ حادثه به قرار زیر بود: از اواخر بهمن ماه، یک سری تحریکات به وسیله بختیاری‌ها و عده‌ای از افسران بازنشسته و عوامل دربار شروع شد، همزمان با این حوادث، عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی در رابطه با سیاست دولت شروع به کارشکنی کردند و با تحریک دیگران به مخالفت علیه مصدق پرداختند. دکتر مصدق در این هنگام، در پیامی اعلام کرد:

«قصد دارم رفراندومی بکنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم و به مردم بگویم که اشرف پهلوی، چه موانعی بر سر کارهای من تراشید.»[1]

در ششم اسفند ماه طی ملاقاتی که بین شاه و مصدق به عمل آمد شاه به دکتر مصدق گفت: «چون وجود من در ایران باعث می‌شود عده‌ای به دربار مسافرت کنند و این خود باعث می‌شود سوءتفاهماتی در جامعه به وجود آید بنابراین، صلاح من و مملکت در این است که سفری به خارج داشته باشم.»[2] تمام مقدمات سفر آماده شده بود، با توجه به مضیقه شدید ارزی، دکتر مصدق حاضر شد ارز مورد نیاز شاه را تأمین کند تا وی مدتی از

۱. روزنامهٔ **کیهان**، اول اسفند ۱۳۳۱.
۲. روزنامهٔ **کیهان**، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.

ایران برود. شاه قرار بود ابتدا به وسیلهٔ اتومبیل به رشت سفر کند، بعد به‌وسیلهٔ هواپیما عازم خارج شود، حتی پیام شاه را به وسیلهٔ یک دستگاه ضبط‌صوت روی نوار ضبط کردند تا هنگام حرکت، برای مردم پخش شود.

دولت برنامه این سفر را طوری تنظیم کرده بود که سیاستمداران مخالف دولت نتوانند فرصت بهره‌برداری از آن را پیدا کنند. با وجود این، چند ساعت پیش از عزیمت شاه از ایران، خبر این سفر، فاش شد و بعضی از مخالفان دولت خواستار انصراف شاه از سفر شدند. آیت‌ا... کاشانی نیز با سفر شاه به خارج مخالف بود، اما مخالفت مزبور در جهت حمایت و پشتیبانی از شاه در مقابل دولت نبود. زیرا در مقطع مورد بحث، چنانکه به آن اشاره خواهد شد، مصدق قصد داشت با فرستادن شاه به خارج، زمینه را برای بدست آوردن اختیارات فوق‌العاده فراهم سازد؛ اما آیت‌ا... کاشانی از یکطرف خروج‌شاه ازکشور راموجب‌آشفته‌شدن اوضاع‌کشور می‌دانست[1]؛ از سوی دیگر با اختیارات فوق‌العاده‌ای که مصدق قصد داشت آن را در غیاب شاه به دست آورد، مخالف بود. در نتیجه مانع مسافرت شاه به خارج از کشور شد.

دولت تمام مقدمات سفر را به اضافه ده هزار دلار بعنوان مخارج اولیه فراهم نمود و طبق قرار دکتر مصدق ظهر روز نهم اسفند جهت خداحافظی به حضور شاه رسید. اما در لحظه‌ای که شاه قصد داشت ایران را ترک کند، حوادثی اتفاق افتاد که مانع از مسافرت شاه به خارج شد. مطبوعات آن روز خبر حوادث نهم اسفند را چنین منتشر ساختند:

«در این فاصله طبق نقشهٔ قبلی، عده‌ای از اراذل و اوباش از میدان بارفروشان، سیدبزاز و شوش به راه افتادند. ابتدا با همکاری قسمتی از

---

۱. روزنامهٔ کیهان، ۹ اسفند ۱۳۳۱.

نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه کنند و سپس به طرف کاخ سلطنتی سرازیر شدند.»[۱]

اشخاصی که از قبل آماده شده بودند، با تجمع در اطراف کاخ شاه، خواستار انصراف وی از مسافرت شدند و در ضمن، شعارهایی به طرفداری از شاه می‌دادند. در این هنگام که مصدق مشغول گفتگو با شاه بود با مشاهده اوضاع، به شاه گفت هر چه زودتر تا مردم نرسیده‌اند کاخ را ترک کنید. اما با بلندتر شدن سروصداها دیدند که مردم به حمایت از شاه و علیه مصدق شعار می‌دهند. در این هنگام مصدق تصمیم گرفت از کاخ شاه خارج شود. عده‌ای در بیرون کاخ قصد داشتند مصدق را به قتل برسانند، به گفته خود مصدق اگر آن روز مسیر خود را منحرف نکرده بود، جلوی کاخ او را می‌کشتند. بعد ادامه می‌دهد: «بعداً شنیدم که پس از بیرون آمدن من از کاخ به خارج تلفن شده بود که مرغ از قفس پرید.»[۲]

جمعیت تظاهرکننده پس از اینکه مشاهده کردند که مصدق از راه دیگری به منزلش مراجعت کرده است، به اتفاق گروهی از افسران بازنشسته به طرف خانهٔ نخست‌وزیر حرکت کردند، در این میان عده‌ای از مأموران انتظامی مانع حرکت جمعیت به سوی خانهٔ نخست‌وزیر شدند؛ اما حمیدرضا برادر شاه به مأمورین انتظامی که مراقب خانهٔ نخست‌وزیر بودند، دستور داد که مزاحم مردم نشوند و مردم آزادند به هر کجا که می‌خواهند بروند[۳]. بدین ترتیب تظاهرکنندگان توانستند آزادانه به منزل مصدق حمله‌ور شوند. زدوخورد بین جمعیت و محافظین خانهٔ نخست‌وزیر شروع شد، اما با

---

۱. جامی، همان کتاب، ص ۶۶۰.

۲. ایرج افشار، **تقریرات مصدق در زندان**، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، (تهران: سازمان کتاب، ۱۳۵۹)، ص ۱۳۰.

۳. روزنامهٔ **کیهان**، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.

مقاومت محافظین خانهٔ مصدق، توطئهٔ آنها با شکست روبرو گردید.

پس از این حوادث بود که دربار شاه اعلام کرد: که به خاطر نگرانی و بروز احساسات از سوی قاطبهٔ مردم، شاه انصراف خود را از مسافرت اعلام کردند[۱].

پس از بررسی جریان حادثهٔ نهم اسفند، لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا شاه در اثر فشار دکتر مصدق تصمیم گرفت به خارج مسافرت کند یا اینکه خود وی از قبل تصمیم گرفته بود، مسافرتی به منظور معالجه به خارج بکند.

بعضی معتقدند که دکتر مصدق شاه را تحت فشار قرار داد تا از ایران خارج شود و بعد با کناره‌گیری از مقام خود، زمینه را برای نخست‌وزیری زاهدی فراهم کند، یعنی این تغییر و تبدیل در غیاب شاه صورت گیرد[۲].

عدهٔ دیگری معتقدند که شاه خودش شخصاً تصمیم گرفته بود مسافرتی به خارج بکند و نخست‌وزیر دخالتی در این سفر نداشته است[۳].

دکتر مصدق هم بر این عقیده است که با این مسافرت مخالف بوده است. دکتر مصدق می‌گوید: هنگام عزیمت شاه به خارج به او گفتم که این مسافرت صلاح نیست، اما گفتند که اصرار دارند که بروند و می‌خواهند خیلی محرمانه بماند[۴].

در جای دیگر دکتر مصدق در پیامی به ملت ایران گفته است: «عده‌ای وانمود می‌کنند که این سفر به خاطر اختلاف شخصی بین شاه و اینجانب بوده، اما همان طور که به شاه عرض کرده‌ام به مقام سلطنت

۱. روزنامهٔ **کیهان**، ۹ اسفند ۱۳۳۱.
۲. مدنی، ج اول، ص۷۶.
۳. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۱۷۸.
۴. افشار، همان کتاب، ص۱۲۶.

وفادارم».[1]

دکتر مصدق مدعی است که این برنامه را انگلیسی‌ها به قصد برانگیختن عوام به حمایت از شاه و تضعیف دولت ترتیب داده‌اند[2].

اما بسیاری از صاحب‌نظران در این زمینه معتقد بودند که این سفر در اثر فشار دکتر مصدق صورت گرفته است تا بتواند در غیاب شاه اختیارات فوق‌العاده را به دست آورد.

وودهاوس در این رابطه می‌گوید: «در اواخر فوریه مصدق عملاً شاه را به منظور اتخاذ تصمیم برای خروج از کشور تحت فشار قرار داد گواینکه خروج شاه از کشور ظاهراً جنبهٔ موقت داشت، در عمل به مثابهٔ یک استعفا به حساب می‌آمد.»[3]

«ایدن» وزیر خارجهٔ انگلستان در این رابطه چنین می‌گوید: «در اواسط ماه فوریه (اوایل اسفند) مصدق با تمام دستگاههای تبلیغاتی خود، حملهٔ شدیدی را علیه دربار آغاز کرد. پس از یک مصاحبهٔ توفانی که در ۲۴فوریه صورت گرفت، شاه در مقابل تهدید استعفای مصدق ظاهراً تسلیم شد و پذیرفت که موقتاً ایران را ترک کند.»[4]

چنین به نظر می‌رسد که حادثهٔ مزبور توطئه‌ای بود علیه مصدق، که به‌وسیلهٔ شاه و گروهی دیگر از سیاستمداران ترتیب داده شد.

چند روز پیش از این، شاه به مصدق اطلاع داده بود که می‌خواهد برای دو ماه به خارج سفر کند و مصدق با اکراه موافقت کرده بود. مصدق

---

۱. فاتح، همان کتاب، ص ۶۵۳.
۲. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۱۷۶.
۳. سی.ام.وودهاوس، **عملیات چکمه**، ترجمهٔ فرحناز شکوری، (بی‌جا: نشر نور، ۱۳۶۷)، ص ۵۶.
۴. ایدن، همان کتاب، ص ۲۹۶.

ماه را مجبور به سفر نکرده بود، زیرا این سفر به منظور اجرای توطئه‌ای بود که علیه مصدق از قبل تدارک دیده شده بود.

همزمان با سفر شاه، عده‌ای از اراذل و اوباش که از قبل آماده شده بودند قصد داشتند مصدق را به قتل برسانند، اما توطئه با شکست روبرو شدند و بنا به گفتهٔ خود مصدق، اعضای نیروی سوم به رهبری جلال آل‌احمد نقش مهمی در شکست توطئه داشتند[1].

بسیاری از محققین معتقدند که تحریکاتی که از سوی برخی، از جمله عده‌ای از افسران بازنشسته در کشور از اواخر بهمن ماه ۱۳۳۱ شروع شده بود، از اقدامهای دربار بوده است و این صحنه‌سازیها به منظور توطئه قتل مصدق فراهم شده بود[2].

نکتهٔ دیگری که در این جریان قابل بحث و بررسی است، مخالفت آیت‌ا... کاشانی با سفر شاه به خارج از کشور است. همان طور که بیان شد، مسافرت شاه به منظور اجرای توطئه‌ای علیه مصدق طراحی شده بود، حال باید دید چرا آیت‌ا... کاشانی با مسافرت شاه به خارج مخالف بود. در اینجا به منظور روشن شدن این مسأله باید مروری بر روابط آیت‌ا... کاشانی و مصدق در مسائل سیاسی در گذشته بکنیم.

تا قیام سی‌ام تیر اختلاف چندانی بین آیت‌ا... کاشانی و مصدق وجود نداشت، اما پس از قیام سی‌ام تیر که باعث به قدرت رسیدن مصدق شد، اختلافهایی بین آن دو بروز کرد.

یکی از علل اختلاف بین آندو، تقاضای مصدق مبنی بر گرفتن

---

۱. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، **اقتصاد سیاسی ایران: سلطنت محمدرضا شاه**، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، (تهران: انتشارات پاپیروس، ۱۳۶۸)، ج دوم، ص۵۸.
۲. جامی، همان کتاب، ص ۶۵۸.

اختیارات فوق‌العاده از مجلس شورای ملی بود.

مصدق معتقد بود اگر بخواهد اوضاع اقتصادی را بهبود بخشد و مشکلات ناشی از ملی شدن نفت را برطرف سازد، لازم است دولت بتواند بدون احتیاج به تصویب مجلس، لوایحی را خود دولت تصویب کند مصدق نظرش این بود که مخالفان دولت در مجلس با هرگونه لایحه‌ای که از سوی دولت به منظور اصلاحات اقتصادی به مجلس ارائه می‌شود: مخالفت می‌کنند و با بحثهای طولانی مانع از تصویب آن می‌شوند، درنتیجه مصدق می‌خواست با گرفتن اختیارات تام، از اعتراض و انتقاد مخالفین دولت در امان باشد.

آیت‌ا... کاشانی که ریاست مجلس را به عهده داشت، با این تقاضای مصدق مخالف بود.

آیت‌ا... کاشانی که خودشان در مجلس حضور نمی‌یافتند، پیامی را خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی منتشر کردند که ذوالفقاری نایب رئیس مجلس شورای ملی آن را به اطلاع نمایندگان رساند. آیت‌ا... کاشانی در قسمتی از این پیام خطاب به نمایندگان چنین اظهار داشتند:

«چون در اصل ۲۷ متمم قانون اساسی حق قانونگذاری به عهده مجلس شورای ملی محول شده است... بنابر وظیفه محوله از طرف خلق فداکار ایران و به نمایندگی مجلس و تفویض اختیارات ریاست مجلس به اینجانب از طرف نمایندگان لزوماً بالصراحه اعلام می‌نماییم که لایحهٔ اختیارات تقدیمی آقای مصدق، نخست‌وزیر، به مجلس شورای ملی مخالف و مباین با اصول قانون اساسی و صلاح مملکت و دولت است... بناعلیهذا به دستور صریح قانون قدغن می‌نماییم که از طرح آن در جلسات علنی مجلس خودداری شود و نمی‌تواند چنین لایحه‌ای جزو دستور قرار گیرد.... تا موقعی که اینجانب وظیفه‌دار ریاست مجلس شورای ملی هستم، اجازهٔ طرح نظیر این لوایح راکه مخالفت صریح با قانون اساسی مملکت دارد، در

مجلس جایز نمی‌دانم».[۱]

در اینجا آیت‌ا... کاشانی موضع صریحی را در مقابل دکتر مصدق اتخاذ می‌کند، یعنی با اختیاراتی که ایشان تقاضا کرده بود، مخالفت می‌ورزد و این عمل را برخلاف قانون اساسی تلقی می‌کند.

از اینجاست که اختلاف بین دکتر مصدق و آیت‌ا... کاشانی شروع می‌شود. البته آیت‌ا... کاشانی و دکتر مصدق به منظور سرپوش نهادن روی اختلافات، اعلامیه مشترکی را صادر می‌کنند که در آن اعلام می‌کنند همان‌طور که از ابتدای نهضت ملی شدن نفت با هم همقدم بوده‌ایم، اکنون نیز در راه خدمتگزاری به ملت و تعقیب هدف مشترک، همواره با هم هستیم[۲]. اما حوادث نهم اسفند اختلافات را تشدید کرد و دکتر مصدق و آیت‌ا... کاشانی را در دو جبههٔ مخالف رودررو قرار داد.

این اختلافها یکی از عوامل مؤثر در پیروزی کودتاچیان بر مصدق بود، زیرا مخالفت آیت‌ا... کاشانی باعث شد تا دکتر مصدق حمایت عمومی راکه در سی‌ام تیر ۱۳۳۱ داشت از دست بدهد.

با نگاهی به روابط آیت‌ا... کاشانی و دکتر مصدق به این نتیجه می‌رسیم که یکی از دلایل اصلی آیت‌ا... کاشانی در مخالفت با مسافرت شاه به خارج، جلوگیری از گرفتن اختیارات فوق‌العاده توسط دکتر مصدق بود.

آیت‌ا... کاشانی فکر می‌کرد اگر شاه از مملکت خارج شود، دکتر مصدق دیگر مانعی بر سر رسیدن به خواست‌هایش نمی‌بیند و براحتی

۱. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، **روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت**، (قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۸)، ص ۱۵۹ـ۱۵۸.

۲. محمد دهنوی، **مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌ا... کاشانی**، (تهران: چاپ آشنا، ۱۳۶۲)، جلد ۳، ص ۲۲۱.

می‌تواند اختیارات موردنظرش را کسب کند.

آیت‌ا... کاشانی فکر می‌کرد در این لحظه اگر شاه حتی به طور موقت از ایران خارج شود، سبب خواهد شد که نخست‌وزیر عملاً به صورت یک دیکتاتور درآید[۱].

آیت‌ا... کاشانی عملکرد خود را در این ماجرا چنین توصیف می‌کند:

«... ناگهان موضوع مسافرت شاه به خارج به میان آمد و من چون از حقیقت امر مطلع نبودم، این مسافرت را به صلاح مملکت ندانستم و مخالفتم هم از نظر اصول مشروطیت بود، زیرا همهٔ شما شاهدید که من تا به حال نه شاه را دیده‌ام و نه با دربار مراوده‌ای داشته‌ام، ولی چون حس کردم که با این مسافرت ممکن است شیرازهٔ مملکت از هم گسیخته شود با آن مخالفت کردم»[۲].

حادثهٔ نهم اسفند که سرآغاز جبهه‌گیری بین دولت و آیت‌ا... کاشانی است، نقش مهمی را در تضعیف دولت مصدق ایفاء نمود. از این زمان است که دولت بریتانیا با همکاری عوامل خود در داخل، زمینه را برای اجرای سیاست خود در قبال دولت ایران به منظور حل مسألهٔ نفت، آماده می‌سازد.

دولت بریتانیا تنها راه‌حل مسأله نفت را سرنگونی دولت مصدق می‌داند و معتقد است که نباید به مصدق امان داد و آسوده‌اش گذاشت[۳].

این سیاست دولت بریتانیا، پس از رد آخرین پیشنهاد مشترک از طرف ایران و در پایان کنفرانس وزرای خارجهٔ انگلستان و آمریکا در واشنگتن مورد تأیید دولت جدید آمریکا قرار گرفت؛ دو دولت مزبور نیز موافقت کردند مصدق را زیر فشار قرار دهند و در صورت لزوم، از طریق اعمال زور، دولت او را ساقط کنند.

---

۱. ذبیح، همان کتاب، ص۱۴۵.
۲. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۱۷۹.
۳. ایدن، همان کتاب، ص۲۹۶.

فصل چهارم

چگونگی اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۱) نظریات کلی

دولت انگلستان از همان ابتدا با ادامهٔ زمامداری مصدق مخالف بود. زیرا ملی شدن صنعت نفت در ایران، منافع آن دولت را از دستش خارج کرده بود و بیم این می‌رفت که اقدام ایران الگویی شود برای کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه. بدین دلیل انگلیس، ساقط کردن دولت مصدق را، لازم می‌دانست، «سردونالد لوگان»[1] که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ در سفارت انگلیس در تهران و سپس در وزارت خارجه خدمت کرده بود، در مورد مصدق می‌گوید:

«سیاست ما این بود که هر چه زودتر از شر مصدق خلاص شویم. ما عقیده داشتیم که هیچ خیری از ناحیه او عاید ایران نمی‌شود، دو سالی که بر سر کار

1. Sir Donald logan.

ماند، برای اثبات عقیده ما خیلی طولانی بود، او هیچ کاری برای ایران انجام نداد».[۱]

آمریکایی‌ها از ملی شدن صنعت نفت در ایران پشتیبانی می‌کردند و گفتگو را تنها راه‌حل می‌دانستند. آنها معتقد بودند که با ادامه گفتگوها می‌توان به راه‌حلی رسید و سقوط مصدق ممکن است باعث شود کمونیست‌ها قدرت را به دست بگیرند[۲].

اما دولت بریتانیا می‌کوشید تا این ترس را که اگر مصدق سرنگون شود کمونیست‌ها جای او را خواهند گرفت، از ذهن مقامهای آمریکایی بیرون کند.

ایدن که به منظور ملاقات با «آچسن» وزیر خارجهٔ دولت ایالات متحده به پاریس رفته بود در مقابل آمریکایی‌ها معتقد بود که «اگر مصدق سقوط کند، حکومت معقول‌تری بخوبی می‌تواند جای او را بگیرد؛ حکومتی که با آن می‌توان یک قرارداد رضایت‌بخش بست».[۳]

تا زمانی که دموکراتها در آمریکا بر سر کار بودند، دولت بریتانیا موفق نشد نظر خود را مبنی بر مشارکت دادن آمریکایی‌ها در ساقط کردن حکومت مصدق به زمامداران آمریکا بقبولاند، اما با پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۵۲، انگلیس موفق شد، رئیس جمهور جدید را متقاعد سازد که حل مسألهٔ نفت در دوره حکومت مصدق به صورتی که منافع آنها را تأمین کند امکان نخواهد داشت. هر چند آیزنهاور هنوز ادامهٔ زمامداری دکتر مصدق را در ایران، به سود جهان غرب می‌دانست، ولی در جریان کنفرانس واشینگتن، پس از این که دولت ایران

۱. لینگ، همان کتاب، ص۴۹.
۲. ایدن، همان کتاب، ص۲۸۸.
۳. همان کتاب.

آخرین پیشنهاد مشترک انگلستان و آمریکا را رد کرد، وزیر خارجه انگلستان موفق شد نظر دولت جدید را نسبت به دکتر مصدق تغییر دهد و ادامهٔ زمامداری او را به زیان جهان غرب قلمداد کند و سرانجام زمینه را برای اجرای «طرح آجاکس»[1] که از چند هفته پیش بین نمایندگان «اینتلیجنس‌سرویس» و سیا تحت بررسی و مطالعه بود، آماده سازد.

۲) تصویب طرح مشترک

پس از اینکه دولتهای انگلیس و آمریکا از رسیدن به راه‌حل مناسب برای مسألهٔ نفت ناکام ماندند، درصدد برآمدند تا طرحی را به منظور سرنگونی مصدق تهیه و به مرحلهٔ اجرا گذارند.

بعد از این که روابط دیپلماتیک بین بریتانیا و ایران قطع شد، مأموران سیاسی بریتانیا تهران را به سوی لندن ترک کردند. وودهاوس فرماندهٔ «Mi6» هم به لندن عزیمت کرد تا با ایدن وزیر خارجه دولت محافظه‌کار انگلستان ملاقات کند. در جلسه‌ای که با حضور ایدن تشکیل شده بود، باور بر این بود که کل این طرح در همان جلسه پایان یابد؛ اما ایدن خاطرنشان کرد که عملیاتی در این سطح بدون حمایت آمریکا شانس موفقیت نخواهد داشت[2].

وودهاوس، فرماندهٔ سازمان «Mi6» در ایران، به منظور قانع کردن همکاران خود در سیا مبنی بر براندازی دولت مصدق، در نوامبر ۱۹۵۲ (پائیز ۱۳۳۱) عازم واشینگتن شد تا با مقامهای سیا پیرامون طرح کودتا، گفتگو کند. وودهاوس در این سفر، به منظور جلب‌نظر مقامهای سیا، خطر

---

1. Ajax

۲. وودهاوس، همان کتاب، ص ۳۶.

وقوع یک کودتا از طرف حزب توده را مورد تأکید قرار داد. وودهاوس می‌گوید: «استدلال من این بود که حتی اگر ما با مصدق در مورد نفت به راه‌حلی دست یابیم، باز هم مصدق قادر نخواهد بود در صورت حمایت شوروی از کودتای حزب توده، از چنین کودتایی جلوگیری کند».[1]

ایدن وزیر خارجه انگلستان هم در این مدت موفق شده بود که آمریکاییان را متقاعد سازد که میان ناسیونالیسم و کمونیزم، یک راه‌حل سومی هم وجود دارد. تا این موقع آمریکاییان تصورشان این بود که اگر مصدق سقوط کند، کمونیزم جای او را خواهد گرفت؛ اما ایدن استدلال دیگری داشت. ایدن معتقد بود:

«فقط کنار آمدن با مصدق به هر قیمت که شده است از ترس این که مبادا حادثهٔ بدتری پیش آید و کمونیزم جای او را بگیرد، سیاست ناشی از یأس و نومیدی بود. من این را نمی‌توانستم بپذیرم و نیز معتقد نبودم که در ایران، یا باید مصدق را پذیرفت و یا کمونیزم را..... من معتقد بودم که اگر مصدق سقوط کند حکومت معقول‌تری بخوبی می‌تواند، جای او را بگیرد، حکومتی که با آن می‌توان یک قرارداد رضایتبخش بست».[2]

در این مرحله هم ایدن و هم وودهاوس توانسته بودند این نظریه را به آمریکایی‌ها بقبولانند که حمایت نکردن از دولت مصدق، باعث روی کار آمدن کمونیست‌ها نخواهد شد، بلکه می‌توان حکومتی را بر سر کار آورد که هم ناسیونالیسم را سرکوب کند و هم کمونیزم را. سرسام فال یکی از اعضای وزارت خارجهٔ انگلیس که برای طرح کودتا به واشینگتن عزیمت کرده بود، می‌گوید:

«ما به آنجا رفتیم تا آمریکایی‌ها را مجاب کنیم که هیچگونه توافقی با مصدق

۱. همان کتاب، ص۳۸.

۲. ایدن، همان کتاب، ص۲۸۸_۲۸۶.

ممکن نیست و باقی ماندن او در قدرت برای مصالح هر دوی ما خطرناک است؛ همچنین قصد ما این بود که دربارهٔ وسایلی که برای تغییر حکومت در اختیار داشتیم، توضیحاتی به آنها بدهیم. بعد از مدتی بحث و گفتگو احساس کردیم که آنها پذیرفته‌اند که باقی ماندن مصدق در قدرت سرانجام به تسلط کمونیست‌ها منجر خواهد شد».[1]

وودهاوس در ضمن گفتگوهایش با مقامهای آمریکایی در واشینگتن خطر کمونیسم را اساس استدلال خود قرار می‌دهد، زیرا اجرای یک عملیات مشترک احتیاج به همکاری و حمایت ایالات متحده داشت.

در این گفتگوها وودهاوس سعی می‌کند مسأله را از زاویهٔ مهار کردن کمونیسم مطرح کند نه از زاویهٔ بازگرداندن شرکت نفت انگلیس و ایران به وضع سابق. وودهاوس می‌گوید:

«چون نمی‌خواستم به من تهمت بزنند که می‌خواهم از آمریکایی‌ها برای حل مشکلات خودمان سوءاستفاده کنم، تصمیم گرفتم بیشتر بر مسألهٔ خطر کمونیسم در ایران تأکید کنم تا به کسب مجدد کنترل صنایع نفت ایران به‌وسیلهٔ خودمان. استدلال من این بود که حتی اگر ما با مصدق در مورد نفت به راه‌حلی دست یابیم ـ که جای تردید داشت ـ باز هم مصدق قادر نخواهد بود در صورت حمایت شوروی از کودتای حزب توده، از چنین کودتایی جلوگیری کند. بنا راین مصدق باید از کار برکنار شود».[2]

در خلال گفتگوهای وودهاوس طرحی را که متضمن سقوط مصدق بود به مقامهای آمریکایی ارائه می‌دهد. وودهاوس پیرامون طرح پیشنهادی از سوی دولت بریتانیا چنین می‌گوید:

«پیش‌نویس یک طرح را با خود برده بودم، البته قصد نداشتم در آن مرحله، جزئیات آن را برای آمریکایی‌ها بازگو کنم؛ ولی این طرح آنقدر به من

---

۱. لپینگ، همان کتاب، ص۵۶.
۲. وودهاوس، همان کتاب، ص۲۸.

اعتماد به نفس می‌داد که قضیه خودمان را مطرح کنم، این طرح نتیجه بحث با تمام کارشناسان در دسترس و قابل اعتماد مسائل ایران در لندن بود. طرحی که من با خود به واشینگتن برده بودم، «عملیات چکمه»[1] نامیده می‌شد».[2]

طرحی راکه وودهاوس به مقامهای آمریکایی ارائه داد شامل کودتایی مبتنی بر روابط با رؤسای قبایل جنوب و سازمان مجهز و توانگر برادران رشیدیان در تهران بود. براساس طرح وودهاوس قرار بود، اغتشاش زمان‌بندی شده‌ای در سراسر ایران صورت گیرد، بعد مصدق و وزیرانش به‌وسیلهٔ عوامل بریتانیا بازداشت شوند و شهرهای مهم و حساس را قبضه نمایند و نخست‌وزیری را که هم برای انگلیسی‌ها و هم برای آمریکایی‌ها قابل قبول باشد، روی کار آورند.

بنا به گفتهٔ وودهاوس قرار بود این عملیات توسط سازمان مجهز برادران رشیدیان اجرا شود. سازمان برادران رشیدیان شامل افسران ارشد و پلیس، وکیل مجلس و سناتور، روحانی، بازرگان، روزنامه‌نویس، کهنه سیاستمدار، همراه با سردسته‌های اراذل و اوباش بود[3]. برادران رشیدیان که نقش بسیار مهمی را در سرنگون ساختن مصدق ایفاء کردند از عوامل اصلی دولت بریتانیا بودند که هنگام اجرای عملیات در اختیار سفارت آمریکا گذاشته شده بودند.

در این سفر وودهاوس همچنین با مقامهای وزارت خارجهٔ آمریکا گفتگوهایی به عمل آورد. در پایان این گفتگوها به او گفته شد که تا دموکراتها بر سر کارند امیدی به تصویب این طرح نمی‌رود، اما احتمال

---

1. Operation Boot

۲. وودهاوس، همان کتاب ص ۲۸.

۳. همان کتاب، ص۳۹.

دارد آیزنهاور که بتازگی به ریاست جمهوری انتخاب شده، با آن موافقت کند.

همزمان با سفر «وودهاوس» به واشینگتن در نوامبر ۱۹۵۲ (پائیز ۱۳۳۱) «روزولت» رئیس عملیات سیا در خاورمیانه، هنگام بازگشت از تهران، در لندن توقفی داشته و با بعضی از مقامهای سیاسی انگلیس بحث و گفتگو به عمل آورده است. در این تماس برای نخستین بار، انگلیسی‌ها، طرح سرنگون ساختن حکومت مصدق را با وی مطرح ساخته‌اند. روزولت پیرامون این گفتگوها چنین می‌گوید:

«برای نخستین بار با آقای کاکران (سخنگوی انگلیسی‌ها) ملاقات کردم، آنچه در مغزش داشت، دقیقاً سرنگون کردن حکومت دکتر مصدق بود. به عبارت دیگر آنها هیچ نفعی در تأخیر در این امر نمی‌دیدند و می‌خواستند که فوراً دست به کار شوند. من برای آنها تشریح کردم که این امر باید از نظر حکومت آمریکا کاملاً بررسی شود و دقیقاً نمی‌دانستم که نتایج چگونه خواهد بود. به همکار انگلیسی‌ام گفتم که من احساس می‌کنم که با توجه به سیاست خارجی ترومن و «آچسون» نتوانم نظر مساعد آنها را جلب کنم اگر چه ممکن است جمهوریخواهان جدید با آنها کاملاً فرق داشته باشند.»[1]

مذاکرات روزولت با مقامهای سیاسی انگلیس در لندن مصادف شده بود با گفتگوهای وودهاوس با مقامهای آمریکا در واشینگتن؛ این تصادف در اقدامهای مشترک بسیار مؤثر بود. زیرا همان طرحی راکه وودهاوس، در واشینگتن به مقامهای آمریکایی ارائه داده بود، در لندن هم، همکاران وودهاوس به روزولت ارائه داده بودند. این مسأله باعث شده بود که روزولت با همان افکار و نظریات وودهاوس به واشینگتن عزیمت کند.

کرمیت روزولت پس از بازگشت به واشینگتن، چگونگی گفتگوهای

---

۱. روزولت، همان کتاب، ص ۱۱۶ـ۱۱۵.

خود با انگلیسی‌ها را به «آلن دالس»[1] که در آنوقت معاون سیا بود، گزارش می‌کند. مذاکرات به طور محرمانه فقط در داخل سیا صورت می‌گرفت و ترومن رئیس جمهور و آچسون وزیر خارجهٔ آمریکا از این گفتگوها اطلاعی نداشتند. کرمیت روزولت در توجیه علل مخفی نگاهداشتن این اقدامها می‌گوید:

«آچسون کاملاً مجذوب دکتر مصدق بود به همین دلیل او (دالس) مایل نبوده موضوع طرح کودتا را با آچسون در میان بگذارد. چون ما می‌دانستیم که فاستر دالس، به زودی جای آچسون را خواهد گرفت. بنابراین نمی‌خواستیم دولتی که روزهای آخر حکومت خود را طی می‌کند درگیر موضوعی شود که کمتر از جمهوریخواهان به آن علاقمند بود. آلن دالس می‌گفت: بهتر است تا برادرم کارش را تحویل نگرفته موضوع را مطرح نکنیم».[2]

بدین ترتیب انگلیسی‌ها منتظر ماندند تا انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برگزار شود. طرح کودتا در زمان دموکراتها در درون سیا مورد بررسی و توافق طرفین قرار گرفته بود، اما تصویب نهایی آن در وزارت خارجه در زمان زمامداری جمهوریخواهان، صورت گرفت. پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، «آیزنهاور»[3] که بیش از پیشینیان خود از خطر نفوذ کمونیزم در ایران واهمه داشت، به ریاست جمهوری رسید. دولت بریتانیا توانست از ترس آمریکایی‌ها مبنی بر خطر نفوذ کمونیسم در ایران، استفاده کند و طرح مشترک را به دولت جدید بقبولاند.

در اوایل فوریه ۱۹۵۳، فرستادگان دولت انگلیس و اینتلیجنس‌سرویس به واشینگتن رفتند تا با مقامهای جدید آمریکا در رابطه با طرح مشترک

1. Allen Dulles
2. The Los Angeles Times, March29, 1979
3. Eisenhower

گفتگو کنند. در جلسهٔ سوم فوریه ۱۹۵۳ دربارهٔ طرح عملیات مشترک بنام «آجاکس» به توافق رسیدند. به پیشنهاد انگلیسی‌ها روزولت به عنوان فرماندهٔ عملیات انتخاب شد[۱]. همچنین با انتصاب سرلشکر فضل‌ا... زاهدی به نخست‌وزیری، پس از سقوط مصدق، موافقت به عمل آمد.

بدین ترتیب طرح یک عملیات مشترک بین مقامهای سیاسی دولتهای انگلیس و آمریکا به منظور تصویب نهایی، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در اواخر ماه مارس ۱۹۵۳ «وینستون چرچیل»[۲] نخست‌وزیر انگلستان و ایدن وزیر خارجه، طرح مشترک انگلیسی ـ آمریکایی را مورد تصویب قرار دادند و حتی ایدن نظریات اصلاحی خود را در حاشیه طرح تذکر داده بود.

کیم روزولت می‌گوید «هنگامی که اطلاعات لازم را در اختیار آیزنهاور گذاشتم فکر نمی‌کنم او غیر از آنچه که در این طرح مفصل ارائه شده بود، مطالب‌اضافی داشت؛حتی«جان فوستردالس»[۳] چیزی برآن نیافزود و از اینکه دید همتای انگلیسی او با چنان دقتی طرح را خوانده، خیلی لذت برد».[۴]

روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳، جلسهٔ نهایی برای تصویب طرح اجرایی کودتا، در دفتر جان فوستر دالس، وزیر امور خارجه و با حضور مقامهای عالیرتبه دولت ایالات متحده، تشکیل شد و جزئیات طرح اجرایی که به تصویب انگلیسی‌ها رسیده بود، مورد شور و بررسی قرار گرفت. گفتگوهای جلسهٔ سری با سخنان جان فوستر دالس آغاز می‌شود. وی نسخه‌ای از طرح اجرایی را برمی‌دارد و خطاب به حاضران می‌گوید: «این گزارش نشان

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۲۷.

2. Winston churchill

3. John Foster Dulles

۴. روزولت، همان کتاب، ص۱۴۶.

می‌دهد که چگونه از شر مصدق دیوانه خلاص می‌شویم».[۱] بالاخره طرح اجرایی کودتا پس از بحث و گفتگو دربارهٔ آن در جلسهٔ مزبور، به تصویب نهایی رسید. پس از تصویب طرح کودتا، اجرای آن به عهدهٔ سیا محول شد. از این پس ظاهراً فعالیتی از انگلیسی‌ها مشاهده نمی‌شود؛ ولی عوامل کهنه‌کار بریتانیا در مراکز مختلف، مانند ارتش، بازار و دیگر محافل، نقش اصلی را برای پیاده کردن کودتا، به عهده گرفتند.

۳) چگونگی اجرای کودتا و شکست آن

پس از اینکه طرح مشترک کودتا به تصویب نهایی دولتهای انگلیس و آمریکا رسید، سفارت آمریکا و عوامل بریتانیا در ایران که اکنون در اختیار سفارت آمریکا قرار گرفته بودند، آماده اجرای عملیات شدند. در داخل ایران اوضاع اقتصادی بسیار وخیم بود، تورم، کمبود وسایل مصرفی و غیره که در اثر تحریمهای بین‌المللی به وجود آمده بود، موجب نارضایتی عمومی بخصوص در میان نیروهای مسلح شده بود. گزارشهایی از «لوئی هندرسون»[۲] سفیر آمریکا در تهران می‌رسید مبنی بر این که اوضاع اقتصادی ایران بسیار بحرانی است و دولت مصدق بشدت تضعیف شده است، زیرا بسیاری از طرفداران سابق او به صف مخالفان پیوسته‌اند[۳]. این گزارشها باعث می‌شد که طراحان کودتا به موفقیت اجرای طرح خود امیدوار شوند.

فشارهای اقتصادی باعث شده بود که هم مردم ناراضی شوند و هم در

---

۱. نجاتی، همان کتاب، ص۳۳۵.

2. Loy Henderson

۳. باری روبین، **جنگ قدرتها در ایران**، ترجمهٔ محمود مشرقی، (بی جا: انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳)، ص۷۸.

میان گروههای مسلح نارضایتی به وجود آید. در حدود هفت ماه بود که افسران ارتش حقوق نگرفته بودند، از طرف دیگر گرانی و تورم بیش از پیش بر نارضایتی عموم افزوده بود. در چنین شرایطی زمینه برای اجرای کودتا، مهیا شده بود. همچنین به منظور اجرای کودتا، قرار شد سران مخالف مصدق در مجلس تشویق شوند تا با تحصن خود در مجلس و با ایجاد اغتشاش، بر تنش و آشفتگی موجود افزوده شود. بیشتر این اقدامها توسط برادران رشیدیان انجام می‌گرفت، زیرا در این موقع این گروه در اختیار سیا قرار گرفته بودند و توانستند نقش مؤثری در موفقیت طرح ایفاء کنند.

در این هنگام بین مصدق و آیت‌ا... کاشانی هماهنگی و اتحاد لازم وجود نداشت، زیرا آن دو، پس از وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ در دو جبهه، رودرروی هم قرار گرفتند. شاید بتوان یکی از عوامل مؤثر در پیروزی کودتاچیان را، همین اختلاف و جدایی دانست. زیرا دولت مصدق در این زمان، بیش از پیش تضعیف شده بود و مانند سی‌ام تیر از حمایت عمومی برخوردار نبود. زمینه بتدریج برای اجرای یک کودتا، در حال فراهم شدن بود. ربودن افشار طوس رئیس کل شهربانی کشور در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، از جمله اقدامهایی بود که به وسیلهٔ سازمان MI6 برای مهیا ساختن زمینه کودتا، صورت گرفت.

قبل از اجرای عملیات کودتا، روزولت فرمانده عملیات در پائیز ۱۳۳۱، به منظور بررسی اوضاع و احوال ایران، سفر محرمانه‌ای به ایران کرد تا با ارزیابی اوضاع ببیند تا چه حد زمینه برای اجرای کودتا آماده است. در این سفر روزولت با زاهدی ملاقات کرد و احتمالاً کمکهای مالی هم در اختیار او قرار داده است[1]. روزولت پس از پایان سفر به این نتیجه رسید که

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۲.

شاه با این طرح موافق است‌ولی جرأت نمی‌کند وارد ماجرا شود، زیرا اطمینان می‌خواهد تا اگر کودتا با شکست مواجه شد، مورد حمایت قرار گیرد. روزولت در مراجعت به آمریکا دو نفر ایرانی را هم همراه خود به آمریکا آورد تا پس از آزمایش‌ها و تعلیمات لازم، برای اجرای طرح برکناری مصدق، به ایران مراجعت کنند[1]. چنین به نظر می‌رسد که این دو نفر ایرانی همان برادران رشیدیان بودند که پس از قطع روابط بریتانیا و ایران، در اختیار سیا قرار گرفته بودند.

در ماه مه ۱۹۵۳ (اردیبهشت ۱۳۳۲) جان فوستر دالس وزیر خارجهٔ آمریکا از چند کشور خاورمیانه از جمله پاکستان دیدار کرد؛ اما ایران را جزء برنامهٔ خود قرار نداد. بسیاری این سیاست را به معنای تغییر در سیاست ایالات متحده در قبال ایران تلقی کردند. در داخل هم این واقعه باعث شد تا مخالفین دولت به انتقاد از دولت بپردازند. زیرا مصدق امید زیادی به کمکهای اقتصادی ایالات متحده بسته بود. حال که دولت آمریکا سیاستش را تغییر داده و با دولت بریتانیا همکاری می‌کند این نگرانی را در میان مخالفین به وجود آورده بود که دیگر امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی نمی‌باشد. «باری روبین» معتقد است که «وزیر خارجهٔ آمریکا به توصیهٔ هندرسون از سفر به ایران خودداری کرد تا دیدار وی از این کشور، نشانه حمایت آمریکا از حکومت مصدق تلقی نشود»[2] شاید دولت ایالات متحده قصد داشت بدین وسیله به شاه اطمینان دهد که طرفدار دولت مصدق نیست، زیرا شاه همچنان در حال تردید بسر می‌برد که با اجرای کودتا علیه مصدق موافقت بکند یا نکند.

---

۱. روبین، همان کتاب، ص۷۸.

۲. باری روبین، همان کتاب، ص ۷۸.

در این هنگام، گزارشهایی از سفارت آمریکا می‌رسید، مبنی بر اینکه توده‌ایها درصدد بدست گرفتن قدرت هستند. حزب توده در اواخر حکومت مصدق، رویهٔ خود را عوض کرده بود و به حمایت از مصدق پرداخته بود. این تغییر در سیاست حزب توده در قبال مصدق باعث شده بود تا عده‌ای تصور کنند که حزب توده تاکتیکش را عوض کرده و می‌خواهد با حمایت از مصدق، اول شاه را سرنگون کند و بعد هم مصدق را از حکومت ساقط نماید. با تغییر سفیر شوروی در تهران این عقیده بیش از پیش تقویت شد. سفیر جدید شوروی «آناتولی لاورنتیف»[1] درگذشته سفیر شوروی در چکسلواکی بود. لاورنتیف هنگامی که در چکسلواکی در سفارت شوروی کار می‌کرد همین تاکتیک را پیاده کرد و کمونیست‌ها توانستند، قدرت را به دست گیرند. مقامات سفارت آمریکا گمان می‌کردند که سفیر جدید شوروی قصد دارد همین طرح را در ایران پیاده کند. در آمریکا نگرانی بسیاری راجع به وضع ایران پیدا شده بود و محافل سیاسی آمریکا معتقد شده بودند که نفوذ حزب توده رو به تزاید است و اگر وضع همین‌طور ادامه یابد مخاطراتی در پیش است که ایران در پشت پرده آهنین قرار گیرد و ضربهٔ بسیار عظیمی به سیاست کلی کشورهای غرب وارد آید[2]. همچنین آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، در روز ۱۵ مرداد ۱۳۳۲ در نطقی دولت ایران را متمایل به کمونیسم دانست و تهدید کرد که «... آمریکا ناگزیر باید تهدید کمونیسم را، هر جا که باشد مسدود کند و این کار، دیر یا زود باید انجام گیرد.»[3]

آخرین اقدامی که مصدق به منظور جلب حمایت و کمکهای اقتصادی

1. Anatolie Lavrentiev

۲. فاتح، همان کتاب، ص۶۶۲.
۳. روحانی، همان کتاب، ص۳۵۷.

و سیاسی ایالات متحده به ایران بدان متوسل شد، ارسال نامه‌ای بود که خطاب به آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا نوشته شده بود. دکتر مصدق در بخشی از نامهٔ خود خطاب به آیزنهاور، چنین نوشته بود:

«اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامهٔ این وضع ازنظر بین‌المللی نیز ممکن است عواقب خطرناکی داشته باشد: و اگر در این موضع کمک فوری و مؤثری به این مملکت نشود، شاید اقداماتی که فردا به‌منظور جبران غفلت امروز به عمل آید، خیلی دیر باشد.»[1]

این اقدام مصدق نه تنها موجب جلب کمکهای ایالات متحده به ایران نشد، بلکه نتیجهٔ عکس داد. زیرا مصدق در نامهٔ خود چنین وانمود کرده بود که کمونیست‌ها در ایران در حال تقویت شدن هستند و اگر کمکی به ایران نرسد، ممکن است ایران به دامن کمونیست‌ها بیفتد، دولت آمریکا با دریافت این نامه به این نتیجه رسید که رسیدن به یک راه‌حل مناسب با مصدق امکان‌پذیر نیست، بلکه باید با نظر دولت بریتانیا مبنی بر سرنگون کردن مصدق هماهنگ شد.

رئیس جمهوری آمریکا پس از یک تأخیر طولانی بعد از ۳۶روز به نامه نخست‌وزیر ایران پاسخ داد. تأخیر در ارسال پاسخ نامهٔ مصدق بدین علت بود که واشینگتن در این هنگام، عملاً در مسیر اجرای نقشه‌ای بود که قبلاً با کارگردانی انگلیس‌ها طراحی شده بود. زیرا یک هفته قبل از ارسال نامه در جلسه‌ای که در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۳ در دفتر وزیر خارجهٔ آمریکا تشکیل شده بود، تصمیم نهایی برای آغاز عملیات سرنگونی مصدق آغاز شده بود. پاسخ آیزنهاور به نامهٔ مصدق با توجه به نظریات مطرح شده در این جلسه، تنظیم شد و بعد به مصدق تسلیم گردید.این نامه به نحوی تنظیم شده بود که دیگر امیدی برای مصدق

---

۱. روزنامهٔ **اطلاعات**، ۲۰ تیر ۱۳۳۲.

به منظور کمک از آمریکا باقی نماند. آیزنهاور در ۱۲ تیر ۱۳۳۲ نامه‌ای را در پاسخ به نامهٔ نخست‌وزیر ایران منتشر کرد. در بخشی از این نامه چنین آمده بود:

«در ممالک متحده آمریکا و حتی در میان آمریکاییان که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند، این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی وجوهی به دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عاقلانه‌ای دربارهٔ غرامت، بار دیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود، هرگاه حکومت دول متحده بخواهد به میزان معتنابهی از طریق اقتصادی به ایران کمک کند، در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین طور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت حل و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده، عمیقاً مخالفت خواهند کرد.»[1]

ارسال چنین نامه‌ای از سوی رئیس جمهور آمریکا، به منزله تغییر در سیاست خارجی دولت آمریکا در قبال ایران تعبیر می‌شد. از مفاد نامه چنین برمی‌آید که دولت ایران دیگر نباید امیدی به کمکهای دولت آمریکا داشته باشد؛ زیرا در این زمان آمریکایی‌ها عملاً مشغول پیاده کردن طرح مشترکی بودند که قبلاً از سوی انگلیسی‌ها پیشنهاد شده بود.

کرمیت‌روزولت، فرماندهٔ سیا در خاورمیانه،در ۲۸تیر ۱۳۳۲(۱۹ژوئیه ۱۹۵۳) به همراه افراد تیم عملیاتی‌اش وارد تهران شدند. گروه مزبور، ابتدا به سفارت آمریکا در تهران وارد شدند ولی بعد در خانهٔ «بیل»[2] یکی از مأموران سیا در ایران ساکن شدند. روزولت به محض ورود به تهران فعالیت خود را برای تدارک عملیات سرنگون کردن مصدق، آغاز کرد. اولین اقدام برای اجرای طرح «آجاکس» تماس و ملاقات با محمدرضا و آماده کردن او، برای همکاری بود. شاه به‌رغم پشتیبانی لندن و واشینگتن از

---

۱. همانجا.

2. Bill

او، هنوز جرأت نمی‌کرد فرمان عزل مصدق را امضاء کند. در نتیجه روزولت درصدد برآمد به شاه اطمینان دهد که دولتهای آمریکا و انگلیس پشتیبان او هستند. روزولت در تأیید این موضوع می‌نویسد: «حتی قبل از آمدنم به تهران اقدامات مهمی به جریان افتاد تا به شاه اطمینان دهیم که غرب نه تنها مخالف او نیست بلکه پشتیبان او هم می‌باشد»[۱]. سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا تصمیم گرفتند از نفوذ خواهر شاه، اشرف، استفاده کرده و به وسیلهٔ او، شاه را مطمئن سازند که لندن و واشینگتن قصد دارند از او حمایت کامل کنند. بدین منظور دو مأمور یکی انگلیسی از سازمان MI6، و دیگری آمریکایی از سوی سازمان سیا، با اشرف در پاریس ملاقات کردند و در عین اظهار مراتب تعهد و جدیت عزم دولتهای خود، وی را ترغیب کردند تا برای تقویت حس اعتماد برادرش به تهران عزیمت کند[۲]. اشرف هنگامی حاضر شد با برادرش صحبت کند که آنها قول دادند با فراتر رفتن از حدود اختیارات خود،عمل کنند و در صورت شکست کودتا،به شیوه‌ای متناسب با شأن و مقام برادرش از او حمایت نمایند[۳]. اشرف به منظور ابلاغ پیام، روز سوم مرداد ۱۳۳۲ وارد تهران شد؛ اما به محض ورود اشرف به تهران، دکتر مصدق به شاه پیغام داد که اشرف، ظرف ۴۸ ساعت باید تهران را ترک کند[۴]. در نتیجه اشرف در مأموریتش شکست خورد و بدون هیچ نتیجه‌ای در ششم مرداد به اروپا بازگشت. بنا به گفتهٔ روزولت: «نتیجه بحث رضایت‌بخش نبود، فشارهایی که از طرف مصدق و حزب توده به اشرف وارد آمد او را مجبور کرد که تهران را ناامیدانه و

۱. روزولت، همان کتاب، ص۱۵۷.
۲. لیینگ، همان کتاب، ص ۶۰.
۳. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۴.
۴. نجاتی، همان کتاب، ص ۳۷۰.

وحشت‌زده ترک کند».[۱]

پس از شکست مأموریت اشرف، سیا مأمور دیگری را برای تماس با شاه درنظر گرفت. در روز ۱۱ مرداد ماه ژنرال «نورمن شوارتسکف»[۲] به بهانهٔ جهانگردی و دیدار از دوستان ایرانی‌اش وارد تهران شد. ظاهراً شوارتسکف توانسته بود شاه را از پشتیبانی انگلیس و آمریکا مطمئن سازد، اما به عقیده روزولت، مأموریت شوارتسکف هیچ نتیجه‌ای نداد. روزولت در این ارتباط می‌گوید:

«او با اندوه ولی به طور جدی رو به من کرد و گفت: «کیم اگر بخواهی از طریق واسطه‌ها با شاه وارد گفتگو و معامله شوی موفق نخواهی شد. و از این طریق کاری نمی‌شود کرد، شکی نیست که نمی‌توان در ملأعام به این کار دست زد، زیرا همه دنیا مواظب هستند و دشمن ما نخستین کسی است که خواهد دید و عکس‌العمل نشان خواهد داد. به هر ترتیب من اعتقاد راسخ دارم که تو خودت باید با شاه شخصاً ملاقات کنی».[۳]

بالاخره روزولت تصمیم گرفت خود شخصاً با شاه ملاقات کند. نخستین دیدار روزولت با شاه در شب دهم مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) در حدود نیمه‌شب در داخل یک اتومبیل صورت گرفت. روزولت گفتگوهای خود را با شاه چنین توضیح می‌دهد:

«شب اول اوت (دهم مرداد) بود، می‌رفت که روز یکشنبه شروع شود. چند دقیقه قبل از نیمه شب من در طول باغ شروع به راه رفتن کردم، بیل با یک چراغ قوه مرا همراهی می‌کرد. در را باز کردیم و من به تنهایی بیرون رفتم. ماشین آنجا حاضر بود و به طور وصف‌ناپذیری شکل یک تخت روان سیا بود و راننده بدون توجه و کنجکاوی وحتی یک کلمه حرف زدن در را باز

---

۱. روزولت، همان کتاب، ص ۱۵۸.

2. Norman Schwartzkopf

۳. روزولت، همان کتاب، ص ۱۶۰.

کرد. فکر کردم یک ماشین کاملاً معمولی است. در صندلی عقب نشستم. یک پتو روی صندلی بود موقعی که به دروازه قصر رسیدیم به زیر صندلی رفتم و پتو را روی خود کشیدم. ولی دیگر بیش از این لازم نبود احتیاط کرد. گارد اجازه داد ماشین داخل شود. بین راه ماشین ایستاد. هیکل لاغری از پله‌های قصر پائین آمد و پهلوی من روی صندلی نشست. من پتو را کنار کشیدم تا جای کافی برای او باشد. به اندازهٔ کافی نور بود که بتوانیم همدیگر را ببینیم. خیلی برایم مشکل نبود قیافه‌های سلطنتی را بشناسم».[1]

روزولت در این ملاقات ابتدا نحوه ورودش را به ایران برای شاه تشریح کرد و بعد به توضیح دربارهٔ مأموریت خود پرداخت. روزولت به شاه گفت که من در اینجا از طرف «آیزنهاور» رئیس جمهور آمریکا و «چرچیل» نخست‌وزیر انگلیس حضور یافته‌ام[2]. بعد پیام دولتهای آمریکا و انگلیس را به اطلاع وی رساند. بتدریج موافقت شاه جلب شد. تصمیم قطعی هنگامی گرفته شد که روزولت توانست به او بگوید که حمایت دولتهای آمریکا و انگلیس در دو پیام رمزی رادیویی به گوش او خواهد رسید: یکی از سخنرانی پرزیدنت آیزنهاور، و دیگری در برنامه فارسی رادیو «بی.بی.سی»[3]. این عمل نیز طبق نقشه در اواسط مرداد ماه انجام گرفت.

شاه پس از اطمینان از حمایت آمریکا و انگلیس خطاب به کرمیت روزولت گفت که با شناسایی شما، نیازی به اینگونه اشارات نیست و آمادگی خود را برای همکاری ابراز می‌کند. این تسلیم و رضایت موجب آرامش خاطر روزولت می‌شود. شاه در واقع از مدتها پیش در انتظار چنین فرصتی بود، ولی تا آن لحظه فکر می‌کرد آمریکا هنوز طرفدار مصدق است، اما پس از اطمینان از حمایت آمریکا، حاضر شد با مأموران «سیا» همکاری کند.

---

۱. همان کتاب، ص ۱۶۸ـ۱۶۷.
۲. همان کتاب، ص ۱۶۸.
۳. وودهاوس، همان کتاب، ص۶۴.

ملاقات بعدی بین شاه و روزولت در شب بعد، یازدهم مرداد ماه در همان محل و همان ساعت صورت گرفت. در این ملاقات قرار شد، دربارهٔ صدور فرمان نخست‌وزیری «فضل‌ا... زاهدی» اقدام شود. شاه خطاب به روزولت می‌گوید: «فکر می‌کنم رؤسای شما موافقت دارند که فضل‌ا... زاهدی را به جای مصدق نخست‌وزیر کنیم».[1] روزولت بعد ادامه می‌دهد: «ما موافقت کردیم زاهدی جانشین مصدق شود و بعد موافقت شد که او خودش کابینه‌اش را انتخاب کند».[2]

آخرین دور گفتگوهای شاه با روزولت، نیمه شب ۱۸ مرداد (۱۹ آگوست) درون اتومبیل و در محوطه کاخ سعدآباد انجام گرفت. در این گفتگوها قرار شد، فرمانهای عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری نوشته شود و شاه روز بعد آنها را امضاء کند و بعد به همراه ثریا، به سواحل بحر خزر پرواز کند و در انتظار نتیجهٔ کار بماند.

در این لحظه گزارشهایی به مصدق می‌رسید مبنی براینکه عده‌ای در داخل مجلس و غیره مشغول توطئه علیه دولت هستند. مخالفان دولت که در ارتباط با عوامل بریتانیا و سیا بودند در مجلس سعی داشتند با متشنج کردن جلسه‌های مجلس، دولت مصدق را تضعیف کنند. در اینجا دکتر مصدق به‌منظور جلوگیری از فعالیت مخالفان دولت، تصمیم گرفت تا انحلال مجلس هفدهم را به رفراندوم عمومی بگذارد. انتخابات در روزهای ۱۲ و ۱۸ مرداد برگزار شد و مردم با اکثریت قریب به اتفاق به انحلال مجلس هفدهم رأی دادند[3]. مجلس شورای ملی بدین ترتیب منحل اعلام شد. مجلس سنا

---

۱. روزولت، همان کتاب، ص ۱۷۰.
۲. همان کتاب، ص ۱۷۱.
۳. ذبیح، همان کتاب، ص ۱۶۵.

هم قبلاً منحل شده بود و حال طبق قانون اساسی، شاه می‌توانست قانون وضع کند[1]. درگذشته، رضایت مجلس برای تصویب قوانین لازم بود و شاه نمی‌توانست خودسرانه هر اقدامی را انجام دهد؛ اما اکنون که مجلس از طریق رفراندوم منحل شده بود شاه می‌توانست بگوید، مصدق خودش مجلس را منحل کرد و اوضاع اقتضاء می‌کند که من نخست‌وزیر را عوض کنم و احتیاجی هم به رأی اعتماد نیست، چون مجلسی وجود ندارد. به هرحال این یک اشتباه تاکتیکی بود و اکثر مشاوران و حامیان ارشد مصدق، مخالف آن بودند. مجلس تنها ارگان رسمی بود که هنوز از مصدق پشتیبانی می‌کرد و بدون آن، کانونی که سهم مهمی در قیام خودجوش مردم در ۳۰ تیر داشت ازبین می‌رفت. بنا به عقیده بعضی از پژوهشگران در این زمینه، انحلال مجلس راه را برای اجرای کودتا توسط توطئه‌گران هموار کرد.

همزمان با اعلام انحلال مجلس، شاه و همسرش در قرار قبلی به سواحل بحر خزر پرواز کردند. روز پنج‌شنبه ۲۲ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ نصیری، فرمانده گارد سلطنتی، با دو برگهٔ سفید که شاه ذیل آنها را امضاء کرده بود از کلاردشت به تهران آمد. قرار شد در یکی از برگه‌ها فرمان عزل مصدق از نخست‌وزیری و در برگهٔ دیگر، فرمان انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری نوشته شود.

نصیری مأمور شد تا فرمان عزل مصدق را به او تسلیم کند. همزمان با انجام مأموریت نصیری، عده‌ای از هواداران مصدق از جمله فاطمی، بازداشت می‌شوند. در این لحظه، روزولت با رهبران طبقات متوسط و پائین جنوب تهران از طریق برادران رشیدیان تماس می‌گیرد تا در صورت لزوم از آنها برای یک شورش علیه مصدق استفاده کند. در این هنگام

---

۱. قاسم‌زاده، **حقوق اساسی**، (تهران: انتشارات چاپخانهٔ دانشگاه، ۱۳۳۴) ص۴۶۴.

زاهدی در یکی از مخفیگاههای «سیا» به سر می‌برد و از طریق پسرش اردشیر زاهدی با مقام‌های سیا در تماس بود. نصیری به بهانهٔ ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیر در نیمه شب ۲۴ مرداد ماه عازم محل نخست‌وزیری می‌شود. در ابتدا نصیری با مقاومت قوای انتظامی اطراف خانه مصدق روبرو می‌شود، اما هنگامی که می‌گوید: نامه‌ای از طرف شاه برای نخست‌وزیر آورده است، مصدق دستور می‌دهد نامه را بگیرند و نزدش بیاورند. دکتر مصدق بعد از مشاهده نامه، متوجه می‌شود که نامه به طور مشکوکی نوشته شده است. از شکل نامه چنین برمی‌آمد که شاه قبل از رفتن به شمال آن را امضاء کرده تا بعداً جزئیات فرمان را بنویسند. مصدق هنگامی که دید نامه به طور مشکوکی نوشته شده است و وقت ابلاغ آن هم نیمه‌شب است، دستور داد نصیری را بازداشت کنند[۱].

با بازداشت نصیری، فرمان نخست‌وزیری زاهدی به وی تسلیم نشد و زاهدی نیز فوراً در محل امنی پنهان گردید. در این مرحله طرح کودتا با شکست روبرو شد. عده‌ای از کودتاچیان دستگیر شدند و هواداران مصدق که قبلاً بازداشت شده بودند، آزاد شدند. برای خروج روزولت و همکارانش به همراه زاهدی و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران مهم کودتا، هواپیمای وابسته نظامی آمریکا با برنامه اضطراری تهیه و تدارک شد. زاهدی را به یکی از خانه‌های امن «سیا» بردند و تا روزی که مصدق سرنگون شد در آنجا مخفی بود. دولت اعلام کرد که برای دستگیری او پاداش چشمگیری تعیین کرده است[۲].

دکتر مصدق در این لحظه به گونه‌ای عمل کرد که روزولت و

---

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۴.

۲. وودهاوس، همان کتاب، ص۶۷.

همکارانش توانستند کودتای دیگری را علیه او تهیه و به مرحله اجرا گذارند. دکتر مصدق از فرصت استفاده نکرد، زیرا بجای اینکه کودتاچیان را در همان لحظه محاکمه کند، محاکمه آنها را به بعد موکول کرد، حتی بعضی از آنها همچنان بر سر کار باقی ماندند[1]. بعد از شکست کودتا در ۲۵مرداد ۱۳۳۲، بهترین فرصت بود برای ساقط کردن رژیم سلطنتی در ایران، اما دکتر مصدق هنوز معتقد به سلطنت بود. در این لحظات حساس که شاه ایران را ترک کرده و به سوی بغداد رفته بود، مصدق می‌توانست به عمر حکومت سلطنتی پایان دهد، اما با قاطعیت عمل نکرد. در نتیجه قاطعیت نداشتن دکتر مصدق، روزولت و همکارانش پس از شنیدن خبر شکست کودتا در ساعت شش صبح روز ۲۵ مرداد از طریق رادیو تهران، به امید آنکه بتوانند کودتای دوم و موفقی را به ثمر برسانند، سلسله عملیات ناهماهنگ و پراکنده‌ای را علیه مصدق شروع کردند.

۴) کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از صبح روز ۲۵ مرداد که کودتا با شکست روبرو شد، روزولت تصمیم گرفت، عملیات دیگری را به منظور اجرای کودتای دیگری، آغاز کند. به محض اطلاع از شکست کودتا و دستگیری نصیری، روزولت بیدرنگ دست به کار بررسی و اجرای طرح کودتای دوم شد. کودتای دوم شامل چند مرحله بود:

نخستین مرحلهٔ این طرح تلاشی بود برای آگاهی مردم از عزل مصدق و انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری. چاپ و انتشار فرمان نخست‌وزیری زاهدی توسط عوامل بریتانیا و سازمان سیا از طریق عوامل آمریکا و

۱. نجاتی، همان کتاب، ص۴۱۸.

انگلیس صورت گرفت. بنا بـه گـفتهٔ «گـازیوروسکی» مأمـوران سـیا روز یکشنبه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) نسخه‌هایی از فرمانهای شاه را تهیه و توسط «نرن»[۱] و «سیلی»[۲] و نیز دو نفر خبرنگار آمریکایی، پخش کردند و چون مصدق چنین فرمانی را تأیید نکرده بود، مردم از تصمیم شاه مطلع شدند».[۳] روزولت که در این لحظات به طور جدی در اجرای کودتای دیگری بود در رابطه با انتشار و پخش فرمان نخست‌وزیری زاهدی می‌گوید:

«چیزی که ما احتیاج داشتیم، تعدادی رونوشت از فرمانها بود، بخصوص فرمانی که زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب می‌کرد. «دیک» ماشین تایپ فارسی با کاغذ استنسیل آورده بود، محسن طاهوئی شروع کـرد بـه تـهیه رونوشت از فرمانها، ما چند فتواستات از اصل آنها نیاز داشتیم ولی لوازم فتواستات حاضر نبود، در نتیجه مجبور بودیم از استنسیل استفاده کنیم. این رونوشتها بسیار مؤثر واقع شد».[۴]

پس از اینکه نسخه‌های فرمان انتصاب نخست‌وزیری زاهدی و عزل مصدق بین مردم پخش شد، دو نـفر از روزنـامه‌نگاران آمـریکایی بـرای ملاقات با اردشیر زاهدی به خانهٔ یکی از مأموران سیا برده شدند. در آنجا اردشیر زاهدی در مصاحبه‌ای خبر عزل مصدق و نخست‌وزیری پدرش را با ارائه فرمانهای شاه، اعلام می‌کند. تا در رسانه‌های گروهی غرب و سراسر جهان پخش شود. اردشیر اقدام مصدق را دربارهٔ بازداشت پدرش، به‌عنوان نخست‌وزیر قانونی، یک کودتا توصیف کرد[۵].

با انتشار فرمان نخست‌وزیری زاهدی، انتقال او به محل مطمئن‌تری

1. Nerren (اسدا... علم)
2.Cilly (ارنست پرون)

۳. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۵.
۴. روزولت، همان کتاب، ص۱۹۲ـ۱۹۱.
۵. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۵.

که دائماً در دسترس کودتاچیان باشد، ضرورت داشت. بدین منظور زاهدی به اقامتگاه «فرد ـ زیمرمن» یکی دیگر از عوامل سیا انتقال داده شد. به گفته روزولت: حسن محل جدید این بود که فقط سه ساختمان با ستاد عملیاتی سیا فاصله داشت. کار انتقال به وسیله روزولت انجام گرفت؛ وی زاهدی را که یک پیراهن و شلوار کهنه پوشیده بود، کف اتومبیل خود خواباند، و روی او را با پتو پوشاند و در زیرزمین آن خانه مخفی کرد[۱].

مرحلهٔ دوم طرح، اقدام برای جلب حمایت نظامیان از کودتا بود. پس از پخش نسخ فرمان، اقدامهایی برای حمایت نظامیان در پادگانهای خارج از تهران، شروع شد. بیانیه‌ای مبنی بر دعوت نیروهای مسلح به حمایت از شاه تهیه و منتشر شد. هیأت مستشاری نظامی آمریکا، طرفداران زاهدی را مسلح کرد و برای بدست آوردن پشتیبانی پادگانهای نظامی دیگر شهرستانها نیز اقدام شد. با استفاده از جوازهای مسافرت جعلی که قبلاً به‌وسیلهٔ قرارگاه سیا تهیه شده بود، فرستادگانی به شهرهای کرمانشاه و اصفهان اعزام شدند. سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، در رأس یک ستون زرهی عازم تهران شد، ولی فرمانده لشکر اصفهان، حاضر به همکاری نشد[۲].

آخرین مرحله طرح روزولت، کشاندن اوباشان و چاقوکشان به خیابانها به منظور حمله به اداره‌های دولتی و ایجاد ترس و وحشت در میان مردم بود. برادران رشیدیان که از عوامل دست نشانده بریتانیا به شمار می‌آمدند و اکنون در اختیار روزولت قرار گرفته بودند، عهده‌دار انجام این مأموریت شدند. یکی از اقدامهای مؤثر روزولت، سازماندهی تظاهرات

---

۱. روزولت، همان کتاب، ص ۱۹۱.

2. New York times, August 19, 1953.

خیابانی بود. بسیاری معتقدند که جمعیتی که بعد از شکست کودتا به خیابانها آمد، در نتیجه تلاشهای روزولت و برادران رشیدیان بود. بنا به گفته «ریچارد کاتم» که در این زمان برای سیا کار می‌کرد:

«جماعتی که در شمال تهران به خیابانها ریختند و مصمم به سرنگون کردن دکتر مصدق بودند، جماعت مزدور و اجیر شده‌ای بودند که با دلارهای آمریکایی خریداری شده بودند و مقدار پولی که در این رهگذر خرج شده بود، قاعدتاً به میزان هنگفتی بالغ می‌شد.»[۱]

روزنامه «لوموند» در شمارهٔ ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ نوشت: «چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به امضای «ادوارد جورج دانلی» به مبلغ ۳۲/۶۰۰/۰۰۰ ریال از بانک ملی ایران گرفته شد و صرف رستاخیز ۲۸ مرداد شد. با این پول پانصد نفر از ولگردان زاغه‌های جنوب شهر را برای آشوب و غارت استخدام کردند و به هر یک سیصد فرانک دادند، آنها همچنین همسویی چند تن از روحانیان را نیز جلب کردند[۲]. تظاهرکنندگان توانستند جهت امواج را تغییر دهند و به جای حمایت از مصدق، به طرفداری از شاه پرداختند.

در ۲۷ مرداد ماه هندرسون سفیر آمریکا در تهران که در خارج از ایران به سر می‌برد و عملیات را رهبری می‌کرد، ناگهان وارد تهران شد و بلافاصله به دیدار مصدق شتافت. هندرسون هنگام اجرای عملیات در ایران حضور نداشت و بعضی معتقدند که هندرسون ترجیح داد در جریان اجرای نقشه در ایران نباشد تا در صورت عدم موفقیت آن، بتواند به ایران برگردد و چنین وانمود کند که این نقشه بدون اطلاع و موافقت وی طرح و

---

۱. لپینگ، همان کتاب، ص۶۳.
۲. اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، **مصدق و نهضت ملی ایران**، (بی‌جا: بی‌نا: ۱۳۵۷)، ص۱۳۲ـ۱۳۱.

اجرا شده است[۱]. او بعد از شکست کودتا، به ایران بازگشت و بلافاصله با مصدق به گفتگو پرداخت. هندرسون به مصدق گفت: «که دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند».[۲] هندرسون به طور رسمی به دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به مصدق تکلیف کناره‌گیری از کار را کرد[۳]. هندرسون پس از گفتگو با مصدق از منزل او خارج شد و بلافاصله با رابط‌های دولت جدید در مرکز تماس گرفته و به آنها ابلاغ می‌کند که دولت آمریکا، دولت زاهدی را تنها دولت قانونی و رسمی ایران می‌داند[۴].

ملاقات هندرسون با مصدق درست یک روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد، جهت خاصی داشته است. هندرسون می‌خواهد بگوید ایالات متحده از قبل، به طور پنهانی درصدد سرنگون ساختن دولت مصدق بوده، اما اکنون که کودتا با شکست مواجه شده است، به طور علنی اعلام می‌کند که دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند دولت مصدق را به عنوان یک دولت قانونی به رسمیت بشناسد. مصدق معتقد است که ملاقات هندرسون با وی در روز ۲۷ مرداد جهت خاصی داشته است که «نسبت به ملاقات روز ۲۷ مرداد باید گفته شود؛ علت این بود که می‌خواستند بفهمانند از جریانی که بعد روی داد، بی‌خبرند».[۵] هندرسون به‌رغم اینکه می‌گوید، دولت آمریکا قصد مداخله در امور ایران را ندارد، اما پس از ملاقات با مصدق، بلافاصله به

---

۱. روبین، همان کتاب، ص ۷۹.

۲. محمود تفضلی، **مصدق، نفت، کودتا**، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۶۷.

۳. همان کتاب.

۴. همان کتاب، ص ۶۸.

۵. مصدق، **خاطرات و تألمات مصدق**، ص ۲۹۱.

دیدار کرمیت روزولت می‌رود تا نتیجهٔ گفتگو را به فرمانده عملیات ابلاغ کند.

در خلال روزهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد هواداران حزب توده شعارهایی مبنی بر مخالفت با شاه در قالب تظاهرات خیابانی می‌دادند. بنا به گفته «وودهاوس» فرماندهٔ MI6 در ایران «حزب توده غوغای جمهوری‌طلبی سر داد. مجسمه‌های شاه سرنگون و عکس‌های وی پاره شد.»[1] توده‌ایها در خلال این سه روز، تظاهرات و مخالفتهایی از خود نشان دادند، اما بسیاری از این افراد، عوامل دولت بریتانیا و سیا بودند که با برنامه قبلی به عنوان توده‌ای که شعارهای حزب توده را حمل می‌کردند، به خیابانها ریختند. البته بسیاری از هواداران واقعی حزب توده هم به این جمعیت پیوستند. هدف از این تظاهرات این بود که خطر حزب توده و روی کار آمدن کمونیست‌ها را بزرگ جلوه دهند و ادامه زمامداری مصدق را به نفع کمونیست‌ها قلمداد کنند. «ریچارد کاتم»[2] که در این زمان برای سفارت آمریکا کار می‌کرد، می‌گوید:

«برادران رشیدیان فرصت را غنیمت شمردند و مردمی را که در قبضه اختیار ما آمریکایی‌ها بودند به خیابانها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده‌ای هستند. آنها نقشی بیش از تحریک و فتنه‌انگیزی نداشتند و نیروهای ضربتی‌ای بودند که گویا توده‌ایهایی هستند که پیکره‌ها و مساجد را، سنگباران می‌کنند.»[3]

در داخل، مردم ایران نسبت به فعالیتهای حزب توده و کمونیست‌ها بسیار حساس بودند، زیرا مسلمانان نسبت به رژیمهای کمونیستی بدبین

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۶۸ـ۶۷.

2. Richard W.Cottam

۳. لیپنگ، همان کتاب، ص۶۲ـ۶۱.

هستند، در نتیجه هر چه خطر حزب توده و کمونیست‌ها بزرگتر می‌شد، مردم نسبت به اعمال آنها بدبین‌تر می‌شدند. بنا به گفتهٔ روزولت: «هر چه بیشتر بر ضد شاه فریاد می‌زدند مردم و ارتش بیشتر به آنها به عنوان دشمن نگاه می‌کردند».[۱] این بهترین اقدامی بود که کودتاچیان به منظور توجیه کارهای خود، از آن بهره‌برداری می‌کردند.

بعضی معتقدند که این تظاهرات قلابی توسط مأموران سیا، سازماندهی شده بود. بنا به گفته «گازیوروسکی» در خلال این رویدادها، «نرن» و «سیلی» دسته‌های متعددی را اجیر کردند و روز ۱۷ اوت (۲۶مرداد) با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرمهایی که در آنها شاه تقبیح و سرزنش شده بود، در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند. وی در رابطه با این تظاهرات چنین می‌گوید:

«این جمعیت توده‌ای قلابی که عصر روز قبل، مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها به وسیله یکی از مأموران «سیا» به نرن و سیلی پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس، از خطر به قدرت رسیدن توده‌ایها، موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی‌خبر از نقش «سیا» در ایجاد این تظاهرات و هدف آنها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم آواز شدند. آنها، مجسمه‌های شاه و پدرش را پائین کشیدند و به محل دفن رضاشاه هجوم بردند»[۲]

تا اواخر روز ۲۷ مرداد تظاهرات به نفع مصدق و در مخالفت با شاه بود، اما به تدریج اوضاع دگرگون شد. از صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عده‌ای که از قبل توسط سیا خریداری شده بودند و به وسیله برادران رشیدیان تجهیز شده بودند به خیابانها ریختند. از قسمت بازار، مرکز تجاری تهران،

---

۱. روزولت، همان کتاب، ص۱۹۳.

۲. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۶ـ۳۵.

تظاهراتی توسط یک تیم مشهور ورزشی (دارودسته شعبان بی‌مخ) که شعار «زنده باد شاه» را سر می‌دادند، راهنمایی می‌شد و به سمت خانه مصدق در حرکت بود. یک شاهد عینی بعدها چنین گفت:

«در حالی که نظامیان بدقت از پایتخت ناآرام حفاظت می‌کردند، دستهٔ عجیبی در خیابانهای شهر، به سوی قلب تهران پیش می‌رفت. بندبازها پشتک‌وارو می‌زدند، وزنه‌برداران میله‌های آهنی دور سر می‌چرخاندند، و کشتی‌گیرها بازو می‌گرفتند و قدرت عضلات خود را به رخ مردم می‌کشیدند. با افزایش شمار تماشاکنندگان، گروههای مختلف نمایش‌دهنده یکصدا به نفع شاه شعار می‌دادند. جمعیت با شعارها دم گرفتند، و ناگهان تعادل روانی جمعیت علیه مصدق بهم خورد».[1]

جمعیت تظاهرکننده به هر اداره و وزارتخانه‌ای که می‌رسیدند به آن حمله می‌کردند و اموال دولتی را به غارت می‌بردند. قوای انتظامی که مأمور برقراری نظم و آرامش بودند، از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. در این هنگام قوای انتظامی از شاه حمایت می‌کردند، زیرا عوامل بریتانیا و «سیا» با نفوذ در میان ارتشیان و قوای نظامی، توانسته بودند آنها را خریداری کرده و برای چنین روزی از آنها استفاده کنند.

تظاهرکنندگان توانستند در پناه نیروهای انتظامی، پس از اشغال ایستگاه رادیو، آماده حمله به خانه نخست‌وزیر شوند. از ساعت ۲/۵ بعدازظهر حمله تانکها و گروه زیادی از تظاهرکنندگان به خانه نخست‌وزیر شروع شد. خبرنگار کیهان وقایع بعدازظهر ۲۸ مرداد را بدین شرح گزارش می‌دهد:

«ساعت دو بعدازظهر شهربانی و ستاد ارتش با شش تانک و چند کامیون حامل سرباز محاصره شد.... سرتیپ دفتری با چند جیپ از گارد مسلح

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۶۹.

گمرک به شهربانی کل کشور آمد و آنجا را اشغال کرد.... ساعت یک و نیم بعدازظهر، چندین کامیون حامل سربازان مسلح و عده‌ای پاسبان و همچنین تعداد زیادی اتومبیل‌های زره‌پوش مجهز به تمام وسایل، به علاوه چند کامیون و اتومبیل بارکش، که همگی عکس شاه و رضاشاه را جلو و عقب خود حمل می‌کردند، با شعارهای: «زنده باد شاه» حرکت کردند... نکته قابل توجه اینکه در این موقع تمامی تظاهرات توسط قوای نظامی انجام می‌شد. تا حدود ظهر اطراف منزل آقای دکتر مصدق آرام بود. قوای محافظ، همهٔ راهها را بسته بودند... دسته‌هایی از جمعیت مقارن ظهر آمدند. چند تیر شلیک شد و عقب نشستند. حدود ساعت چهار و نیم، چند تانک دیگر نیز به کمک تظاهرکنندگان آمدند. تانکها آماده حمله به خانه مصدق بودند. شلیک رگبار مسلسل قسمتی از بالای خانه را ویران کرد... در این موقع ۲۷تانک اطراف خانه مصدق را گرفته بودند، عده‌ای سرباز نیز جلو و عقب این تانکها بودند...»[1]

زاهدی که برای به دست گرفتن زمام امور از مخفیگاه بیرون آمد و در تلگرافی از شاه دعوت کرد که فوراً به کشور بازگردد. یکی از واحدهای نظامی طرفدار زاهدی با پخش بیانیه‌هایی از طریق رادیو به حمایت از زاهدی پرداخت. بالاخره در ساعت ۵بعدازظهر حمله به خانه نخست‌وزیر توسط تانکها و قوای نظامی آغاز شد. پس از زدوخورد شدیدی که بین مهاجمان و محافظان خانه مصدق رخ داد، حدود سیصد نفر کشته شدند[2]. دکتر مصدق در حین درگیری مجبور شد خانه را ترک کند و به یکی از خانه‌های مجاور پناه برد.

بدین ترتیب کودتای ۲۸ مرداد که طرح آن به وسیله انگلیسی‌ها پیشنهاد شده بود و توسط آمریکا به اجرا درآمد، به پیروزی رسید. با

۱. روزنامهٔ **کیهان**، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲.

2. **The Los Angeles Times,** 29 March, 1979.

کودتای ۲۸ مرداد دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران که در آن ایالات متحده، حضور فعالی داشت، شروع شد. به سلطه انحصاری شرکت نفت انگلیس و ایران پایان داده شد و سهمی هم نصیب شرکتهای نفتی آمریکایی و فرانسوی گردید. «ایدن» وزیر خارجهٔ انگلستان که در هنگام کودتا در حال گذراندن دوران نقاهت بود، وقتی که خبر سقوط مصدق از اریکه قدرت را شنید گفت: «آن شب با خیال راحت شادمانه خوابیدم.»[۱]

از بررسی‌های فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که کودتای ۲۸ مرداد در نتیجه تلاشهای مؤثر عوامل بریتانیا بخصوص برادران رشیدیان و همچنین کاردانی و ابتکار روزولت بود که بعد از شکست کودتای ۲۵مرداد، وارد عمل شدند و با هجوم به خانهٔ مصدق او را مجبور به ترک خانه کردند. بنا به گفتهٔ «باری روبین» تلاشی که در ۲۸ مرداد ماه صورت گرفت، بیشتر محصول ابتکار شخصی روزولت بود که بهترین اصطلاح برای بیان آن رها کردن تیری در تاریکی بود[۲]. البته کاردانی روزولت و تصمیم‌گیری سریع وی پس از شکست کودتای اول قابل توجه است، اما آنچه که نقش اصلی را در این لحظات حساس ایفا می‌کرد همان به صحنه آمدن نیروهای از پیش اجیر شده بود که توانستند جهت امواج را به نفع شاه و علیه مصدق تغییر دهند. بنا به گفته وودهاوس «شاید ما جز بحرکت درآوردن نیروهایی که حاضر و موجود بودند، کاری نکردیم، ولی این دقیقاً همان کاری بود که باید عملی می‌شد؛ و کافی هم بود».[۳] بعد از بررسی حوادثی که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد، به ارزیابی نقش دولتهای انگلیس و آمریکا در این کودتا می‌پردازیم.

---

۱. ایدن، همان کتاب، ص۳۰۲.
۲. روبین، همان کتاب، ص۸۳.
۳. وودهاوس، همان کتاب، ص۷۲.

۵) ارزیابی نقش ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد

ایالات متحده تا قبل از ملی شدن صنعت نفت در ایران، نفوذ چندانی در ایران نداشت، در صورتی که بریتانیا از نفوذ بسیار بالایی در امور ایران برخوردار بود. دولت آمریکا از سلطه انحصاری بریتانیا در ایران ناراضی بود. دولت بریتانیا از طریق شرکت نفت توانسته بود در تمام مسائل سیاسی و اقتصادی ایران دخالت کند. دولت آمریکا همواره سعی می‌کرد به انگلیسی‌ها گوشزد کند که در قبال خواسته‌های دولت ایران انعطاف بیشتری نشان دهند، اما دولت انگلیس حاضر نبود از مواضع خود عقب‌نشینی کند.

با ملی شدن صنعت نفت در ایران، به سلطهٔ انحصاری دولت بریتانیا بر منابع نفتی ایران پایان داده شد. ایالات متحده اقدام دولت ایران را مورد پشتیبانی قرار داد. ایالات متحده با ملی شدن صنعت نفت در ایران موافق بود، اما این موافقت تا آنجا بود که به انحصار شرکت نفت پایان داده شود، نه اینکه صنعت نفت به نحوی که دولت ایران قصد داشت ملی شود. آمریکا همواره از این می‌ترسید که اگر ایران بتواند نفت خود را به نحوی ملی کند که اداره تولید و فروش آن را هم کاملاً خودش به عهده بگیرد، این الگویی می‌شد برای کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه، زیرا آنها هم با پیروی از اقدام دولت ایران، تقاضای اقدام مشابهی را می‌کردند. بنا به گفته باری روبین: «انگلیسی‌ها لجوجانه روی این سخن پافشاری می‌کردند که بسته ماندن چاههای نفت ایران بهتر از قبول اصل ملی شدن نفت است و استدلال آنها هم این بود که اگر در برابر مصدق عقب‌نشینی کنند، منافع و سرمایه‌گذاریهای آنها در سایر نقاط جهان هم به خطر خواهدافتاد».[1]

۱. روبین، همان کتاب، ص ۶۵.

تا زمانی که دموکراتها در آمریکا بر سر کار بودند، سیاست دولت آمریکا همواره بر حل مسألهٔ نفت از طریق راههای دیپلماتیک و باقی ماندن ایران در اردوگاه غرب بود و با سیاست دولت انگلیس که همواره اقدام نظامی علیه ایران را تنها راه حل مسألهٔ نفت می‌دانست، بشدت مخالف بود. «ترومن» رئیس جمهوری آمریکا، با هرگونه اقدام نظامی علیه ایران مخالف بود، زیرا به عقیدهٔ وی هرگونه اقدام نظامی علیه ایران موجب خواهد شد که روسها هم به ایران تجاوز نظامی کنند[1].

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک بود، دولت انگلیس منتظر نتیجه انتخابات آمریکا ماند، پس از برگزاری انتخابات در آمریکا، آیزنهاور از حزب جمهوریخواه در ژانویهٔ ۱۹۵۳ به ریاست جمهوری رسید. به‌رغم اینکه دولت جدید هنوز مصدق را تنها امید غرب در ایران می‌دانست[2]، اما دولت بریتانیا توانست با استفاده از دسیسه خطر کمونیسم در ایران، به دولت جدید که برخلاف دولت گذشته از نفوذ کمونیست‌ها در ایران نگرانی بیشتر داشت، بقبولاند که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت، سقوط مصدق است. سیاست انعطاف‌ناپذیر دولت ایران هم که هر نوع پیشنهادی را تنها در چهارچوب قانونی ملی شدن نفت می‌پذیرفت، در تغییر سیاست دولت آمریکا نقش مؤثری ایفاء کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم، با آغاز جنگ سرد، یکی از اهداف سیاست خارجی آمریکا، جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم در کشورهای دنیا، بویژه خاورمیانه بود. ایالات متحده، همواره ایران را یکی از کشورهایی

---

1. Rhodri Jeffreys - Joneso, **The Cia and American Democracy** (U.S.A: Yale universitypress, 1989) P.90.

۲. ایدن، همان کتاب، ص ۳۰۰.

می‌دانست که در آن کمونیست‌ها فعالیت دارند و معتقد بود که باید از نفوذ کمونیست‌ها در ایران جلوگیری کرد[۱].

سازمانهای اطلاعاتی آمریکا از اواخر دههٔ ۱۹۴۰، فعالیت‌های محرمانه‌ای را در داخل ایران که بیشتر به منظور مقابله با نفوذ و فعالیت شوروی و حزب توده در داخل ایران بود، شروع کردند. این مأموران توجه خود را به فعالیتهای شوروی در ایران متمرکز ساخته بودند و بویژه در خنثی کردن‌جاذبه سازمان کمونیستی محلی یعنی حزب توده، بشدت می‌کوشیدند. جعل نامه‌ها و کتابهایی از قول شخصیت‌های درجه اول توده‌ای، استفاده از روزنامه‌های ایرانی به منظور بی‌اعتبار ساختن برنامه‌های سیاسی حزب توده، پرداخت مستقیم پول به سیاستمداران ایرانی مخالف جنبش کمونیستی از جمله روشهایی بود که آنان به کار می‌بستند[۲].

در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، حزب توده به پشتیبانی شوروی، فعالیتهایی در داخل ایران داشت، اما آنقدری که دولت ایالات متحده آن را خطرناک توصیف می‌کرد، نبود زیرا در آن زمان حزب توده از چنان قدرتی برخوردار نبود که بتواند مقامی را تسخیر کند. بنا به گفتهٔ یکی از تحلیل‌گران «سیا» تسخیر قدرت توسط حزب توده پیش از پایان سال ۱۹۵۳ بسیار ضعیف بود[۳]. همچنین تحلیل‌گران «سیا» مصدق را کمونیست تلقی نمی‌کردند[۴] تا بتوان ادامهٔ زمامداری او را به نفع کمونیست‌ها دانست. نکته قابل توجه این است که نگرانی از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در این

---

۱. روبین، همان کتاب، ص ۶۲.
۲. گازیوروسکی، همان کتاب، ص ۲۷.
۳. همان کتاب، ص ۳۹.
۴. همان کتاب.

زمان، بیشتر از سوی مقامهای سیاسی ایالات متحده و رؤسای بالای سازمان سیا، عنوان شده است. وزیر خارجه آمریکا در ۲۹ ژوئیه (۷ مرداد) در یک مصاحبه مطبوعاتی چنین گفته بود:

«تشدید فعالیت حزب غیرقانونی توده در ایران و اغماضی که دولت ایران نسبت به فعالیت حزب مزبور روا می‌دارد باعث نگرانی آمریکا شده و موجب شده است که اعطاء کمک از طرف آمریکا به ایران را مشکل‌تر سازد.»[۱]

همچنین در تاریخ ۱۵ مرداد ۳۲ (۶ اوت) آیزنهاور رئیس‌جمهوری آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی چنین گفته بود:

«لازم است دولت آمریکا برای جلوگیری از توسعهٔ نفوذ کمونیزم در کشورهای آسیا، از جمله ایران، اقدامهای لازم را به عمل آورد و هم اکنون تصمیماتی برای انجام این کار اتخاذ شده است. دیر یا زود راه توسعه کمونیزم را باید در آسیا محدود کرد و ما مصمم به این کار هستیم.»[۲]

در این زمان دکتر مصدق تصمیمی گرفت که بیش از پیش دولت آمریکا را نگران اوضاع ایران کرد. مصدق به منظور جلب کمکهای اقتصادی از سوی دولت آمریکا، با ارسال نامه‌ای به آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا، خاطرنشان کرد که اگر کمکهای اقتصادی ایالات متحده به ایران نرسد، ممکن است ایران به دامن کمونیست‌ها بیفتد. این تاکتیک از سوی مصدق نه تنها منجر به دادن کمک از سوی آمریکا نشد، بلکه عذر آن دسته از طراحان سیاست خارجی آمریکا راکه با انگلیسی‌ها موافق بودند و تنها راه‌حل واقع‌بینانه را مداخله و سرنگونی مصدق می‌دانستند، موجه‌تر کرد. البته در این هنگام مقامهای سیاسی انگلیس و آمریکا، در حال پیاده کردن طرح مشترکی بودند که از قبل آن را تأیید کرده بودند، اما عنوان کردن

۱. فاتح، همان کتاب، ص۶۶۲.

۲. همان کتاب، ص۶۶۳.

خطر کمونیزم از سوی مصدق، دولت آمریکا را برای همکاری با دولت انگلیس در سرنگون ساختن مصدق مصمم‌تر کرد. بنا به گفتهٔ «باری روبین»: «خطر بقدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران که مصدق برای نیل به مقاصد سیاسی خود آن را بزرگ می‌کرد، عامل اصلی تغییر سیاست آمریکا در ایران و تدارک مقدمات سرنگونی وی بود.»[1]

با مروری بر سیاست دولت شوروی و حزب توده در قبال دولت مصدق، این نکته روشن خواهد شد که بزرگ کردن خطر کمونیسم در ایران، بیشتر به منظور فراهم کردنِ زمینه برای اجرای یک کودتا در ایران بود. همان طور که قبلاً هم بیان شد حزب توده در این زمان از قدرت زیادی برخوردار نبود تا بتواند زمام امور را به دست بگیرد. البته هواداران حزب توده حرکتهایی به نفع دولت شوروی در ایران انجام می‌دادند، اما دولت مصدق در بسیاری از جاها، مانع فعالیت آنها می‌شد.

دولت شوروی در قبال اقدام دولت ایران، همواره یک سیاست توأم با بی‌اعتنایی و انتظار درپیش گرفت. شوروی با سیاست مصدق که معتقد به موازنهٔ منفی بود، مخالف بود. در جوامع بین‌المللی از دولت ایران پشتیبانی نمی‌کرد و هرگاه مسألهٔ ایران مطرح می‌شد، نمایندگان دولت شوروی یا غایب بودند و یا رأی ممتنع می‌دادند. از لحاظ اقتصادی به ایران هیچ نوع کمکی نکردند، زیرا هنگامی که دولت ایران احتیاج شدیدی به کمکهای مالی از طرف کشورهای خارجی داشت، دولت شوروی هیچ نوع کمک اقتصادی به ایران نکرد و عملاً با عدم خرید نفت ایران به تحریم بین‌المللی از سوی دولت انگلیس کمک نمود. بنا به گفته دکتر مصدق: «هفته‌ها با نمایندگان شوروی برای فروش نفت صحبت کردیم ولی به جایی نرسید،

---

۱. روبین، همان کتاب، ص ۷۶.

اگر آنها پنج میلیون تن نفت، فقط پنج میلیون تن، از ما می‌خریدند، دولت انگلیس به گردپای ما هم نمی‌رسید.»[۱] دولت شوروی نه تنها از خرید نفت ایران خودداری ورزید، بلکه با خودداری از استرداد یازده تن طلایی که از زمان جنگ جهانی دوم ایران در بانکهای شوروی داشت، عملاً ایران را در تنگنای اقتصادی شدیدی قرار داد. زیرا استرداد این مطالبات می‌توانست حکومت مصدق را از مضیقه مالی نجات دهد، اما با وجود تقاضاهای مکرر مصدق دولت شوروی از پرداخت بموقع آن خودداری ورزید و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به دولت دست نشانده علاء پرداخت شد[۲]. دولت شوروی در طول نهضت ملی شدن نفت همواره یک نوع سیاست بی‌تفاوتی در قبال ایران در پیش گرفته بود. آمریکا و انگلیس با استفاده از این بی‌تفاوتی توانستند طرح سرنگونی مصدق را به مرحله اجرا گذارند؛ زیرا شوروی نه تنها هیچ حرکت تهدیدآمیزی از خود نشان نداد، بلکه با اقدامهای حزب توده هم مخالفت ورزید. بنا به گفتهٔ «ریچارد کاتم»: «غرب باید از تاکتیک دولت شوروی در ایران، بسیار سپاسگزار باشد.»[۳]

از بررسی‌های فوق چنین استنباط می‌شود که نه دولت شوروی و نه حزب توده تهدیدی جدی علیه دولت مصدق به شمار نمی‌آمدند و خطر بقدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران در مقطع مورد بحث، منتفی بود. حال باید به این سؤال پاسخ داد که چرا آمریکایی‌ها این همه از نفوذ کمونیست‌ها در ایران نگران بودند و همواره خطر حزب توده را عنوان می‌کردند؟

در دوران جنگ سرد که بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شد، استراتژی

---

۱. مهدوی، همان کتاب، ج‌دوم، ص۹۹.
۲. همان کتاب، ص۱۰۰.
۳. نجاتی، همان کتاب، ص۲۹۸.

دولت آمریکا، براساس مبارزه با نفوذ کمونیزم در جهان، بخصوص خاورمیانه بود. دولت انگلیس پس از رسیدن به بن‌بست در حل مسألهٔ نفت با مصدق، تصمیم گرفت به منظور جلب همکاری ایالات متحده در براندازی مصدق، از دسیسه خطر کمونیزم در ایران استفاده کند. وودهاوس، فرماندهٔ سازمان MI6 همکاری ایالات متحده با انگلیس را در رابطه با ایران، ضروری و لازم می‌داند. وی می‌گوید:

«من از ابتدا متقاعد شده بودم که برای جلوگیری از یک کودتای روسی در ایران، همکاری بریتانیا و ایالات متحده آمریکا ضروری است. آمریکایی‌ها در صورتی با ما همکاری می‌کردند که مسأله را متضمن افزایش خطر نفوذ کمونیسم ببینند، نه به خاطر بازگرداندن شرکت نفت جنوب.»[۱]

دولت بریتانیا به منظور تغییر سیاست دولت آمریکا در قبال مصدق، خطر نفوذ کمونیست‌ها را خیلی بزرگ جلوه داد. ایالات متحده که همواره از روی کار آمدن رژیمهای کمونیستی، نگران بود در نتیجه تبلیغات انگلیسی‌ها، تصمیم گرفت، سیاست سازش با مصدق را کنار گذارد و با سیاست انگلیس که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت را، سقوط مصدق می‌دانست، همراه شود. ریچارد کاتم به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

«احساس من در آن موقع این بود ـ و هنوز هم هست ـ که انگلیسی‌ها از میزان ترس بیمارگونه آمریکاییان از کمونیسم آگاه بودند.... انگلیسی‌ها زیرکانه از این ترس برای ترغیب ما به درگیر کردن خودمان در کودتا، سوءاستفاده کردند.»[۲]

وودهاوس در ضمن گفتگوهایش با مقامهای آمریکایی در واشینگتن، خطر کمونیسم را اساس استدلال خود قرار می‌دهد و می‌گوید:

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۱۹.
۲. لپینگ، همان کتاب، ص۵۶.

«چون نمی‌خواستم به من تهمت بزنند که می‌خواهم از آمریکایی‌ها برای حل مشکلات خودمان، سوءاستفاده کنم، تصمیم گرفتم بیشتر بر مسألهٔ خطر کمونیسم در ایران تأکید کنم تا به کسب مجدد کنترل صنایع نفت ایران به وسیلهٔ خودمان.»[1]

بزرگنمایی خطر حزب توده و ایجاد وحشت از سلطه کمونیسم در جامعه، در اثر تبلیغات دولت بریتانیا بود و این درحالی است که محققانی چون «جیمز بیل» می‌نویسد:

«حزب کمونیست توده ایران نسبتاً کوچک بود. این حزب نه از حمایت طبقه متوسط ناسیونالیست برخوردار بود و نه از پشتیبانی توده واقعی مردم ایران.»[2]

امروزه پژوهشگران آمریکا و انگلیس معترفند که بزرگنمایی خطر کمونیسم در واقع یک ترفند سیاسی از سوی انگلیسی‌ها به منظور جلب محافل حاکمه و افکار عمومی آمریکا به سوی کودتا و اعاده دیکتاتوری بوده است. جالب توجه است که آیت‌ا... کاشانی نسبت به این ترفند شناخت داشت و با زیرکی بارها با آن مقابله کرد و بر اهمیت خطر اصلی از جانب انگلیس تأکید کرد. ایشان به صراحت می‌گفت که اگر کمونیست‌ها در ایران هوادارانی دارند، تقصیر آن به گردن انگلستان است[3]. مصدق نیز بعدها در دادگاه نظامی گفت: «کمونیسم را بهانه کردند تا ۴۰ سال دیگر نفت ما را ببرند.»[4] همچنین جیمز بیل به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: «فکر مداخله از انگلیسی‌ها ناشی شد که تهدید روی کار آمدن احتمالی کمونیست‌ها را به عنوان تاکتیک اصلی خود در جلب نظر آمریکایی‌ها به

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۳۸.
۲.بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۴۶۵.
۳. روزنامهٔ **کیهان**، ۶ آذر، ۱۳۶۹.
۴. همانجا.

کار بردند.»[۱]

در اینجا لازم است به منظور آگاهی بیشتر از نقش مشترک آمریکا و انگلیس، به بعضی از شبکه‌های جاسوسی دولتهای مزبور اشاره کنیم، یکی شبکهٔ رشیدیان است که از اوایل ۱۹۴۰ (اوایل جنگ جهانی دوم) از مهم‌ترین عوامل بومی بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند:

«گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس نیز بخش مهمی از این شبکه به شمار می‌رفتند. از جمله این افراد سیدضیاءالدین طباطبایی بود که انگلیسی‌ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز که رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس به عهده داشت، از زمره این سیاستمداران بود.»[۲]

یکی دیگر از شبکه‌های جاسوسی که تا به حال بدان اشاره‌ای نشده است شبکهٔ «بدامن»[۳] است که آن را از مهم‌ترین شبکه‌های «سیا» در ایران می‌دانند. «مارک گازیوروسکی» در پژوهش خود پیرامون کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که بر اسناد دست اول و مصاحبه با کارمندان پیشین «سیا» مبتنی است، شبکه «بدامن» را مهم‌ترین شبکه «سیا» در ایران می‌داند:

«آمریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ فعالیت‌های محرمانه پنجگانه‌ای را بدین شرح شروع کرده بود:.... پنجم، اجرای یک سلسله عملیات با رمز «بدامن» که از سال ۱۹۴۸ برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده آغاز شده بود. «بدامن» یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود، که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی دو نفر ایرانی با نامهای رمز «نرن» و «سیلی» اداره می‌شد و ظاهراً بودجه سالانه‌ای معادل یک میلیون دلار داشت.»[۴]

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۴۶۳.
۲. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۱۹.
3. Bedamn
۴. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۲۷.

بعضی معتقدند که مجری شبکه «بدامن» یک شبکه آمریکایی نبود، بلکه پروژهٔ «بدامن» یکی از نخستین پروژه‌هایی بود که در چهارچوب همکاری اینتلیجنس‌سرویس و سازمان نوبنیاد «سیا»، بر مبنای امکانات غنی بومی MI6 و بودجه کلان «سیا»، آغاز شد و مسئولیت اداره آن به عهده «شاپور ریپورتر» قرار گرفت که در همکاری با اسدا... علم، اجرای پروژه را شروع کرد. دو ایرانی که در اسناد «سیا» با نامهای رمز «نرن» و «سیلی» خوانده شده‌اند، در واقع این دو نفر بودند[1].

بنابراین، چنین نتیجه می‌گیریم که شبکهٔ «بدامن» همان شبکهٔ شاپور ریپورتر ـ اسدا... علم بود. اولی از کودکی در انگلستان می‌زیست و تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج به پایان رسانید و علاوه بر آن در سرویس اطلاعاتی بریتانیا در عالی‌ترین سطوح، بویژه در عرصهٔ فرهنگی «جنگ روانی» آموزش دید. این شخص در اواخر جنگ جهانی دوم به عنوان «کارشناس جنگ روانی» سرویس اطلاعاتی بریتانیا به هندوستان اعزام شد[2]. «شاپور ریپورتر» با پوشش وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا در سال ۱۹۴۸ وارد تهران شد. وی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور رسمی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود.

شبکهٔ اسدا... علم، که در پنهانکاری کامل عمل می‌کرد، با شبکه شاپور ریپورتر، همکاری داشت. این شبکه، عناصر روشنفکر و مطبوعاتی قابل اعتنایی را پیرامون خود گرد آورده بود که بسیاری از آنان در حول و حوش احزاب و گروههای سیاسی و به ویژه حزب توده اطلاعات کافی داشتند[3].

---

۱. روزنامهٔ **کیهان**، ۶ آذر، ۱۳۶۹.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

فعالیت اصلی این شبکه نفوذ در حزب توده بود. این دو شبکه، همان شبکه «بدامن» بودند که برای سیا کار می‌کردند. در اینجا به دو نمونه از عملیات این شبکه‌ها اشاره می‌کنیم تا نقش آن در تحریک توده‌ایها و کشاندن آنها به خیابانها، روشن شود.

هنگامی که هریمن نماینده مخصوص ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، در ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ در رأس یک هیأت وارد تهران شد تا مصدق را با دولت انگلیس آشتی دهد، شبکه بدامن براساس منافع گردانندگان آن در آمریکا و انگلیس، قصد داشت که مسافرت هریمن را با شکست مواجه کند، دولتمردان آمریکایی را از توسعهٔ «خطر کمونیسم» در ایران بترساند و زمینه‌های استراتژی خود را فراهم سازد. در چنین شرایطی بود که سازمان جوانان حزب توده، که بشدت زیر نفوذ شبکه «بدامن» قرار داشت، تظاهرات وسیعی را علیه ورود هریمن ترتیب داد. از طرف دیگر نیروهای ضدکمونیست، با توده‌ای‌ها درگیر شدند و زدوخورد شدیدی بین آنها رخ داد. این تظاهرات به وسیلهٔ عوامل انگلیس که به عنوان هواداران حزب توده، به خیابانها آمده بودند، ترتیب یافته بود. «جیمز بیل» محقق آمریکایی، به صراحت آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را تظاهراتی می‌داند که «ظاهراً از سوی حزب توده، ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس ترتیب یافته بود.»[۱]

بدین ترتیب، چنین می‌توان نتیجه گرفت که اعضای شبکه «بدامن» که برای سیا کار می‌کردند، از عوامل بریتانیا بودند که با همکاری برادران رشیدیان که از عوامل شناخته شده بریتانیا بودند، توانستند با نفوذ در درون حزب توده، اقدامهای توده‌ایها را در پیشبرد هدفهای خود، به کار گیرند.

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۴۳۵.

همچنین تظاهرات تودەایـها در روزهـای ۲۵ـ۲۷ مـرداد ۱۳۳۲ کـه مجسمه‌های شاه را به زیر می‌کشیدند و شعار «جمهوری دمکراتیک» سر می‌دادند و موجب هراس شدید مصدق و تمکین وی در برابر خـواست هندرسون سفیر دولت جدید آمریکا شد، از اقدامهای شبکهٔ «بدامن» بود. هندرسون در ملاقات عصر ۲۷ مرداد با مصدق بشدت او را از خطر سقوط سلطنت و قدرت‌گیری حزب توده ترساند. مصدق در این لحظه به قوای انتظامی دستور داد تظاهرکنندگان را پراکنده سازند. سران حزب توده نیز، اعضای خود را از خیابانهای تهران فراخواندند[۱].

امروزه با انتشار برخی از اسناد مربوط به آن زمان روشن شـده کـه عملیات فوق توسط سرویس‌های اطلاعاتی انگـلیس و آمـریکا سـازمان یافته بود و در آن شبکه «بدامن» و شبکه برادران رشیدیان نـقش اسـاسی داشتند. به روایت ریچارد کاتم که در آن زمان برای سیا کار می‌کرد:

«برادران رشیدیان فرصت را غنیمت شمردند و مردمی را که در قبضه اختیار ما بودند به خیابانها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده‌ای هستند. آنها نقشی بیش از تحریک و فتنه‌انگیزی نداشتند. آنها نیروهای ضربتی بودند که گویی توده‌ای‌هایی هستند که پیکره‌ها و مساجد را سنگباران می‌کنند.»[۲]

«گازیوروسکی» فاش می‌کند که برای سازماندهی این حرکت ۵۰هزار دلار دستمزد پرداخت شد. او می‌افزاید:

«اقدام سیا در سازماندهی این توده‌ایهای «بدلی» که نقش قاطعی در کودتا ایفا کرده‌اند، و در دیگر روایات منتشر شده درباره آن بحث به عمل نـیامده است، لااقل از سـوی پـنج نـفر از دست‌انـدرکاران سـیا در ایـن مـاجرا، در مصاحبه‌هایی که انجام گرفت، تأیید شده است. یکی از مقامهای بـازنشسته

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص ۳۶.
۲. لیینگ، همان کتاب، ص ۶۲ـ۶۱.

سیا به من گفت که بعدها پایگاه سیا در تهران، از طریق جاسوسهای توده‌ای خود مطلع شد که حزب توده پس از آگاهی از این موضوع که گروه تظاهرکنندگان اولیه «بدلی» بوده‌اند، تصمیم به فراخواندن اعضای خود از خیابانها گرفت.»[۱]

بنابراین نمی‌توان گفت که گروههایی که در روزهای قبل از کودتا، به خیابانها ریختند و شعارهای جمهوری دادند، هواداران واقعی حزب توده بودند، البته بعضی از توده‌ایهای بی‌خبر از ماهیت این گروهها به آنها پیوستند، اما همان طور که بیان شد، اینها عوامل بریتانیا و سیا بودند که به منظور بزرگ کردن خطر کمونیسم، آنها را به خیابانها آورده بودند. بنا به گفتهٔ باری روبین: «اظهارات آیزنهاور دربارهٔ این که آنها ایران را از خطر کمونیسم نجات داده‌اند یا اینکه حکومت مصدق یک حکومت متمایل به چپ یا زیر نفوذ کمونیست‌ها بوده است، با واقعیت تطبیق نمی‌کند.»[۲]

بعضی معتقدند که انگیزهٔ اصلی کودتا بر آن بود که سیاستگران آمریکا تمایل داشتند شرکت‌های نفت آمریکایی در کسب بخشی از تولیدات نفت ایران سهیم شوند[۳]. ایالات متحده همواره سعی داشت که سهمی از منابع نفتی ایران را از آن خود سازد و از سلطه انحصاری بریتانیا در ایران، ناراضی بود. البته دولت ایالات متحده از مدتها پیش درصدد دستیابی برمنابع نفتی ایران بود، اما شرکت نفت انگلیس و ایران چنین اجازه‌ای را به شرکتهای نفتی آمریکایی نمی‌داد. شرکتهای نفتی مهم آمریکا برخلاف دولت این کشور، تمایل چندانی نسبت به نفت ایران نداشتند، زیرا شرکت‌های عمده آمریکایی در سال ۱۹۵۱ برای جبران متوقف شدن تولید نفت ایران، تولید نفت خود را در کویت و عربستان افزایش داده بودند و

۱. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۵۹.
۲. روبین، همان کتاب، ص۸۵.
۳. گازیوروسکی، همان کتاب، ص۳۷.

درصورتی که در تولید نفت ایران درگیر می‌شدند، مجبور بودند از تولیدات خود در این کشورها بکاهند و این امر، به تیرگی روابط آنها با رهبران کشورهای عربستان و کویت منجر می‌شد.

یکی از عواملی که باعث شد انگلیسی‌ها به شرکتهای نفتی آمریکایی اجازه ورود به امور نفتی ایران را دهند، نیاز شدید انگلیس به همکاری ایالات متحده در اجرای طرح کودتا بود. در این لحظه بین شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی تفاهمی دربارهٔ سرنگونی مصدق برقرار شد. انگلیسی‌ها در ازای دستیابی آمریکا در سرنگونی حکومت مصدق با اکراه اجازه دادند که شرکتهای نفت آمریکایی ۴۰ درصد از منافع نفت ایران را ببرند. ایدن، وزیر خارجهٔ انگلیس برخلاف گذشته که سهیم شدن شرکتهای آمریکایی در نفت ایران را نمی‌پسندید[۱]، حال معتقد بود که دلیلی وجود ندارد که شرکتهای نفتی آمریکایی در بهره‌برداری از منابع نفتی ایران وارد نشوند. وی می‌گوید:

«من از آمریکایی ها می خواستم تا آنها دربهره‌برداری از نفت ایران شریک شوند. من معتقدبودم،تنها راه‌حل مسأله،سهیم شدن آمریکایی ها در نفت ایران است».[۲]

از مجموع بررسی‌های فوق چنین استنباط می‌شود که عامل اصلی درگیر شدن آمریکا در کودتا، تلاشهای دولت بریتانیا بود. زیرا در آن زمان نه توده‌ایها قدرتمند بودند که بتوانند بر اوضاع مسلط شوند و نه شورویها که هیچ تمایلی برای کمک به دولت مصدق از خود نشان نمی‌دادند. بنابراین آنچه که موجب شد آمریکا درگیر کودتا شود، تبلیغات اغراق آمیز انگلیسی‌ها بود که همواره بر خطر نفوذ کمونیسم در ایران به آمریکایی‌ها هشدار می‌دادند. دکتر مصدق هم بر این نکته تأکید می‌کند و معتقد است که:

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۳۹۴.
۲. ایدن، همان کتاب، ص۲۸۹.

«عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است.»[۱]

به‌رغم اینکه طراح اصلی کودتا، دولت بریتانیا بود، آمریکا هم نقش مؤثری در اجرای طرح کودتا داشت. شاید اگر کمک ایالات متحده نبود، موفقیت در انجام کودتا در آن زمان خاص و به شیوه‌ای که انجام شد، امکان نداشت. بعضی‌ها معتقدند که «این جریان از اول تا آخر به دست آمریکایی‌ها تحقق پذیرفت، ولی در پایان، سازمان جاسوسی مرکزی و دولت آمریکا کنار ایستادند.»[۲] نقش ایالات متحده در کودتا قابل انکار نیست، اما این نکته هم که آمریکا به تنهایی طرح کودتا را ریخت و بعد هم به وسیله عوامل سیا، دولت مصدق را سرنگون کرد، خیلی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که مهم‌ترین نقش ایالات متحده در تأمین هزینه عملیات کودتا بود.

در رابطه با تأمین هزینهٔ عملیات کودتا، روزولت در مصاحبه با روزنامهٔ لوس‌آنجلس تایمز گفته است: «مبلغ یک میلیون دلار برای ترتیب دادن تظاهرات خیابانی به منظور سقوط دولت ناسیونالیسم مصدق که سیصد کشته به جای گذاشت، در اختیار ما بوده که حدود هفتاد و پنجهزار دلار آن خرج شده است و بقیه پول را در گاوصندوق مطمئنی گذاشتیم و پس از پایان عملیات، این مبلغ به شاه تحویل داده شد.»[۳] همچنین روزولت در مصاحبه فاش ساخته است که مبلغ هفتاد و پنجهزار دلار هزینه ترتیب دادن تظاهرات خیابانی را به یک شبکه، مرکب از سه نفر آمریکایی و پنج

---

۱. مصدق، خاطرات و تألمات مصدق، ص۲۰۵.

2. Andrew tully, CIA. the inside story, (NewYork: William Morrow and company, 1962) P.96.

3. The Los Angeles Times, 29 March, 1979.

نفر ایرانی، که با او همکاری داشته‌اند، پرداخت کرده است[1].

از مطالب بالا چنین می‌توان نتیجه گرفت که ایالات متحده در تأمین هزینه عملیات و اجرای طرح، نقش مهمی را ایفاء کرد، اما عامل مؤثر در سقوط مصدق اختلافها و تنش‌هایی بود که بین هواداران مصدق در مجلس و غیره بروز کرده بود. همان طور که قبلاً هم بیان شد این اختلافها ساخته و پرداخته برادران رشیدیان از عوامل دولت بریتانیا بود. تحریک مخالفان دولت در مجلس و تجهیز اوباش و ولگرد از جمله اقدامهای این گروه بود. بعضی معتقدند که عامل اصلی در سقوط مصدق، تزلزل وشکافی بود که‌بین سیاستمداران ایرانی در آن روز به وجود آمده بود، بنابراین نمی‌توان گفت که اگر مداخله آمریکا نبود، مصدق باقی می‌ماند[2]. در قسمت بعد به نقش بریتانیا در کودتای ۲۸ مرداد می‌پردازیم.

۶) ارزیابی نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد

با ملی شدن صنعت نفت در ایران، انگلیسی‌ها سلطه انحصاری خود را بر نفت ایران از دست دادند. دولت انگلیس به منظور بازگرداندن وضعیت قبل از ملی شدن نفت، تصمیم گرفت از راههای مختلف مصدق را زیر فشار قرار دهد. اقدام مصدق مبنی بر ملی کردن صنعت نفت، بریتانیا را سخت دچار وحشت کرده بود، زیرا انگلیسی‌ها از یک طرف مانند آمریکایی‌ها از این خوف داشتند که اگر صنعت نفت ایران ملی شود و ایرانیان خودشان بتوانند اداره تأسیسات نفتی را به عهده بگیرند، این باعث خواهد شد که کشورهای دیگر خاورمیانه، تقاضای خواسته مشابهی را بکنند، از طرف دیگر شرکت نفت انگلیس و ایران یکی از مایه‌های غرور ملی برای

1. Ibid.

2. Jeffreys - Jones, OP. cit., P.90.

دولت بریتانیا به شمار می‌رفت و با ملی شدن صنعت نفت در ایـران، ایـن صنعت با ارزش از دست این کشور خارج شده بود. در نتیجه دولت بریتانیا درصدد برآمد از راههای گوناگون به تضعیف دولت مصدق بپردازد. بریتانیا به منظور وادار کردن دولت ایران به قبول شرایط خود در مسأله نفت، می‌کوشید از لحاظ اقتصادی و سیاسی بر دولت ایران فشار وارد کند.

دولت بریتانیا، از همان ابتدای ملی شدن نفت، اقدامهای مختلفی را به منظور تضعیف دولت مصدق انجام داد. ابتدا کوشید با فرستادن هیأتهایی از راه گفتگو مسأله را حل کند، اما پس از شکست گفتگوها، سعی کرد با توسل به مراجع بین‌المللی مسأله را به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران، حل نماید. دولت بریتانیا، همواره می‌کوشید، اقدام دولت ایران را یک اقدام غیرقانونی قلمداد کند و ملی کردن را در حکم تصرف اموال شرکت سابق بداند. در این زمان، به‌رغم اینکه آمریکایی‌ها معتقد بودند که باید اختلافهای بـین دولت ایران و شرکت سابق را از طریق گفتگو حل کرد، انگلیسی‌ها عقیده داشتند که رسیدن به توافق با مصدق امکان‌پذیر نیست و کنار آمدن با مصدق سیاست ناشی از ناامیدی است[1]. دولت بریتانیا، گفتگو با مصدق را بی‌فایده و تـنها راه‌حل مسألهٔ نفت را، کاربرد نیروی نظامی مـی‌دانست، امـا دولت ایـالات متحده با کاربرد زور علیه ایران مخالف بود و همیشه گفتگوها را به عـنوان بهترین راه‌حل مسألهٔ نفت پیشنهاد می‌کرد و به صراحت به انگـلیس اعـلام داشت که «حق ایرانیان را در ملی کـردن بـه رسـمیت مـی‌شناسد.»[2] دولت بریتانیا بعداً، انجام گفتگو با دولت آمریکا را که در گذشته صورت گرفته بود، یک اشتباه خواند. میدلتون در گزارشی به ایدن، وزارت خارجه انگلیس در

۱. ایدن، همان کتاب، ص۲۸۶.

۲. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۴۳۴.

۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲ نوشت: «شاید از اول اشتباه بود که با نظر آمریکایی‌ها مبنی بر اینکه مصدق قابل گفتگو است موافقت کردیم.»[1]

دولت انگلیس تنها راه‌حل مسألهٔ نفت را، سرنگون ساختن مصدق و جایگزین کردن دولتی دیگر که موافق با سیاستهای بریتانیا باشد، می‌دانست. تا زمانی که دمکراتها در آمریکا بر سر کار بودند، انگلیسی‌ها نتوانستند، ایالات متحده را با نظر خود هماهنگ کنند. زیرا «ترومن» معتقد بود که می‌توان با مصدق به راه‌حلی رسید. دولت انگلیس ترجیح داد منتظر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا بماند، زیرا در صورت روی کار آمدن جمهوریخواهان در آمریکا، بریتانیا بهتر می‌توانست نظر خود را به زمامداران جدید بقبولاند. در این مدت که دموکراتها بر سر کار بودند، دولت انگلیس به منظور تضعیف مصدق، تلاشهای عمده‌ای را دنبال کرد. کوشش مداوم برای براندازی دولت او، تحریم نفت و ایجاد پاره‌ای مشکلات اقتصادی علیه ایران، از جمله تلاشهایی بود که بریتانیا در مقابله با مصدق به کار برد.

یکی از اقدامهای مؤثر بریتانیا در فراهم کردن زمینهٔ کودتا، ایجاد پاره‌ای مشکلات اقتصادی علیه ایران بود. دولت بریتانیا بعد از ملی شدن نفت در ایران، بلافاصله اعلام کرد که هر کس نفت ایران را خریداری کند تحت تعقیب قضایی قرار خواهد گرفت. در نتیجه کشورها تمایلی به خرید نفت ایران از خود نشان نمی‌دادند. تحریم نفت ایران موجب شد تا دولت نتواند برنامه‌های اقتصادی خود را پیاده کند، زیرا دولت مصدق بعد از ملی شدن نفت شدیداً به عواید نفت به منظور بهبود اوضاع اقتصادی، نیاز داشت. اما تحریم نفت ایران توسط بریتانیا باعث شده بود تا دولت با

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص۳۸۹.

مشکلات مالی و اقتصادی بزرگی در داخل روبرو شود. گرانی و تورم باعث نارضایتی در میان مردم بخصوص قوای نظامی شده بود. مصدق امیدوار بود که از سوی ایالات متحده کمکهایی به ایران شود، اما همان طور که در قسمت پیش‌بیان شد، دولت ایالات متحده از ارسال کمکهای اقتصادی به ایران سر باز زد و اعطای هر نوع کمکی را منوط به حل مسأله نفت دانست. بدین ترتیب ایجاد مشکلات اقتصادی، عامل مهمی در تضعیف دولت مصدق بود که در درازمدت می‌توانست به عمر حکومت مصدق پایان دهد. البته دکتر مصدق به منظور بهبود وضع اقتصادی دست به اقدامهایی زد؛ برای مثال اتخاذ استراتژی اقتصاد بدون نفت از جمله اقدامهایی بود که می‌توانست در درازمدت اوضاع اقتصادی ایران را بهبود بخشد، اما عوامل بریتانیا در داخل، همواره مانع از هرگونه پیشرفت در برنامه‌های اقتصادی دولت می‌شدند، زیرا هدف آنها این بود که مشکلات اقتصادی همچنان ادامه یابد تا زمینه سرنگونی مصدق در داخل فراهم شود. بنا به گفتهٔ مصدق: «یکی از دلایلی که حکومت او را سرنگون کرده‌اند، این بود که مخالفانش تشخیص داده بودند که بتدریج وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد.»[۱]

تلاش دیگر بریتانیا که از اهمیت بالایی برخوردار است، کوششهای مداوم بریتانیا در سرنگون ساختن دولت مصدق بود. اقدامهای بریتانیا از همان ابتدای زمامداری مصدق، به منظور سرنگون ساختن مصدق شروع شد. دولت بریتانیا یک سلسله عملیات پنهانی را توسط عوامل خود، علیه

---

۱. جلیل بزرگمهر، **مصدق در محکمهٔ نظامی**، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ج‌دوم، ص‌۷۷۷.

مصدق، آغاز کرد. بنا به گفته «ویلیام راجرلویس»: «تنها یک ماه و نیم پس از روی کار آمدن مصدق، عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، شروع شد.»[۱] دولت بریتانیا، پس از اینکه گفتگوهای استوکس با دولت ایران با شکست مواجه شد، همهٔ امکانات موجود را برای برکناری مصدق به کار گرفت. استوکس اندکی پس از پایان مذاکرات با شاه ملاقات کرد و مصرانه خواستار عزل مصدق شد[۲].

چنانکه در قسمت‌های پیش بیان شد، دو عامل عمده در سرنگونی مصدق نقش مهمی را ایفاء کردند: یکی جمع‌آوری مردم کوچه و بازار و کشاندن آنها به خیابانها و میادین به منظور برپایی تظاهرات و راهپیمایی علیه مصدق بود ـ همان طور که گفته شد در روز ۲۸ مرداد، تظاهرات خیابانی توانست به حکومت مصدق ضربه شدیدی وارد سازد. عامل دیگری که خیلی مؤثر واقع شد، اختلافهای وسیعی بود که بین سران نهضت ملی به خصوص آیت‌ا... کاشانی و مصدق از چند ماه پیش به وجود آمده بود. شاید بتوان گفت که همین اختلافهای موجود بین اعضای جبههٔ ملی بزرگترین ضربه را به نهضت ملی وارد ساخت. عوامل ایالات متحده و بریتانیا، براحتی توانستند مردم ناآگاه و بی‌خبر را با پول و رشوه بخرند و برای مخالفت با مصدق به صحنه بیاورند. تحریک مخالفان مصدق در مجلس به منظور تضعیف برنامه‌های اقتصادی دولت، از جمله اقدامهایی بود که توانست زمینه را برای ضربه نهایی به مصدق، فراهم سازد.

تمام اقدامهایی که در طول حکومت مصدق بخصوص در اواخر زمامداری وی، صورت می‌گرفت توسط برادران رشیدیان انجام می‌شد.

---

۱. بیل و راجر لویس، همان کتاب، ص ۳۷۴.
۲. گازیوروسکی، همان کتاب، ص ۲۰.

برادران رشیدیان که از عوامل انگلیس در داخل ایران به شمار می‌آمدند، در مجلس و بازار از نفوذ بالایی برخوردار بودند و می‌توانستند براحتی مردم کوچه و بازار را، برای اجرای سیاستهای دولت بریتانیا، وارد میدان کنند. وودهاوس معتقد است که برادران رشیدیان کلید اصلی طرح دولت بریتانیا بودند[1]. نقش دیگر برادران رشیدیان، تحریک مخالفان مصدق در داخل مجلس بود که همواره سعی می‌کردند با متشنج کردن جلسه‌های مجلس، از اجرای برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مصدق، جلوگیری کنند. «رابین زینر»[2] استاد دانشگاه آکسفورد که برای سازمان «MI6» در ایران کار می‌کرد، مدعی است که «این اختلافها و تنش‌ها، ساخته و پرداخته برادران رشیدیان بود.»[3]

اقدام دیگر دولت بریتانیا که در سرنگونی مصدق بسیار مؤثر واقع شد، جلب حمایت دولت آمریکا از طرح سرنگونی مصدق بود. شاید اگر همکاری و کمک ایالات متحده نبود، انگلیس موفق نمی‌شد، طرح خود را به اجرا درآورد. دولت آمریکا در زمان دموکراتها و حتی در زمان جمهوریخواهان، خواهان گفتگو با مصدق بود. آمریکا هنوز معتقد بود که برکناری مصدق ممکن است به روی کار آمدن کمونیست‌ها منجر شود. ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس می‌گوید: «من از کمکهایی که سیاست بی‌طرفی آمریکا در مناقشه نفت به مصدق می‌کرد، دلواپس و نگران بودم».[4] دولت انگلیس دریافته بود که بدون کمک ایالات متحده، نمی‌توان عملیاتی را علیه مصدق به اجرا درآورد. بدین منظور مقامهای انگلیسی کوشیدند، نظر

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص ۲۱.

2. Robin Zaehner

۳. گازیوروسکی، همان کتاب، ص ۲۲.

۴. ایدن، همان کتاب، ص ۲۸۶.

خود را مبنی بر سرنگون کردن مصدق به دولت آمریکا بقبولانند، وودهاوس فرمانده سازمان «MI6»، همکاری ایالات متحده را در رابطه با اجرای طرح، لازم می‌داند. وی می‌گوید:

«البته چنین عملیاتی خرج زیادی داشت و شاید نیم میلیون پوند برای این کار لازم می‌شد و علاوه بر آن هم باید ماهی ده هزار پوند به برادران می‌پرداختیم، با تمام این دلایل، به حمایت ایالات متحده نیاز مبرمی داشتیم».[۱]

دولت انگلیس به منظور نزدیک کردن آمریکا به نظر خود، کوشید تا خطر کمونیست‌ها را در ایران بزرگ جلوه دهد. بعد از جنگ جهانی دوم، استراتژی دولت آمریکا در دوران جنگ سرد، براساس مبارزه با نفوذ کمونیسم درجهان بخصوص خاورمیانه بود. دولت انگلیس توانست با استفاده از این دسیسه، سیاست دولت آمریکا را تغییر دهد و به زمامداران آمریکا بقبولاند که تنها راه جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم در ایران، برکناری مصدق است. وودهاوس معتقد است که ایالات متحده از ترس روی کارآمدن کمونیست‌ها قصدداشت به مصدق کمکهای اقتصادی کند، اما من در دیداری با «آچسون» وزیر خارجهٔ آمریکا، خاطرنشان کردم که «اگر مصدق سقوط کند، حکومت معقول‌تری بخوبی می‌تواند، جای او را بگیرد؛ حکومتی که با آن می‌توان یک قرارداد رضایتبخش بست.»[۲] بنابراین نمی‌توان گفت که واقعاً کمونیست‌ها در زمان مصدق، قادر بودند قدرت را به دست بگیرند، اما دولت انگلیس به منظور کشاندن دولت آمریکا به سوی اجرای طرح کودتا، از این دسیسه استفاده کرد و بالاخره آمریکا متقاعد شد که باید با انگلیس همکاری کند. بنابراین می‌توان گفت، تهدید روی کار آمدن احتمالی کمونیست‌ها از سوی انگلیسی‌ها، به

---

۱. وودهاوس، همان کتاب، ص۳۹.
۲. ایدن، همان کتاب، ص۲۸۸.

عنوان تاکتیک اصلی آنها در جلب‌نظر آمریکایی‌ها به کار برده شد.

از بررسی‌های فوق چنین استنباط می‌شود که انگلیسی‌ها، لحظه‌ای از توطئه علیه مصدق فارغ نشدند و در تمام مدتی که مصدق مشغول کار بود، تلاشهای زیادی از سوی انگلیسی‌ها علیه او، صورت گرفت. کوشش مداوم برای براندازی دولت او، تحریم نفت و ایجاد پاره‌ای مشکلات اقتصادی علیه ایران در کاهش تدریجی پایگاه مردمی مصدق مؤثر افتاد و در نهایت سقوط وی را تسهیل کرد. بنابراین می‌توان گفت: اقدامهای انگلیس، عامل اصلی سقوط مصدق بود. بنا به گفته باری روبین: «انگلیسی‌ها برخلاف آمریکایی‌ها، دربارهٔ نقش حساسی که در این کار داشتند، سکوت اختیار کردند و گناه همهٔ مسائل بعدی را به گردن آمریکایی‌ها انداختند.»[1] طراح اصلی کودتای ۲۸ مرداد انگلیسی‌ها بودند که طرح پیشنهادی خود را به نام عملیات چکمه نامگذاری کردند، اما هنگامی که قرار شد آمریکایی‌ها وظیفه سفارت بریتانیا را عهده‌دار شوند، نام عملیات به «آجاکس» تغییر کرد و به صورت کودتای ۲۸ مرداد به مرحله اجرا درآمد.

۱. روبین، همان کتاب، ص۸۵.

فصل پنجم

استقرار مجدد مناسبات بین دولتهای ایران و انگلیس

۱) نظریات کلی

بعد از اینکه دولت بریتانیا توانست با کمک عوامل خود در داخل ایران و با کمک ایالات متحده، حکومت ملی مصدق را سرنگون سازد، دیپلماسی ایران تحت نظارت مشترک آمریکا و انگلیس قرار گرفت. با کودتای ۲۸ مرداد، نقش دولت انگلیس در سیاست داخلی و خارجی ایران به درجه دوم تنزل یافت و ایالات متحده به عنوان سیاستگذار اصلی در صحنه سیاست داخلی و خارجی ایران ظهور کرد، اما به این نکته باید توجه داشت که با وجود اینکه این کودتا با نقشه انگلیسی‌ها و به دست آمریکائی‌ها صورت گرفت و حکومت بعد از مصدق، دست نشانده

واشینگتن بود، اما سر رشته امور به دست انگلیسی‌ها بود، زیرا عوامل بریتانیا چنان در کشور ایران ریشه دوانده بودند که آمریکاییان قادر نبودند نقش اساسی را در سیاستهای داخلی و خارجی ایران ایفاء کنند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نخستین گامی که دولت جدید برداشت، تجدید روابط دیپلماتیک با دولت انگلیس بود. هنوز مسألهٔ نفت حل نشده و خواسته‌های ایران هیچکدام عملی نشده بود. انگلیسی‌ها معتقد بودند که قبل از حل مسألهٔ نفت، باید روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس برقرار شود، بعد به منظور حل مسألهٔ نفت وارد گفتگو شوند. ایرانیان معتقد بودند که قبل از هر چیز باید مسألهٔ نفت حل شده و بعد از آن روابط دیپلماتیک برقرار گردد. این بیشتر بدین علت بود تا برقراری روابط مورد اعتراض مردم واقع نشود، زیرا حل مسألهٔ نفت قبل از برقراری روابط، بدین معنا بود که ایران در شرایط بالاتری اقدام به تجدید روابط کرده است و در این رابطه امتیازی به دولت بریتانیا داده نشده است، اما دولت بریتانیا می‌خواست هنگام گفتگو با دولت ایران در شرایط مساوی باشد.

هنوز مسألهٔ نفت حل نشده و خواسته‌های ایران هیچکدام عملی نشده بود که دولت کودتا تصمیم گرفت تجدید روابط دیپلماتیک بین دو کشور را اعلام کند. دولت جدید از طریق تجدید روابط دیپلماتیک کوشید تمام خساراتی راکه دولت بریتانیا و شرکت نفت انگلیس و ایران در اثر ملی شدن صنعت نفت متحمل شده بودند، جبران کند. قراردادی که با کنسرسیوم بین‌المللی نفت منعقد شد، منافع از دست رفته دولت انگلیس را دوباره تأمین کرد با این تفاوت که آمریکایی‌ها هم قسمتی از این منافع را تصاحب کردند و به انحصار شرکت نفت ایران و انگلیس بر منابع نفتی ایران پایان داده شد.

براساس قرارداد کنسرسیوم که در نتیجهٔ کودتای ۲۸ مرداد که مسببان اصلی آن دولت انگلیس و دولت آمریکا بودند، به امضاء رسید، بزرگترین سهامدار کنسرسیوم دولت انگلیس شد. از یکطرف چهل درصد از سهام کنسرسیوم به شرکت نفت بریتانیا تخصیص یافت، از طرف دیگر دولت انگلیس و شرکت نفت بریتانیا، از ۱۴ درصد سهامی که به شرکت هلندی «رویال داچ ـ شل»[1] اختصاص می‌یافت، بهره‌مند می‌شدند. در این میان، شرکتهای نفتی آمریکایی هم، چهل درصد از سهام کنسرسیوم را تصاحب کردند و در عملیات نفت ایران داخل شدند. دولت آمریکا به منظور تشکیل کنسرسیوم کوشید تا موانعی را که در سر راه شرکتهای نفتی آمریکایی در امر نفت ایران وجود دارد، برطرف سازد. شرکتهای نفتی آمریکایی معتقد بودند که به شرطی حاضرند در امر نفت ایران وارد شوند که وضع آنها در برابر قوانین «ضدتراست»[2] به وسیله یک تضمین رسمی حفظ شود. بدین منظور شورای امنیت ملی طرحی را در این رابطه تصویب کرد، ولی دربارهٔ قانونی بودن آن از دادستان کل تقاضای اظهارنظر نمود؛ بنابرایـن تـقاضا، دادستان کل در تاریخ اول بهمن ۱۳۳۲ (۲۱ ژانویهٔ ۱۹۵۴) چنین اظهار کرد که طرح پیشنهادی با قانون «ضدتراست» مغایرت ندارد[3].

۲) تجدید روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس

با سرنگونی مصدق و روی کار آمدن زاهدی، نخستین نشانه چرخش در سیاست خارجی ایران بروز کرد. دولت جدید با دو مشکل روبرو بود: یک حل مسألهٔ نفت و دیگری تجدید مناسبات سیاسی با انگلستان. دولت

1. Royal Dutch shell

2. Anti - Trust

۳. روحانی، همان کتاب، ص۴۳۴.

جدید که در رأس آن فضل‌ا... زاهدی قرار گرفته بود، با مشکلات فراوانی از جمله مسائل اقتصادی مواجه بود که کمکهای دول خارجی می‌توانست در رفع آن مؤثر واقع شود.

دولت ایالات متحده به منظور دادن کمکهای فوری به دولت جدید اعلام آمادگی کرد. در ۱۴ شهریور ۱۳۳۲، لوئی هندرسون سفیر وقت آمریکا در ایران، دولت ایران را مطلع می‌سازد که بنا به تصمیم دولت آمریکا، مبلغ ۴۵ میلیون دلار به عنوان کمک اقتصادی در اختیار زاهدی قرار خواهد گرفت. قبلاً هم اعلام شده بود که آمریکا اعتباری معادل ۲۳/۴ میلیون دلار برای اجرای طرحهای اقتصادی و فنی اصل چهار برای دولت زاهدی درنظر گرفته است و ضمن خوشبینی خاطرنشان شد که امید است ایران بتواند با بهره‌برداری از منابع کشورش به رفع بحران اقتصادی بپردازد[۱].

در اینجا نکته قابل توجه این بود که ایالات متحده ارسال هر نوع کمک به ایران را منوط به حل مسألهٔ نفت کرده بود و حل مسألهٔ نفت هم مستلزم تجدید روابط سیاسی بین ایران و بریتانیا بود. دولت زاهدی به منظور جلب کمکهای آمریکا به ایران، با ارسال نامه‌ای در چهارم شهریور ۱۳۳۲ به پرزیدنت آیزنهاور اعلام داشت که «قصد حکومت او بهبود وضع بین‌المللی ایران است.»[۲] از گفته زاهدی چنین برمی‌آید که ایران خواستار تجدید روابط سیاسی بین ایران و بریتانیاست و آمریکا مطمئن باشد که این روابط دیر یا زود از سر گرفته خواهد شد. زاهدی در قسمتی از نامه‌اش نوشته بود:

---

۱. همان کتاب، ص ۴۱۲.

2. Rou hollan K., Ramazani, iran's Foreign policy 1941 - 1973 (U.S.A: university of virginia press, 1975), p.260.

«حکومت من مایل است با سایر اعضای خانواده ملل روابط دوستانه براساس احترام متقابل داشته باشد و خواهد کوشید، اختلافهایی را که بین ایران و سایر کشورها وجود دارد با روحیه دوستی و بر طبق اصول مورد قبول روابط بین‌المللی برطرف سازد.»[۱]

دولت ایالات متحده هنگامی که می‌بیند دولت ایران قصد دارد با انگلستان به تفاهم برسد، تصمیم می‌گیرد کمکهای اقتصادی در اختیار دولت زاهدی قرار دهد و علت آن را چنین اعلام می‌کند: «ایالات متحده از اینکه حکومت جدید در نیل به تفاهم با انگلستان در مورد ملی شدن نفت متعلق به بریتانیا در ایران بی‌تحرک نیست، رضایت دارد.»[۲]

در رابطه با برقراری روابط سیاسی بین ایران و انگلیس، اختلاف عقیدهٔ شدیدی بین دو طرف بروز می‌کند. ایرانیان معتقد بودند که گفتگوها نخست باید درباره حل اختلاف نفت به عمل آید و پس از آنکه توانستند راه‌حل موفقیت‌آمیزی به ملت خود ارائه دهند، آنگاه حاضرند روابط سیاسی را تجدید کنند.انگلیسی‌ها نظرشان این بود که پیش از اینکه بنشینند و بر سر مسألهٔ نفت گفتگو کنند، باید ابتدا مناسبات سیاسی بین دولتها برقرار شود، بعد دولت بریتانیا با شرایط مساوی با ایرانیان گفتگو کند. آنتونی ایدن وزیر خارجه دولت انگلیس همین عقیده را داشت که اگر روابط سیاسی برقرار شود، بهتر می‌توان با یکدیگر دربارهٔ مسائل نفت وارد گفتگو شد.

ایدن‌در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۳ (۲۸ مهر ۱۳۳۲) در مجلس عوام اظهار داشت:

«امیدوارم که فصل جدیدی در تاریخ ایران باز شده باشد، دولتی جدید در آنجا بر سر کار آمده است و دولت علیاحضرت ملکهٔ انگلستان، صمیمانه مایل است که دست دوستی خود را به سوی آن دولت و مردم ایران دراز

---

1. Ibid.

۲. مهدوی، ج دوم، ص ۱۱۶.

کند. دولت ایران آگاه است که ما حاضر به برقراری مجدد روابط سیاسی خود هستیم، اگر این کار عملی باشد، آنگاه بهتر می‌توانیم با یکدیگر درباره مسائل پیچیدهٔ نفت ایران به گفتگو بپردازیم. مایلم بگویم که دولت ایالات متحده صمیمانه با ما در این خصوص همکاری می‌کند.»[۱]

دولت ایران بالاخره تصمیم گرفت با دولت بریتانیا در رابطه با برقراری روابط قبل از حل مسألهٔ نفت، وارد گفتگو شود. ملکه انگلستان در سوم نوامبر ۱۹۵۳ (۱۲ آبان ۱۳۳۲) طی نطقی که به مناسبت افتتاح پارلمان آن کشور ایراد نمود، در مورد ایران اظهار داشت:

«دولت من امیدوار است مناسبات دوستانه‌ای را که از قدیم‌الایام بین این کشور و ایران وجود داشته است، دوباره تجدید نماید و مناسبات سیاسی عادی میان دو کشور از سرگرفته شود.»[۲]

زمینهٔ برقراری روابط سیاسی بین دو کشور بتدریج در حال فراهم شدن بود. دولت بریتانیا بدین منظور، تصمیم گرفت بعضی از محدودیت‌هایی راکه در نتیجهٔ محاصرهٔ شدید اقتصادی به وجود آمده بود، برطرف سازد. به همین منظور، شکایت خود را از شرکت ژاپنی که نفت ایران را خریده بود از دادگاه توکیو پس گرفت. و همچنین با صدور لوکوموتیوهای ساخت انگلستان برای راه‌آهن ایران که بر اثر محاصره اقتصادی از تحویل آنها خودداری شده بود، موافقت کرد[۳].

دولت زاهدی بالاخره تصمیم گرفت در قبال خواسته‌های لندن تسلیم شود و روابط دیپلماتیک را برقرار سازد. زاهدی قبل از برقراری روابط با عده‌ای از اشخاص متنفذ و آگاه در مسائل نفت ملاقات کرد و موضع دولت

---

۱. شوادران، همان کتاب، ص۱۵۸.

۲. بهرام افراسیابی، **ایران و تاریخ**، (بی‌جا: نشر علم، ۱۳۶۷)، ص۱۹.

3. Ramazani, OP. Cit., p.263.

خود را به طور مشروح بیان کرد.

او گفت:

«ما بدون عایدی نفت نمی‌توانیم زیست کنیم و اگر حالا با طرف کنار نیاییم تا یکی دو ماه دیگر از ناچاری باید کنار بیاییم، چون پولی در دست نیست و آمریکایی‌ها که تاکنون کمک بلاشرط کرده‌اند ممکن است در فعالیت بعدی شرطهایی قائل شوند. فروش نفت هم بدون کمک مؤسسه‌های بزرگ ممکن نیست کما اینکه سعی کردند این کار را بکنند و نشد. حال انگلستان حاضر است با ما کنار بیاید، اما اول می‌خواهد روابط تجدید شود و دولت هم مانعی برای این کار نمی‌بیند.»[۱]

در سوم آذر ماه ۱۳۳۲ عبدا... انتظام، وزیر امور خارجه گفت: «ایران مایل به تجدید مناسبات با انگلستان است به شرط اینکه انگلیس خودش را با نظر ایران درباره مسألهٔ نفت تطبیق بدهد و این مسأله را با روحیهٔ انصاف و احترام متقابل تلقی کند.»[۲] بالاخره پس از فراهم شدن شرایط و گفتگوهای مختلف، سخنگوی دولت ایران در ۱۴ آذر ۱۳۳۲، اظهار داشت که از این ساعت روابط بین ایران و انگلستان دوباره برقرار است[۳]. در همین روز هم اعلامیه مشترکی از سوی دولتهای ایران و انگلستان به مضمون زیر از رادیو پخش شد:

«دولتهای انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را برقرار سازند و هر یک بزودی سفیرکبیر به کشور دیگر اعزام دارند. سپس در نزدیکترین موقعی که مورد موافقت طرفین باشد، در باب حل اختلاف مربوط به نفت که اخیراً موجب تیرگی روابط بین آنها شده بود شروع به گفتگو کنند.»[۴]

بدین ترتیب روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلستان که از زمان

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص۴۱۴.

2. Ramazani, OP, Cit., p.263.

۳. روحانی، همان کتاب.

۴. افراسیابی، همان کتاب، ص ۲۱ـ۲۰.

مصدق قطع شده بود، دوباره از سر گرفته شد و در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ (دسامبر ۱۹۵۳) بیانیه‌ای رسمی در لندن و تهران، تجدید روابط سیاسی بین دو کشور را اعلام داشت[1]. زاهدی که از مخالفت مردم با این تصمیم نگران بود، با احتیاط توضیح داد که چون دولت انگلستان اطمینان داده است که مایل است در راه حل اختلافات بکوشد، لذا دولت ایران با درنظر گرفتن خواست‌های ملی ایران و قانون ملی کردن نفت، تصمیم گرفته است روابط عادی دوستانه را برقرار سازد[2].

نخستین اقدام زاهدی پس از تجدید مناسبات سیاسی بین ایران و بریتانیا، رسیدن به راه‌حلی مطلوب در مسألهٔ نفت بود. دولت ایالات متحده هم که از تفاهم بین دو کشور، استقبال می‌کرد، «هربرت هوور، پسر»[3] را به سمت مشاور نفتی «دالس» وزیر خارجه آمریکا، برگزید و روانهٔ ایران کرد. هوور در تهران با سفیر آمریکا در تهران، برای عقد یک قرارداد، شروع به فعالیت کرد. روز سی‌ام آذر ماه ۱۳۳۲، «دنیس رایت»[4]، به عنوان کاردار سفارت انگلستان در ایران به تهران آمد و ضمن اعلامیهٔ مشترکی گفته شد، با تجدید روابط بین دو کشور، تمامی اختلافها از جمله مسألهٔ نفت حل خواهد گشت. درپی این تجدید روابط و تبادل سفیر، روز ۲۹ بهمن ۱۳۳۲ «سرراجر استیونس»[5] به عنوان سفیرکبیر دولت انگلستان وارد تهران شد. این تجدید روابط برای دولت انگلستان هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی اهمیت داشت. مهم‌ترین نتیجهٔ آن، انعقاد قرارداد کنسرسیوم با

---

1. **The NewYork times,** December 6,1953.

۲. شوادران، همان کتاب، ص ۱۵۸.

3. Herbert Hoover. Ir.

4. Denis Wright

5. Sir. Roger stevence

دولت ایران بود که براساس آن مجدداً دولت بریتانیا مالک نیمی از منابع نفتی ایران شد. و از لحاظ سیاسی هم، همواره نقش مؤثری را در سیاستگذاریهای دولتهای بعد از کودتا، ایفاء می‌کرد.

۳) قرارداد کنسرسیوم

بعد از برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس، نخستین اقدام دولت جدید، حل مسألهٔ نفت بود. مسألهٔ نفت که از زمان مصدق لاینحل باقی مانده بود، می‌بایست به نحوی حل شود. دولت زاهدی در این زمان به منظور بهبود اوضاع اقتصادی نیاز شدیدی به عواید نفت داشت، بنابراین باید ترتیبات فروش نفت در بازارهای بین‌المللی فراهم می‌شد. دولت جدید برای صدور نفت به بازارهای بین‌المللی با دو مشکل مواجه بود: یکی احساسات عمومی در داخل ایران بود که هر نوع راه‌حلی فقط در چهارچوب قانون ملی شدن نفت قابل قبول بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آگاهی و رشد عمومی نسبت به مسائل نفت، بالا رفته بود و دولت جدید نمی‌توانست احساسات عمومی را نادیده بگیرد. دولت زاهدی به منظور جلوگیری از یک قیام عمومی علیه دولت، از دولت لندن خواست که اعلامیهٔ مشترکی مربوط به تجدید مناسبات بین دو کشور، منتشر کند. دولت بریتانیا ضمن موافقت با درخواست ایران، در بیانیه‌ای چنین اعلام داشت:

«با درنظر گرفتن احساسات ملی مردم ایران دربارهٔ منابع طبیعی کشورشان باید به راه‌حلی دست یافت که براساس عدالت و انصاف و شرافت باشد و منافع هر دو طرف را حفظ کند.»[1]

مشکل دیگری که دولت زاهدی با آن روبرو بود، یافتن بازارهای

1. Ramazani, OP. Cit., p.264.

فروش نفت در سطح بین‌المللی بود. بعداز ملی شدن نفت، بسیاری از کشورها به منظور جبران کمبود نفت ایران، تولید خود را افزایش داده بودند. افزایش تولید، موجب شده بود که این کشورها از عواید نفت سود کلانی به دست آورند. حال اگر نفت ایران دوباره وارد بازارهای بین‌المللی می‌شد، کشورهای تولیدکننده مجبور بودند از تولید خود بکاهند و این موجب می‌شد که روابط بین کشورهای نفت‌خیز و شرکتهای نفتی بزرگ تیره شود. شرکتهای نفتی به منظور راضی نگهداشتن این کشورها تمایلی به خرید نفت ایران از خود نشان نمی‌دادند. در نتیجه دولت ایران مجبور بود با هر راه‌حلی که از سوی شرکتهای بزرگ نفتی پیشنهاد می‌شد، موافقت کند؛ شرکتهای نفتی هم حاضر نبودند با شرایطی بهتر از آنچه که سایر دولتهای خاورمیانه از آن برخوردار بودند، با ایران، وارد معامله شوند.

دولت زاهدی به منظور فراهم کردن زمینه برای عقد یک قرارداد جدید با شرکتهای بزرگ نفتی، تصمیم گرفت اذهان عمومی را برای پذیرش یک قرارداد که براساس آن دولت ایران بتواند با شرکتهای بزرگ نفتی وارد معامله شود، آماده کند. بدین منظور به اطلاع مردم رساند که: «دولت سابق در حدود ۲۱۰ میلیون دلار قرض بر جای گذاشته است و مبلغی هم در همین حدود از عایدات نفت از دست رفته است.»[۱] همچنین اعلام کرد که حکومت سابق نه تنها اسکناس در جریان را تا پنجاه درصد افزایش داده بلکه حدود پنجاه میلیون ارز دلار و لیره که به عنوان پشتوانهٔ اسکناس ذخیره شده بود به مصرف رسانده است و اصلاحات اقتصادی کشور به وجود درآمد حاصل از تولید نفت بستگی دارد[۲].

۱. شوادران، همان کتاب، ص۱۵۷.
۲. همان کتاب.

در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۳۲ هیأتی به دستور نخست‌وزیر، به منظور مطالعه و اظهارنظر دربارهٔ مسألهٔ نفت تشکیل شد و وظیفهٔ آن رسیدگی به امور نفت در گذشته و حال و پیشنهادات واصله برای معاملات نفت معین شد. پس از تبادل‌نظر و مشورتهای لازم بین هیأت مزبور، پیشنهادهایی به دولت ارائه شد. در این پیشنهادات، ضمن بررسی نحوهٔ فروش نفت ایران به دنیا، پیشنهاد شده بود که دولت ایران باید حتّی‌المقدور طرف معامله با یک شرکت از شرکتهای بزرگ و فقط یک ملیت دنیا نباشد، بلکه شرکتهای متعدد ولی بزرگ و معتبر و از ملیت‌های مختلف باشد. این شرکتها، علاوه بر شرکت نفت انگلیس، شامل شرکتهای نفتی آمریکایی و فرانسوی و هلندی نیز، می‌شد. «لئونارد ماسلی» در این زمینه می‌گوید:

«آمریکا می‌بایست ضمن پذیرش حقوق قبلی شرکت سابق نفت در ایران، خود به عنوان یک شریک نیرومند وارد صحنه شود و شاید هم از دیگران، مثلاً فرانسویها و هلندیها دعوت کند تا به این صف‌بندی جدید بپیوندند که براستی یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود.»[۱]

دولت آمریکا به منظور حل مسألهٔ نفت، «هربرت هوور» مشاور امور نفتی وزارت امور خارجه را به ایران فرستاد. هوور در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۳۲ با مأموریت از طرف جان فوستر دالس وارد تهران شد و در سفارت آمریکا مشغول مطالعه سوابق مسألهٔ نفت گردید. هوور به اتفاق «هندرسون» سفیر آمریکا در تهران گفتگوهایی با سران دولت کودتا از جمله شاه و زاهدی و همچنین با کمیسیون‌ملی که ازطرف نخست‌وزیر،مأمور تهیه‌وتنظیم سیاست نفتی جدید بود، آغاز کرد. هیأت هوور هنگام ترک تهران گزارشی را به نخست‌وزیر ارائه داد. این هیأت نکات عمدهٔ نظریات هوور را چنین

۱. ماسلی، ج دوم، ص ۲۱.

تشریح کرد:

«دولت ایران می‌تواند بزودی تا سالی چهل میلیون تن نفت به قیمتی که در خلیج‌فارس برای شرکتهای تولیدکنندهٔ نفت تمام می‌شود، به فروش برساند. برای این منظور، بایستی از شرکتهای بزرگ استفاده شود و از این شرکتها، کنسرسیومی برای خرید نفت ایران و توزیع آن در بازار جهان تشکیل گردد. برای اداره صنعت نفت ترتیباتی داده شود که اطمینان شرکتهای بزرگ به اینکه می‌توانند مقدار هنگفت نفت را مرتباً و در سالهای متمادی از ایران به دست آورند، تأمین شود.»[۱]

«هوور» در پیشنهادهای خود، سه نکته را مورد توجه قرار می‌دهد: نخست اینکه دولت ایران برای فروش نفت خود باید با شرایطی که در رابطه با نفت خلیج‌فارس وجود دارد، موافقت کند. ثانیاً برای جذب نفت ایران در بازارهای بین‌المللی باید کنسرسیومی متشکل از شرکتهای بزرگ و از ملیت‌های مختلف، تشکیل شود و خرید نفت ایران و توزیع آن در جهان از راه این کنسرسیوم صورت گیرد. ثالثاً شرکتهای بزرگ نفتی مطمئن باشند که در صورت تولید نفت ایران و ارسال مجدد آن به بازارهای جهانی ضرری به منافع آن شرکتها در منطقه وارد نخواهد شد و تا سالیان متمادی می‌توانند از ایران نفت خریداری کنند.

هوور پس از ترک تهران، به منظور ارائهٔ گزارشی به مقامهای آمریکا و انگلیس عازم واشینگتن شد و بعد به سوی لندن حرکت کرد. از این پس «هوور» عملاً همواره میان واشینگتن، تهران و لندن در رفت و آمد بود و به عنوان یک واسطه و میانجی به طور ظاهراً سه جانبه عمل می‌کرد. مسافرتهای متعدد نامبرده به لندن و حضور او در کنفرانسهای مختلف به ایجاد تفاهم نهایی بین شرکت سابق و شرکتهای بزرگ نفت آمریکا و اخذ

---

۱. روحانی، همان کتاب، ص ۴۲۲.

تماس مجدد او با دولت ایران، کمک بزرگی به عقد قرارداد کنسرسیوم کرد. متعاقب بازگشت هوور به آمریکا و مسافرت بعدی او به انگلستان در ۳ آذر ۱۳۳۲، وزیر خارجهٔ آمریکا در واشینگتن گفت که پیشنهادی از طرف دولتهای انگلیس و آمریکا تهیه شده است که به دولت ایران تسلیم خواهد شد[1].

در پانزدهم آذر ماه ۱۳۳۲ کنفرانسی در «برمودا» مرکب از رئیس جمهور آمریکا و نخست‌وزیران انگلستان و فرانسه تشکیل شد. یکی از مسائل مهم مورد بحث در این کنفرانس، مسألهٔ نفت ایران بود. در همین کنفرانس بود که اصول کلی تشکیل کنسرسیوم نفت ایران، مورد توافق قرار گرفت. متعاقب این کنفرانس در ۲۵ آذر ماه ۱۳۳۲ گفتگوهایی در لندن بین «شرکت سابق نفت انگلیس و ایران» و شرکتهای بزرگ آمریکایی، هلندی و فرانسوی در مورد مسائل مربوط به تجدید جریان صدور نفت از ایران، آغاز شد. در این کنفرانس لازم بود که به منظور جذب نفت ایران در بازارهای جهانی، همکاری هفت کمپانی بزرگ نفتی (هفت خواهران) از جمله شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، جلب شود. زیرا این کمپانیهای نفتی تمامی عملیات تولید و حمل و نقل و تصفیه و بازاریابی را در جهان غیرکمونیست در دست داشتند. بنابراین شرکتهای ذینفع علاوه بر گفتگو با ایران، می‌بایست بین خودشان نیز توافق کنند. گفتگو بین کمپانیهای بزرگ به منظور یافتن راه‌حلی برای جاری ساختن نفت ایران به بازارهای بین‌المللی شروع شد.

یکی از مسائل مهم در این کنفرانس، تعیین میزان سهمیهٔ هر یک از شرکتها بود. براساس توافقی که بین هفت کمپانی بزرگ نفتی به عمل آمد

---

۱. همان کتاب، ص۴۲۴.

قرار شد شرکت نفت بریتانیا، چهل درصد از سهام کنسرسیوم را در دست داشته باشد. دولت بریتانیا با این سهمیه موافق نبود و معتقد بود که سهام شرکت بریتانیا باید ۴۴ درصد باشد. اما آمریکا پیشنهاد می‌کرد که سهام بریتانیا نباید از چهل درصد بیشتر باشد، زیرا شرکت نفت انگلیس و ایران مظهر سلطهٔ خارجی و در نزد ایرانیان منفور است، بنابراین سهم آن نباید بیش از دیگران باشد[1].

بالاخره انگلیسی‌ها با چهل درصدی که از سوی آمریکا پیشنهاد شده بود، موافقت کردند که باز هم، انگلیسی‌ها، بزرگترین سهم در کنسرسیوم را داشتند. زیرا از یکطرف چهل درصد سهام را به تنهایی در دست داشتند، درصورتی که چهل درصد متعلق به آمریکاییان بین پنج شرکت آمریکایی تقسیم شده بود. از طرف دیگر شرکت نفت بریتانیا علاوه بر چهل درصدی که از مجموع سهام مالک بود، در شرکت هلندی «رویال‌داچ ـ شل» نیز سهامدار بود و از چهارده درصد سهامی که به شرکت مزبور اختصاص می‌یافت، بهره‌مند می‌شد؛ بدین ترتیب بزرگترین سهامدار کنسرسیوم می‌گردید.

در این‌زمان دولت ایران یک کمیسیون مشورتی در سطح وزراء به منظور رسیدگی به مسألهٔ نفت تشکیل داد و همچنین قرار شد در این کمیسیون از متخصصان خارجی استفاده شود. بدین منظور، دولت ایران از «تورکیلد ریبر»[2] دعوت کرد به عنوان مشاوره به تهران بیاید. بعداً هم «دون پرت»[3] با دستور ریبر به او ملحق شد. این دو نفر در رابطه با مسائل نفت به کمیسیون، نظر

---

۱. مهدوی، ج دوم، ص ۱۲۲.

2. Torkild Rieber

3. Daven Port

مشورتی می‌دادند. البته بعداً معلوم شد که آنچه آنها پیشنهاد می‌کردند؛ بیشتر در راستای نظریات شرکتهای عضو کنسرسیوم بوده است، یعنی اینکه قبل از اینکه مشاور ایران باشند، مبین و توجیه کننده نظریات شرکتهای عضو کنسرسیوم بودند.

در ۲۲ بهمن ۱۳۳۲ هیأتی مرکب از ۲۰ نفر از سوی نمایندگان شرکتهای گفتگوکننده در لندن به منظور مطالعه در رابطه با مسائل نفت ایران وارد ایران شد. هیأت مزبور پس از ورود به ایران به منظور بازدید از تأسیسات نفتی آبادان، وارد آن شهر شد. پس از مطالعه و بررسی دربارهٔ نفت در ۲۹ بهمن تهران را ترک کرد. دولت ایران به منظور مطالعه بیشتر در رابطه با گفتگوهای آینده یک کمیسیون فنی را در ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ تشکیل داد و در آن قرار شد از نظریات «ریبر» و «دون‌پرت» استفاده شود. در جلسات کمیسیون نظرات ریبر و دون‌پرت بر این اساس بود که دولت ایران راهی ندارد جز اینکه با شرکتهای بزرگ نفتی وارد معامله شود و شرایط آنها را بپذیرد. دلیل آنها این بود که دولت ایران در وضعی نیست که بتواند چانه بزند، چون دنیا دیگر احتیاجی به نفت ایران ندارد و حال آنکه ایران شدیداً احتیاج به تحصیل عواید نفت دارد[۱]. بالاخره ریبر پیشنهاد کرد که تنها راه برای ایران قبول شرایط کنسرسیوم است[۲]. دکتر امینی که ریاست کمیسیون را به عهده داشت به هیأت دولت همان نظریات ریبر را منعکس ساخت. هیأت دولت هم گزارش دکتر امینی را تصویب کرد. در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۳۳، هیأت دولت به موجب تصویبنامه‌ای، انجام گفتگو با نمایندگان کنسرسیوم را، به عهده هیأتی به ریاست دکتر امینی محول کرد[۳].

۱. روحانی، همان کتاب، ص ۴۳۰.
۲. همان کتاب.
۳. مدنی، ج اول، ص ۳۰۶.

در تاریخ بیست فروردین ۱۳۳۳، سفیر کبیر انگلیس، در نامه‌ای خطاب به وزیر امور خارجهٔ ایران چنین اظهار داشت:

«اکنون کنسرسیومی به صورت موقت تشکیل گردیده و حاضر است که در موضوع تجدید عملیات صنعت نفت با دولت ایران وارد گفتگو شود.... به منظور گفتگو با دولت ایران سه نفر نماینده از طرف کنسرسیوم به مجرد اطلاع از اینکه دولت ایران آماده پذیرفتن هیأت است، عازم تهران خواهند شد».[۱]

دولت ایران بلافاصله از نمایندگان کنسرسیوم دعوت کرد تا هیأتی را برای شروع گفتگو به ایران بفرستند. در روز ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شدند. بعد از ورود نمایندگان کنسرسیوم به ایران، گفتگو بین هیأت نمایندگی ایران به ریاست دکتر امینی و نمایندگان کنسرسیوم به سرپرستی «هوارد پیج»[۲] شروع شد. در طول مذاکرات هیأت نمایندگی ایران به رعایت قوانین ملی شدن نفت تأکید می‌کرد، اما نمایندگان کنسرسیوم می‌گفتند که هدفهای قانون ملی شدن غیرممکن است و باید دولت درصدد اصلاح آن برآید. نمایندگان کنسرسیوم می‌گفتند: گذشته، گذشته است و از آن زمان تا به حال وضع بین‌المللی نفت تغییر کرده است، و در حقیقت بازارهای دنیا از نفت ایران بی‌نیاز شده است. حتی نمایندگان کنسرسیوم در برابر این خواستهٔ هیأت نمایندگی ایران که می‌گفت؛ کنسرسیوم شرایطی متفاوت از سایر کشورهای خاورمیانه برای ایران، قائل شود؛ نمایندگان کنسرسیوم می‌گفتند که برای ما غیرممکن است که به خاطر ایران، منافع خود را در سایر ممالک به خطر اندازیم[۳]. بالاخره درآمدی که برای ایران از قرارداد کنسرسیوم درنظر گرفته شد، معادل درآمدی بود که

۱. روحانی، همان کتاب، ص ۴۳۱.

2. Howard Page

۳. روحانی، همان کتاب، ص ۴۳۹.

برای سایر کشورهای نفت‌خیز درنظر گرفته شده بود[۱].

بالاخره‌پس از انجام‌گفتگوهای طولانی، قراردادی در مرداد ۱۳۳۳ (۱۵ اوت ۱۹۵۴) به نام «قرارداد کنسرسیوم نفت ایران» بین دولت ایران و کنسرسیوم به امضاء رسید. براساس این قرارداد قرار شد به ترتیب «شرکت نفت بریتانیا»[۲] چهل درصد از سهام، پنج شرکت آمریکایی «استاندارد نیوجرسی»[۳]، «سوکونی واکیوم»[۴]. «استاندارد کالیفرنیا»[۵]، «گالف اویل»[۶] و «تکزاس»[۷] هر یک هشت درصد سهام و نیز شرکت انگلیسی ـ هلندی «رویال داچ ـ شل»[۸] چهارده درصد سهام و بالاخره «شرکت نفت فرانسه»[۹] شش درصد سهام را داشته باشند[۱۰].

پس از امضای این قرارداد از طرف رؤسای هشت شرکت می‌بایستی مجلس شورای ملی قرارداد را تصویب کند. در ۱۸ مهر ۱۳۳۳ (۱۰ اکتبر ۱۹۵۴) دولت ایران لایحه‌ای را برای تصویب «قرارداد کنسرسیوم» تقدیم مجلس شورای ملی کرد. در این هنگام شاه از قوهٔ مقننه خواست که بدون اتلاف یک دقیقه وقت آن را تصویب کند و آن را قراردادی شرافتمندانه و منصفانه دانست که در شرایط فعلی بهتر از آن را نمی‌توان به دست آورد[۱۱].

---

۱. محمدعلی موحد، **نفت ما و مسائل حقوقی آن**، (تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷)، ص ۹۰.

2. The British Petroleum company

3. Standard New Jersey

4. Socony vacuum

5. Standard california

6. Culf oil

7. Texas

8. Royal Dutch shell

9. Compagnie Francaise des Petroles

۱۰. افراسیابی، همان کتاب، ص۲۸.

11. Ramazani, OP. cit., p.269.

ایدن در خاطراتش می‌نویسد: «در مراحل نهایی شاه نقش قاطعی ایفاء کرد، به این معنا: از تأخیرهای بی‌پایان که در کار تصویب قرارداد پیش می‌آمد و می‌توانست موجب مرگ آن شود، جلوگیری کرد.»[۱] دکتر امینی ضمن نطقی در مجلس پذیرفت که «هرچند این قرارداد مطابق ایده‌آل ملی ایرانیان نیست، اما در شرایط حاضر، بهتر از آن را نمی‌توانیم به دست بیاوریم.»[۲]

بالاخره مجلس شورای ملی قرارداد کنسرسیوم را به نام «قرارداد فروش نفت و گاز» در ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۳ با ۱۱۳ رأی موافق و ۵ رأی مخالف و یک رأی ممتنع تصویب کرد. به این مناسبت نخست‌وزیر از نمایندگان مجلس قدردانی به عمل آورد: «شما به تعهدات خود در برابر «ملت» بدرستی عمل کردید.»[۳]

با عقد قرارداد کنسرسیوم بین دولت ایران و شرکتهای بزرگ نفتی و تصویب آن در مجلس شورای ملی، در روز ۸ آبان ۱۳۳۳ (۳۰ اکتبر ۱۹۵۴) نفت ایران مجدداً از آبادان وارد کشتی‌های نفتکش انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی و هلندی شد. بدین ترتیب به سلطهٔ انحصاری شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خاتمه داده شد و هفت شرکت بزرگ نفتی دیگر در کنار شرکت نفت بریتانیا، به غارت منابع نفتی ایران پرداختند.

دولت زاهدی با وجود اینکه، این قرارداد را بهترین قراردادی می‌دانست که در حال حاضر به امضاء رسیده، اما همواره می‌کوشید تا کسی از ماهیت آن آگاه نشود. رژیم برای انحراف افکار عمومی مردم ایران از ماهیت قرارداد، دستگاههای تبلیغاتی خود را به کار انداخت و با هر نوع

---

۱. ایدن، همان کتاب، ص ۳۰۶.
۲. مهدوی، ج دوم، ص ۱۲۵.
۳. شوادران، همان کتاب، ص ۱۶۱.

اعتراض و مخالفت، به مقابله برخاست. حتی دولتهای آمریکا و ایران توافق کردند از انتشار قسمتهایی از جزئیات توافق بین کمپانیهای نفتی خودداری کنند. دالس وزیر خارجه آمریکا گفت: «این خطر وجود دارد که انتشار این مدارک وسیله به دست عوامل بی‌مسئولیت بدهد که آنها را علیه ایالات متحده آمریکا و متحدانش به کار ببرند.»[۱] همچنین خاطرنشان کرد که دولت ایران هم با علنی نساختن بعضی از مدارک مربوط به حل مسأله نفت، موافقت کرده است[۲]. در اینجا به منظور آگاهی بیشتر از مفاد این قرارداد، چند ماده از آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱ـ اعضای کنسرسیوم نفت، یک شرکت اکتشاف و تولید و یک شرکت تصفیه به نام شرکتهای عامل بر طبق قوانین کشور هلند تأسیس می‌کنند و تعهد می‌کنند که این قرارداد را به امضای شرکتهای عامل برسانند. این شرکتها باید در ایران به ثبت برسند و هیأت مدیره هر شرکت باید از هفت نفر عضو تشکیل شود، که دو نفر از آنها را شرکت ملی نفت تعیین خواهد کرد[۳]. (مادهٔ ۳)

در این ماده، ایران به جای یک شرکت خارجی و دولت انگلیس، از این به بعد در مقابل هشت شرکت خارجی و چهار دولت انگلستان، آمریکا، فرانسه و هلند، قرار گرفته است. دولت آمریکا که در ابتدا از نهضت ملی شدن نفت حمایت می‌کرد، در آخر با بریتانیا همراه شد و با اجرای کودتا توانست، چهل درصد از سهام نفت ایران را به دست آورد. با عقد قرارداد کنسرسیوم، رقابت بین شرکتهای بزرگ نفت بر سر نفت ایران، از بین رفت، در نتیجه دیگر ایران نمی‌توانست از رقابت بین آنها، به سود خود

1. Ramazani, OP. cit., p.268.

2. Ibid.

۳. شوادران، همان کتاب، ص ۱۶۲ـ۱۶۱.

استفاده کند، همچنین براساس این ماده، امور اکتشاف و تولید و تصفیه به‌وسیلهٔ شرکتهای عامل و بر طبق قوانین کشور هلند، انجام می‌گیرد، این برخلاف قانون ملی شدن نفت بود که انجام این امور را به دولت ایران واگذار کرده بود. دیگر اینکه ایرانیان مایل بودند اکثریت اعضای هیأت مدیره در این شرکت را در دست داشته باشند تا در نهایت کنترل تأسیسات نفتی در اختیار خودشان باشد.اما براساس مادهٔ فوق، کنسرسیوم فقط دو کرسی از هفت کرسی اعضای هیأت مدیره‌ها را به ایرانیان تخصیص می‌داد. به همین دلایل بود که بعضی معتقد بودند قرارداد کنسرسیوم، به منزله تجدید مواضع امپریالیستی در بهره‌کشی از نفت‌ایران در دنبالهٔ‌همان شیوه‌های قبل از حکومت ملی، به حساب می‌آید؛ با این تفاوت که در این دوره از غارت، شرکتهای نفتی آمریکایی هم عمدتاً در چپاول نفت جنوب ایران در کنار انگلیسی‌ها قرار گرفتند[1].

۲ـ شرکت ملی نفت ایران تمامی موجودیهای انبارها و مصالح، و کلیه ماشینها و دستگاههای متحرک و کلیه وسایل حمل و نقل موتوری، و تمامی افزارها و دستگاههای حفاری، به استثنای اقلام مربوط به پخش داخلی را، باید به شرکتهای عامل تحویل دهد.[2](مادهٔ ۶)

ملاحظه می‌شود که براساس این ماده، امتیازاتی به کنسرسیوم داده می‌شود. با ملی شدن صنعت نفت، تمام تأسیسات نفتی در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت، حتی اگر نفت هم ملی نمی‌شد، براساس قراردادهای گذشته، پس از پایان قرارداد، مالکیت بر تأسیسات، خود به خود به ایران واگذار می‌شد. با عقد قرارداد کنسرسیوم، نه تنها چنین امری

---

۱. ابراهیم رزاقی، **قراردادهای نفتی یا اسناد خیانت**، (تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۵۸)، ص ۴۱ـ۴۰.

۲. شوادران، همان کتاب، ص۱۶۲.

واقع نشد، بلکه شرکت نفت انگلیس و ایران مبالغ هنگفتی را به عنوان غرامت برای تأسیسات از ایران مطالبه کرد و طبق مادهٔ فوق، تمام وسایل مربوط به پالایش و تولید نفت که مبالغ هنگفتی ارزش داشت، به رایگان در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت.

۳ـ به شرکتهای عامل در ناحیه عملیات خود، حق استفاده مانع‌الغیر داده خواهد شد. اراضی جدید واقع در محدودهٔ قرارداد که برای عملیات شرکتها لازم است، مشروط بر اینکه مورد استفاده نباشد، به صورت مجانی واگذار خواهد شد.[1] (مادهٔ ۷)

در این ماده کنسرسیوم دست خود را برای تصاحب هرگونه اراضی که مایل باشد، باز گذاشته است و بر طبق مفاد این ماده هر زمینی که در ناحیهٔ قرارداد کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود به عنوان ملک کنسرسیوم به حساب می‌آمد.

۴ـ مدت این قرارداد ۲۵ سال است، به علاوهٔ حق تجدید سه دورهٔ پنجساله اضافی.[2] (مادهٔ ۴۹)

بر طبق این ماده به مدت ۲۵ سال کنسرسیوم می‌توانست با فرصت کامل در برنامه‌ای طولانی منابع نفت ایران را مورد استفاده قرار دهد. با سه بار تمدید پنج ساله که در مجموع یک سال هم بیشتر از قرارداد ۱۹۳۳ می‌شد، دولتهای عضو کنسرسیوم می‌توانستند به مدت چهل سال، منابع نفتی ایران را در اختیار داشته باشند.

از بررسی‌های فوق، چنین نتیجه گرفته می‌شود که بیشترین سود را از قرارداد کنسرسیوم، دولت انگلستان برد. زیرا از یک طرف توانست سلطه مجدد شرکت نفت را بر منابع نفتی ایران اعاده کند، از طرف دیگر

---

۱. همان کتاب.

۲. همان کتاب، ص۱۶۳.

توانست بزرگترین سهامدار کنسرسیوم شود. براساس قرارداد کنسرسیوم چهل درصد از سهام به شرکت نفت بریتانیا تعلق گرفت و از چهارده درصدی هم که به شرکت هلندی «رویال داچ ـ شل» اختصاص می‌یافت، بهره‌مند می‌شد، بدین ترتیب مجموعاً اکثریت سهام کنسرسیوم را در دست داشت.

همچنین دولت بریتانیا توانست براساس این قرارداد موضوع غرامت را که عامل اصلی اختلاف بین شرکت نفت سابق و دولت ایران بود، به نفع خود حل کند. زیرا براساس قرارداد، دولت ایران باید مبلغ ۲۵ میلیون لیره، به شرکت نفت بریتانیا بپردازد و این مبلغ حل نهایی و کامل هرگونه ادعای متقابل طرفین را دربرخواهد داشت[۱]. علاوه بر این مبلغ ۵۱ میلیون لیره هم از محل مطالبات ایران در نزد شرکت نفت انگلیس و ایران موجود بود که آن هم جزئی از غرامت تلقی شد. به نحوی که مجموع غرامت نقدی به ۷۶ میلیون لیره بالغ گردید[۲]. ضمناً قرار شد ایران مبلغ ششصد میلیون دلار به اقساط سالانه به عنوان سرقفلی تا سال ۱۹۷۰ به شرکت نفت بریتانیا بپردازد. این مبلغ را در واقع، هفت کمپانی بزرگ نفتی که عملیات بهره‌برداری از نفت ایران را در دست گرفته بودند، می‌بایست به دولت ایران بپردازند نه به شرکت نفت بریتانیا[۳]، در واقع کنسرسیوم آنچه را که با یک دست به ایران می‌پرداخت با دست دیگر پس می‌گرفت.

به طور کلی می‌توان گفت که دولت ایران از این قرارداد سود چندانی

---

۱. رزاقی، همان کتاب، ص۴۸.
۲. موحد، همان کتاب، ص۹۱.
۳. مهدوی، ج دوم، ص۱۲۴.

نبرد. زیرا به‌رغم عقیده بعضی از صاحب‌نظران که معتقد بودند ایران مانند سایر کشورهای خاورمیانه، پنجاه درصد از درآمد نفت را دریافت خواهد کرد[1]، واقعیت این بود که آنچه از طرف کنسرسیوم به دولت ایران پرداخت می‌شد، دوباره بابت غرامات و خسارات شرکت سابق به دولت بریتانیا برمی‌گشت. می‌توان مهم‌ترین نتیجه قرارداد با کنسرسیوم را، خاتمه یافتن سلطهٔ انحصاری شرکت نفت بریتانیا بر صنایع نفت ایران دانست. دیگر یک شرکت بزرگ خصوصی که یک دولت نیرومند پشت‌سرش قرار داشت، نمی‌توانست مهم‌ترین بخش اقتصادی ایران را منحصراً در دست داشته باشد. سهم بزرگی از نفت ایران به آمریکایی‌ها واگذار شده بود و در نتیجهٔ آن در سیاست ایران صاحب‌نظر شده بودند.

1. Ramazani, OP. cit., p.267.

نتیجه‌گیری

یکی از حوادث مهم در تاریخ سیاسی ایران، بعد از جنگ جهانی دوم و قبل از انقلاب اسلامی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. کودتای ۲۸ مرداد نخستین اقدام مشترک دو دولت خارجی یعنی انگلیس و آمریکا علیه یک حکومت ملی در ایران به حساب می‌آید. با وقوع این کودتا تمام دستاوردهای نهضت ملی ایران از بین رفت و از قانون ملی شدن نفت چیزی جز عنوان ملی شدن باقی نماند، اما اثراتی که حادثه مزبور در جامعهٔ ایران به جا گذاشت، نقش مهمی در حوادث آیندهٔ ایران ایفاء کرد.

از مباحث گذشته نتیجه گرفتیم که عامل اصلی در موفقیت کودتا، تلاشهای مستمر و درازمدت دولت بریتانیا و عوامل آن در داخل و خارج ایران بود. دولت بریتانیا از همان ابتدا با ملی شدن نفت مخالف بود. از دست دادن تأسیسات عظیمی در مورد پالایش و تولید نفت و همچنین خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، برای دولت بریتانیا خیلی گران تمام شد. سلطهٔ انحصاری بریتانیا که از پنجاه سال پیش ادامه داشت، از بین

رفت. بریتانیا به منظور اعاده سلطه شرکت سابق لحظه‌ای از توطئه و مخالفت علیه مصدق دست برنداشت. در همان اوایل ملی شدن نفت، دولت کارگری بریتانیا تصمیم گرفت با مداخله نظامی به حکومت مصدق پایان دهد، اما با مخالفت رئیس جمهور آمریکا «ترومن» با هرگونه مداخلهٔ نظامی علیه ایران، از اقدام خود منصرف شد.

دولت بریتانیا پس از شکست گفتگوها چندین بار از شاه درخواست کرد که مصدق را از مقام خود عزل کند، اما چون ایالات متحده پشتیبان این اقدام نبود، موفق نشد. ایالات متحده ظاهراً از اقدام دولت ایران راضی به‌نظر می‌رسید و همواره می‌کوشید از این اقدام حمایت به عمل آورد، اما دولت آمریکا با ملی شدن به شیوه‌ای که مصدق براساس قانون نه ماده‌ای قصد داشت آن را اجرا کند، مخالف بود؛ زیرا دولت آمریکا تا آنجا با دولت مصدق همراهی می‌کرد که فقط به انحصار بریتانیا بر منابع نفتی ایران پایان داده شود، نه اینکه اقدام دولت ایران الگویی برای دیگر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه شود.

بتدریج دولت بریتانیا به منظور وادار کردن آمریکا به مداخله در امور ایران برای اجرای یک کودتا علیه مصدق، کوشید به آمریکایی‌ها بفهماند که تنها راه‌حل مسألهٔ نفت، سقوط مصدق از طریق یک کودتاست. به‌رغم نظر دولت آمریکا که تنها راه جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران را ارسال کمکهای اقتصادی به مصدق به منظور تقویت آن می‌دانست، دولت بریتانیا موفق شد از طریق تبلیغات اغراق‌آمیز به آمریکایی‌ها بفهماند که مصدق هر چه بیشتر بر اریکهٔ قدرت باقی بماند، خطر به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران بیشتر است. انگلیسی‌ها از ترس بیمارگونه آمریکایی‌ها سوءاستفاده کردند و توانستند با بزرگ جلوه دادن خطر کمونیست‌ها در ایران،

آمریکایی‌ها را متقاعد سازند که تنها راه جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران، ساقط کردن مصدق است، اما همان طور که قبلاً بیان شد در مقطع مورد بحث، خطری از جانب کمونیست‌ها ایران را تهدید نمی‌کرد، نه حزب توده از قدرت بالایی برخوردار بود که بتواند از طریق کودتا مصدق را سرنگون کند و نه دولت شوروی که همواره یک نوع سیاست بی‌طرفی در قبال نهضت ملی شدن نفت در پیش گرفته بود. بنابراین درگیر شدن ایالات متحده در کودتای ۲۸ مرداد در اثر تبلیغات اغراق‌آمیز انگلیسی‌ها بود که با استفاده از حربه کمونیسم توانستند نظر آمریکا را برای همکاری و کمک در اجرای کودتا جلب کنند.

همان طور که بیان شد، ایالات متحده آمریکا از نظر مالی مهم‌ترین کمکها را برای موفقیت کودتا کرد. شاید اگر دلارهای آمریکایی در بین عده‌ای از مردم پخش نمی‌شد، سازماندهی تظاهرات ضدمصدقی قبل از کودتای ۲۸ مرداد، بسیار مشکل بود. البته در رابطه با تجهیز گروههای اوباش در روزهای قبل از کودتا، برادران رشیدیان نقش مهمی را ایفاء کردند، اما پخش دلارهای آمریکایی در میان مردم کوچه و بازار، باعث شد برای براه انداختن تظاهرات خیابانی و مخالفت علیه مصدق جمعیت زیادی بسیج شوند. در هر صورت ایالات متحده در اجرای طرح کودتا نقش اصلی را ایفاء کرد، اما آنچه که پایه‌های حکومت مصدق را از قبل متزلزل کرده بود، اقدامهای دولت بریتانیا و عوامل آن در داخل و خارج علیه حکومت مصدق بود.

دولت بریتانیا به منظور تضعیف مصدق، تلاشهای عمده‌ای را از ابتدای ملی شدن نفت تا سقوط مصدق به عمل آورد. این تلاشها که در سطح بین‌المللی صورت می‌گرفت نه تنها باعث شد در سطح بین‌المللی

اقدام دولت ایران به عنوان یک عمل غیرقانونی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران، محسوب شود، بلکه در داخل ایران هم اثرات نامطلوبی به جای گذاشت. در سطح بین‌المللی با مراجعه به مراجع بین‌المللی و طرح اختلاف دولت ایران و شرکت نفت در دادگاههای بین‌المللی، کوشید یک اختلاف کوچک بین یک دولت و شرکت خصوصی را، به عنوان یک مسألهٔ بین‌المللی مطرح کند. دولت بریتانیا در مراجع بین‌المللی چنین وانمود کرد که اقدام دولت ایران صلح بین‌المللی را به خطر انداخته است، با طرح این مسأله می‌توانست افکار عمومی دنیا را برای پذیرش کودتایی که قرار بود علیه مصدق صورت گیرد، آماده سازد.

اقدام دیگری که دولت بریتانیا در سطح بین‌المللی انجام داد و اثرات نامطلوبی بر اوضاع اقتصادی ایران در داخل به جا گذاشت، تحریم نفت ایران در بازارهای بین‌المللی بود. دولت بریتانیا مدعی بود که نفت ایران متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران است و هر کشتی که نفت ایران را حمل کند، توقیف خواهد شد. در نتیجه کشتی‌های تجاری تمایلی برای حمل نفت ایران به بازارهای بین‌المللی نداشتند. این اقدام بریتانیا باعث می‌شد تا دولت مصدق که برای بهبود اوضاع اقتصادی و رفع مشکلات اقتصادی می‌کوشید، نتواند از عواید حاصله از فروش نفت استفاده کند، در نتیجه مشکلات اقتصادی روزبروز در حال افزایش بود. فشارهای اقتصادی، گرانی، تورم، کمبود وسایل مصرفی در داخل، بر مردم فشار وارد می‌کرد. این مشکلات بتدریج زمینه را برای نارضایتی عمومی فراهم می‌کرد. در داخل مجلس هم مخالفان دولت از سیاست مصدق در رابطه با مسألهٔ نفت، انتقاد می‌کردند و ادعا داشتند که مصدق توانایی حل مشکلات اقتصادی را ندارد. زمینه بتدریج برای اجرای یک کودتا در داخل به منظور

سرنگونی مصدق فراهم شد.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که تا حدودی هم سیاست مصدق در حل مسألهٔ نفت، زمینه را برای اجرای طرح مشترک توسط انگلیس و آمریکا، فراهم کرد. مصدق و مشاورانش ارزیابی صحیحی از اوضاع و احوال بین‌المللی صنعت نفت نداشتند و فکر می‌کردند اگر بر سر خواسته‌های خود پافشاری کنند، دولت انگلیس به علت نیاز شدیدی که به نفت ایران دارد، شرکت نفت را مجبور خواهد کرد از ایران نفت خریداری کند. اما واقعیت چیز دیگری بود، زیرا بین شرکتهای بزرگ نفتی مشهور به هفت خواهر که شرکت نفت انگلیس و ایران هم جزو آنها بود، چنان اتحاد و اتفاقی بود که هیچگاه حاضر نمی‌شدند به خاطر منافع یک کشور ضعیف، منافع هم‌پیمانان خود را به خطر اندازند. مصدق فکر می‌کرد شرکتهای نفتی آمریکا، نفت ایران را خریداری خواهند کرد، اما به‌رغم توصیه ترومن به شرکتهای نفتی مبنی بر خرید نفت ایران، به خاطر حفظ منافع دیگر شرکتهای نفتی، از خرید نفت ایران خودداری کردند. البته به این نکته هم باید اشاره کرد که این دولت انگلیس بود که همواره می‌کوشید با ارائهٔ پیشنهادهای غیرقابل قبول، گفتگوهای مربوط به نفت به جایی نرسد. بالاخره شکست مذاکرات مربوط به مسألهٔ نفت و نیافتن راه‌حل مناسب برای حل اختلاف، دولت انگلیس و آمریکا را به فکر سرنگون ساختن مصدق از طریق کودتا انداخت.

با کودتای ۲۸ مرداد، آمریکا هم وارد بهره‌برداری از نفت ایران شد. اما همچنان دولت بریتانیا و شرکت نفت بریتانیا در امور سیاسی و اقتصادی اعمال نظر می‌کردند. روابط سیاسی مجدداً بین ایران و انگلیس که از زمان مصدق قطع شده بود، برقرار شد. با برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و

انگلیس، قراردادی بین دولت ایران و شرکتهای بزرگ نفتی به نام «قرارداد کنسرسیوم» منعقد شد که بیشتر سهام آن به دولت انگلیس اختصاص یافت. البته در کنار شرکت نفت بریتانیا، شرکتهای نفت آمریکایی، فرانسوی و هلندی هم وارد امور نفت ایران شدند. به طور کلی بیشترین سود را از کودتای ۲۸ مرداد دولت بریتانیا برد، زیرا نه تنها بیشتر سهام کنسرسیوم را از آن خود ساخت، بلکه براساس قرارداد کنسرسیوم قرار شد، مهم‌ترین موضوع اختلاف یعنی غرامت، به نفع شرکت نفت بریتانیا حل شود. در واقع نیمی از عواید حاصله از نفت بابت غرامت اموال شرکت سابق و خسارات وارده به آن شرکت که در اثر ملی شدن به وجود آمده بود، به دولت بریتانیا پرداخت می‌شد.

بنابراین نمی‌توان گفت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از اول تا به آخر، یک کودتای آمریکایی بود. اهمیت همکاری مساعدت آمریکا در مرحله اجرای طرح، قابل انکار نیست، اما آنچه که توانست پایه‌های حکومت مصدق را متزلزل کند و در نهایت سقوط وی را تسهیل کند، اقدامهای پنهانی و علنی انگلیس در داخل و خارج ایران بود که از ابتدای ملی شدن نفت علیه مصدق صورت می‌گرفت. بدین ترتیب می‌توان گفت که نقش اصلی را در موفقیت طرح کودتا، دولت انگلیس و عوامل آن ایفاء کردند، اما چون اجرای این طرح به عهده آمریکایی‌ها گذارده شد، ظاهراً کودتای ۲۸ مرداد به اسم آمریکایی‌ها تمام شد، اما نقش محرمانه و پنهانی انگلیسی‌ها در این ماجرا مخفی ماند. کودتای ۲۸ مرداد غدهٔ چرکینی در پیکر ملت ایران ایجاد کرد که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منفجر شد، یعنی در واقع زمینه را برای قیام مردم علیه رژیم دست نشاندهٔ آمریکا و انگلیس آماده نمود.

فهرست منابع

منابع فارسی:

۱ـ آقا بخشی، علی. **فرهنگ علوم سیاسی**. بی‌جا: انتشارات بهرنگ، ۱۳۶۶.

۲ـ ایدن، آنتونی. **خاطرات آنتونی ایدن**. ترجمهٔ کاوه دهگان. بی‌جا: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷.

۳ـ افشار، ایرج. **تقریرات مصدق در زندان**. یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر. تهران: سازمان کتاب، ۱۳۵۹.

۴ـ افراسیابی، بهرام. **ایران و تاریخ**. بی‌جا: نشر علم، ۱۳۶۷.

۵ـ اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا. **مصدق و نهضت ملی ایران**. بی‌جا: بی‌تا، ۱۳۵۷.

۶ـ بزرگمهر، جلیل. **دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی**. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.

۷ـ **مصدق در محکمهٔ نظامی**. دو جلد. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

۸ـ بیل، جیمز و ویلیام راجر لویس. **مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی**. ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوهٔ بیات. تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

۹ـ پهلوی، محمدرضا. **مأموریت برای وطنم**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

۱۰ـ تفضلی، محمود. **مصدق، نفت، کودتا**. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۱۱ـ ترکمان، محمد. **تهران در آتش: کابینهٔ قوام و حوادث سی‌ام تیر**. بی‌جا: انتشارات امیر، بی‌تا.
۱۲ـ جامی. **گذشته چراغ راه آینده است**. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۷.
۱۳ـ دهنوی، محمد. **مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌ا... کاشانی**. ۵ جلد، تهران: چاپ آشنا، ۱۳۶۲.
۱۴ـ ذبیح، سپهر. **ایران در دوران دکتر مصدق**. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۳.
۱۵ـ روحانی، فؤاد. **تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران**. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳.
۱۶ـ **روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت**. به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی در اروپا. قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۸.
۱۷ـ روزولت، کرمیت. **کودتا در کودتا**. ترجمهٔ علی اسلامی. بی‌جا: شرکت سهامی خاص، بی‌تا.
۱۸ـ روبین، باری. **جنگ قدرتها در ایران**. ترجمهٔ محمود مشرقی. بی‌جا: انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳.
۱۹ـ رزاقی، ابراهیم. **قراردادهای نفتی یا اسناد خیانت**. تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۵۸.
۲۰ـ شوادران، بنجامین. **خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ**. ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.
۲۱ـ فاتح، مصطفی. **پنجاه سال نفت ایران**. تهران: شرکت سهامی سپهر، ۱۳۳۵.
۲۲ـ فونتن، آندره. **تاریخ جنگ سرد**. ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی. دو جلد. تهران: نشر نو، ۱۳۶۴.
۲۳ـ قاسم‌زاده. **حقوق اساسی**. تهران: انتشارات چاپخانه دانشگاه، ۱۳۳۴.
۲۴ـ کی استوان، حسین. **سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم**. تهران: انتشارات روزنامهٔ مظفر، ۱۳۲۷.
۲۵ـ کاتوزیان، محمدعلی (همایون). **اقتصاد سیاسی ایران: سلطنت محمد رضاشاه**. ترجمهٔ محمدرضانفیسی و کامبیز عزیزی. دو جلد. تهران: انتشارات پاپیروس، ۱۳۶۸.

۲۶ـ گازیوروسکی، مارک ـ ج. **کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.** ترجمهٔ غلامرضا نجاتی. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷.
۲۷ـ لسانی، ابوالفضل. **طلای سیاه یا بلای ایران.** تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۲۸ـ لپینگ، بریان. **سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق.** ترجمه محمود عنایت. تهران: انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۶۵.
۲۹ـ مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. **تاریخ روابط خارجی ایران.** جلد اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳۰ـ مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. **تاریخ روابط خارجی ایران.** جلد دوم. بی‌جا: مؤلف، ۱۳۶۸.
۳۱ـ مصدق، محمد. **اسناد نفت و نطق‌ها و نامه‌های تاریخی.** بی‌جا: انتشارات راستین، بی‌تا.
۳۲ـ مصدق، محمد. **ده گزارش از دکتر محمد مصدق به دولت و مجلس.** تهران: انتشارات زبرجد، ۱۳۳۰.
۳۳ـ **خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق.** به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵.
۳۴ـ موحد، محمدعلی. **نفت ما و مسائل حقوقی آن.** تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
۳۵ـ ماسلی، لئونارد. **نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه.** ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. جلد اول و دوم. تهران: شرکت انتشاراتی رسام، ۱۳۶۶.
۳۶ـ مکّی، حسین. **وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱.** تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۷ـ مکّی، حسین. **کتاب سیاه.** دو جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۸ـ مدنی، جلال‌الدین. **تاریخ سیاسی معاصر ایران.** دو جلد. بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۳۹ـ نجاتی، غلامرضا. **جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد.** تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.
۴۰ـ وودهاوس، سی.ام. **عملیات چکمه.** ترجمهٔ فرحناز شکوری. بی‌جا: نشر نور، ۱۳۶۷.

منابع انگلیسی:

1. Jeffreys - Jones, Rhodri. **The CIA and American Democracy.** U.S.A: Yale University press, 1989.
2. Ramazani, Rouhollah K.**Iran's Foreign policy:** 1941 - 1973. U.S.A: University of virginia press, 1975.
3. Tully, Andrew. **CIA. the inside story.** NewYork: William Morrow and company, 1962.

جراید به زبان فارسی

- آرشیو روزنامهٔ **اطلاعات** از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲.
- آرشیو روزنامهٔ **کیهان** از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳.
- آرشیو روزنامهٔ رسمی کشور از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲.

جراید به زبان انگلیسی

- **NewYork times.** 1951.
- **Los Angeles times.** 1979.

اسناد

- اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان
- اسناد وزارت خارجهٔ ایران
- اسناد مربوط به نفت